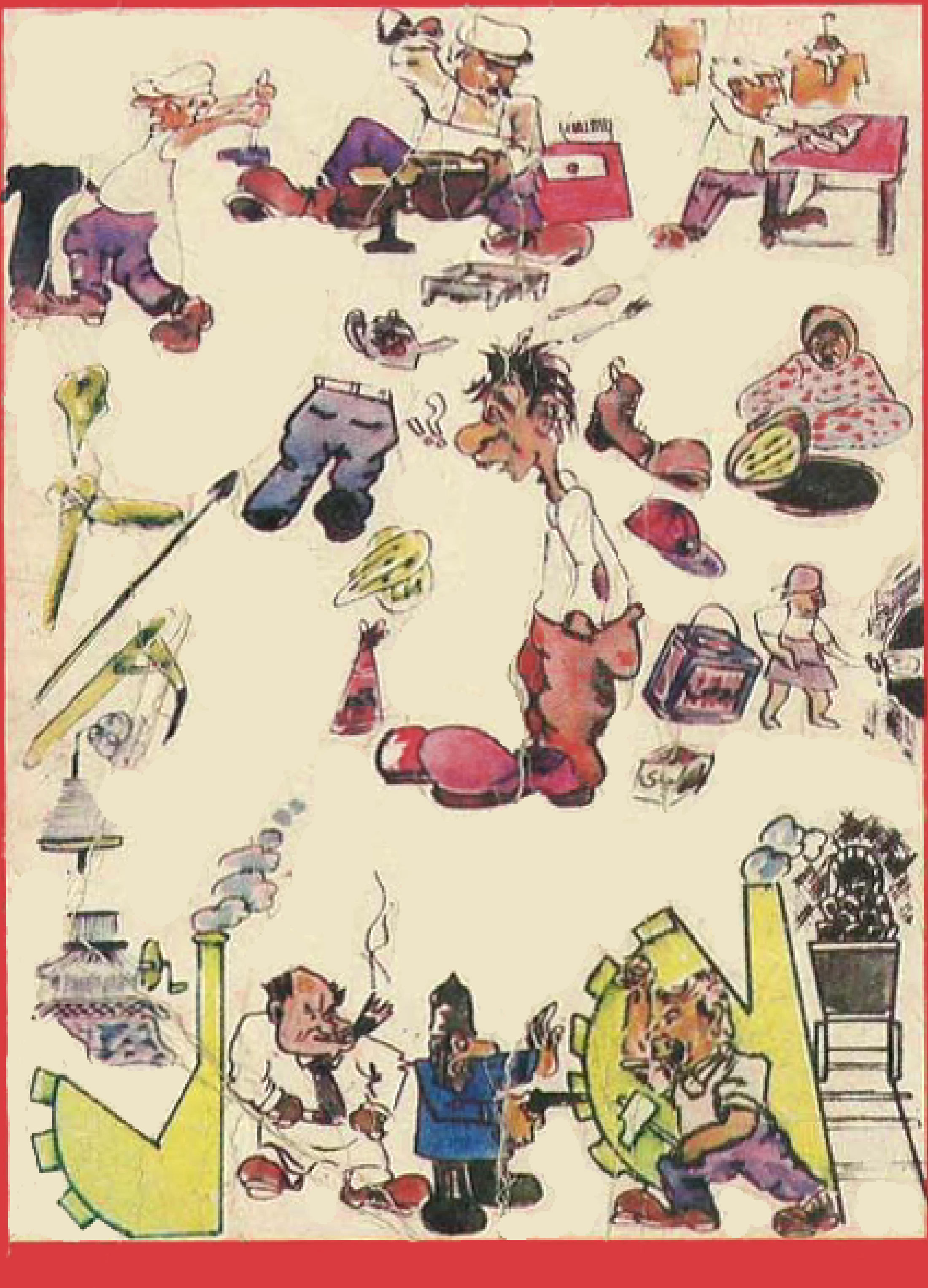
اقتصاد سیاسی

بزبان ساده



محمد رضا قربانی

اقتصاد سیاسی

بزبان ساده

محمد رضا قربانی

موضوع: اقتصاد سیاسی بزبان ساده
نویسنده: محمد رضا قربانی
ناشـر : انتشارات پیوند
قیـمت : ۲۳۰ ریال
چاپ اول

فهرست

عنوان | صفحه

عنوان	صفحه

بخش دوم: تولید کالا

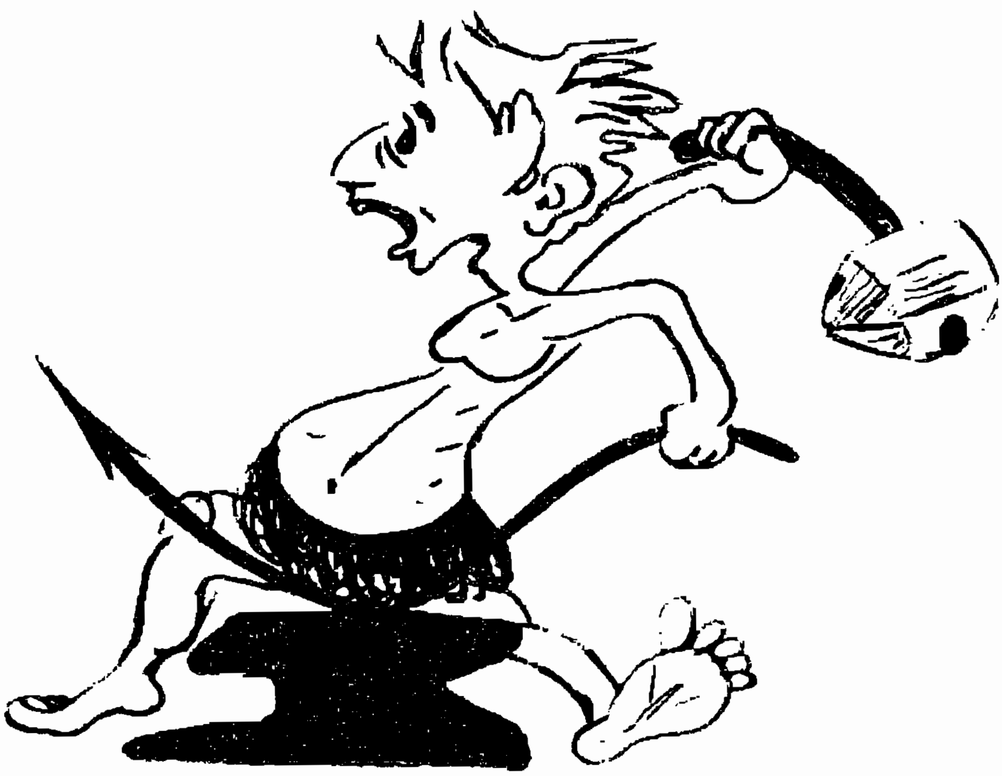
فصل دوم: سرمایه و ارزش اضافی

عنوان	صفحه

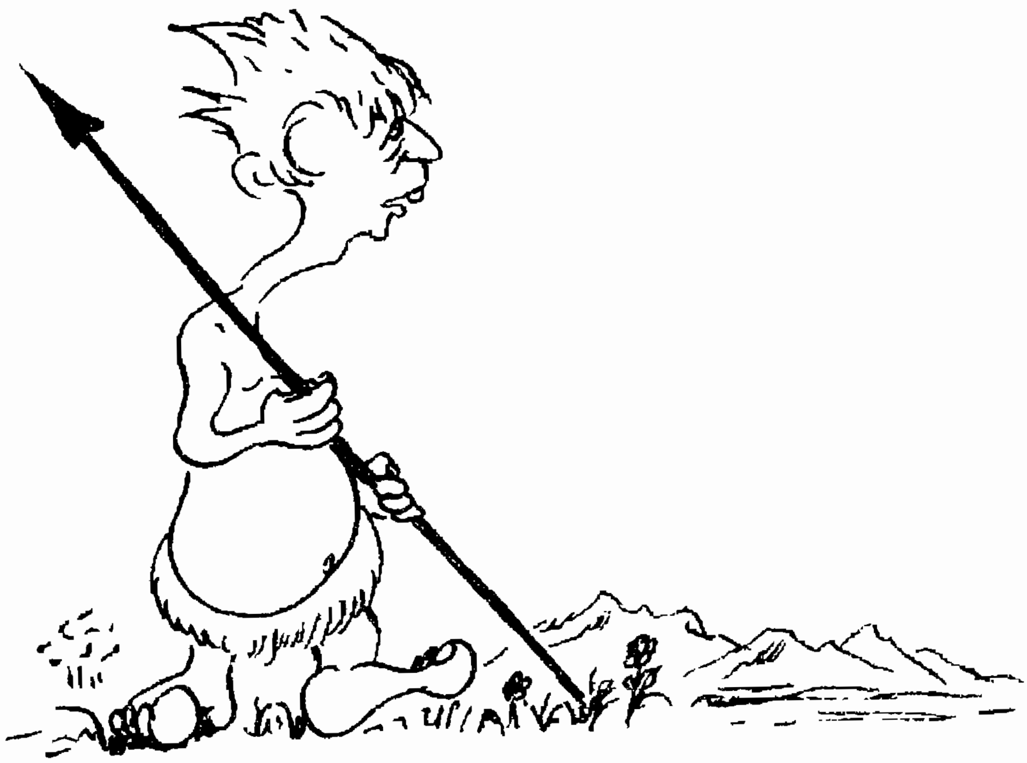
بخش اول

انسانها بیکدیگر نیاز دارند:

روزی صنعتگری نیزه‌ای ساخت. نیزه‌ای که با آن انسان بتواند راحت شکار کند.



صنعتگر فکر کرد که چطور است خودش با نیزه‌ای که ساخته است برای شکار به‌جنگل برود.
درپی این اندیشه به‌جنگل رفت، اما تاشب نتوانست هیچ حیوانی را شکار کند.
صنعتگر نشست و فکر کرد و فکر کرد و فکر کرد، تا به‌علت ناتوانائی‌اش درشکار پی‌برد. پس با خود گفت:



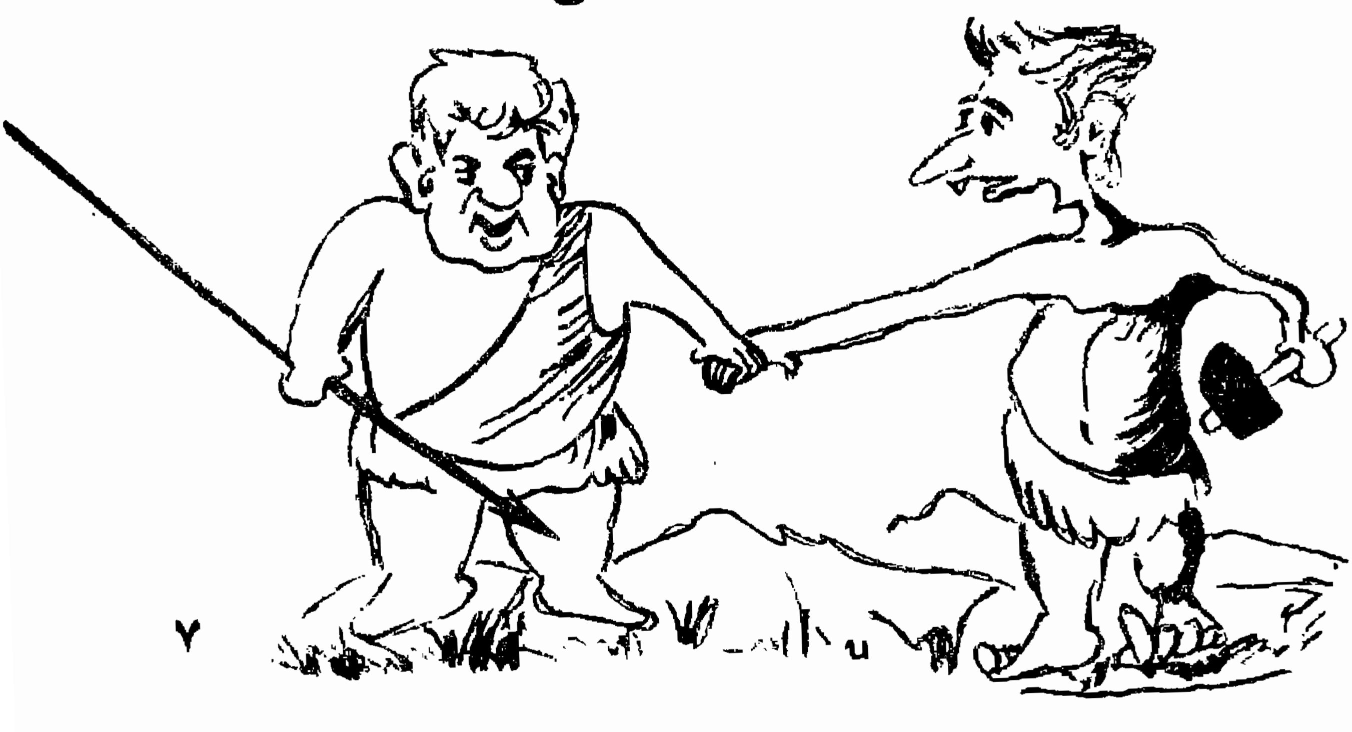
«آه!.. چقدر بیهوده امروز وقتم را به‌هدر دادم. آخر من یك صنعتگرم و کارم ساختن نیزه است. شکار کار شکارچی است. او است که فن و روش شکار کردن را میداند. صنعتگر هم شکار نمیکند، اما وسایل خوبی برای شکار میسازد».
از طرفی بشنوید همانروز که صنعتگر برای شکار به‌جنگل رفته بود، شکارچی برای خریدن وسایل شکار به‌محل کار صنعتگر رفت؛ ولی

پر واضح است که صنعتگر را در آنجا نیافت. پس تصمیم گرفت که خود مشغول ساختن نیزه شود. اما تلاش او هم بیهوده بود، زیرا بعد از



صرف وقت بسیار زیادی توانست یك چیزی بسازد که فقط شکلش شبیه نیزه بود و با آن براحتی نمیشد شکار کرد. او نیز با خود گفت:
«من یك شکارچی هستم. ساختن نیزه کار صنعتگر است. صنعتگر به خوبی نیزه و سایر وسایل شکار را میسازد، ومن هم خوب میتوانم شکار کنم.»

صنعتگر و شکارچی بیکدیگر احتیاج دارند و نمیتوانند ارتباطشان



را با یکدیگر قطع کنند. صنعتگر از این جهت به شکارچی احتیاج دارد که نیزه‌هایی را که میسازد بفروشد؛ و شکارچی نیز از این جهت به صنعتگر احتیاج دارد که برایش وسایل شکار بسازد؛ و بدین ترتیب به حیات خود ادامه دهد.

تولید چیست؟

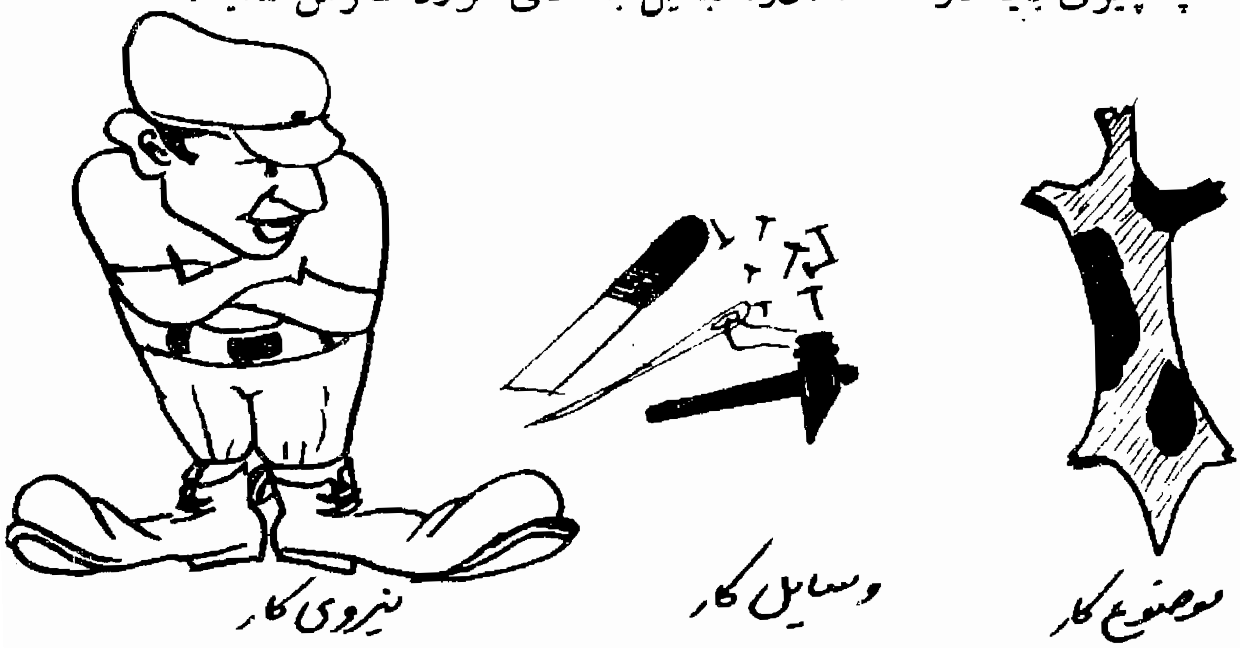
انسان برای ادامهٔ حیات خود مجبور است تولید کند؛ اما چگونه؟ آیا کسی میتواند تمام چیزهای مورد نیازش را به تنهایی تولید کند؟



مثلا یك کارخانه را درنظر بگیرید. دراین کارخانه تمام چیزهایی که برای تولید لازم است وجود دارد. از ساختمان و ابزار مناسب برای تولید گرفته تا مواد خام و کمکی وغیره. اما آیا همین‌ها برای تولید کافی هستند؟ اگر کارگران یکباره دست ازکاربکشند، این کارخانه با تمام وسایلش میتواند خودبخود کاری انجام دهد؟ و یا کارگران بدون کارخانه و کلیهٔ وسایل آن میتوانند دست به‌تولید بزنند؟

خیر؛ چیزی به‌خودی خودتولید نخواهد شد؛ و انسان‌نمیتواند دست روی‌دست بگذارد و بدون اینکه کاری انجام دهد کالای مورد نیازش را بسازد.

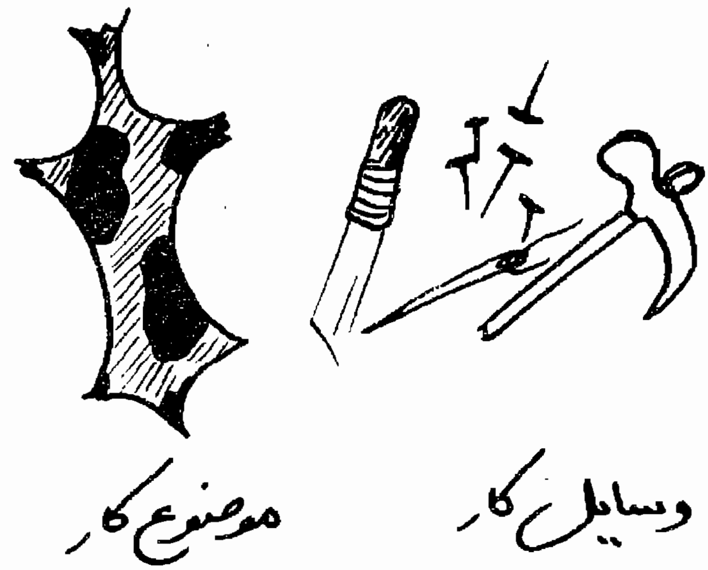
برای تولید ابتدا کار لازم است. علاوه بر کار، موضوع‌کار و وسایل کار نیزلازم میباشند. وقتی انسان میخواهدکالای خاصی‌را تولید کند، ابتدا و قبل ازهرچیزمیداند که بایدکار کند؛ اما روی چه؟ روی چه‌چیزی بایدکار کند تاآن‌را تبدیل به‌کالای مورد نظرش نماید؟



به‌آن‌چیزی که انسان باید روی آن کار کند تا تبدیل به‌کالای مورد نظرش گردد، موضوع‌کار میگویند. مثلاً خیاط برای دوختن لباس، روی پارچه‌کارمی کند. پارچه موضوع کار است. اینجا یك مسئله‌دیگر

باقی میماند و آن اینکه آیا انسان میتواند با دست خالی موضوع کار را بوسیلهٔ کاری که انجام میدهد به کالای مورد نظر تبدیل نماید؟

انسان به وسایل کار احتیاج دارد تا بتواند با آن‌ها بر روی موضوع کار، کار کرده و آن را تبدیل به کالای مورد نظر سازد.



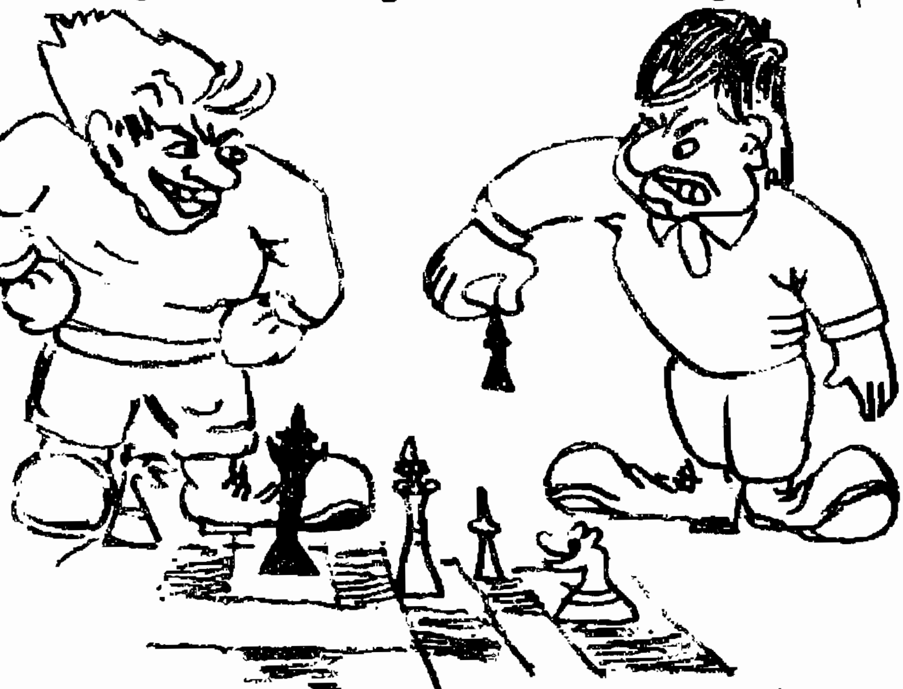
بنابراین برای تولید سه شرط اساسی لازم است:

۱ـ کار: که عبارت است از فعالیت انسان.

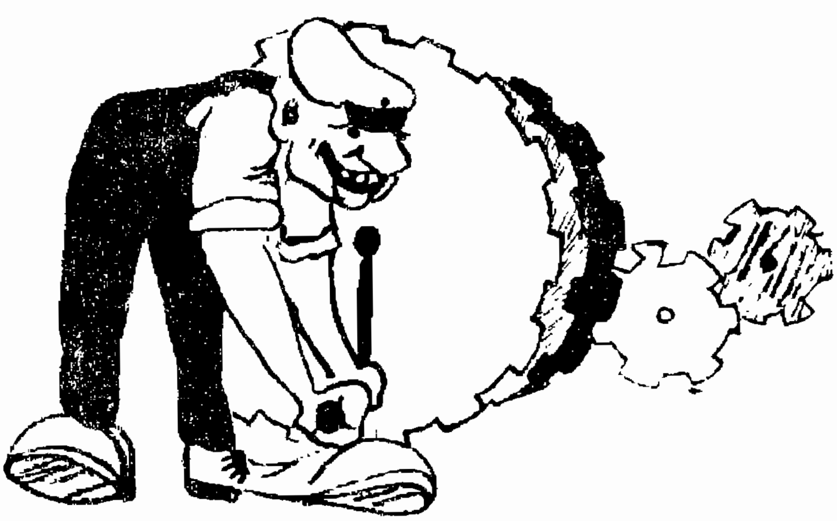
ولی آیا هر فعالیت انسان کار نامیده میشود؟ مثلا بازی فوتبال هم یکی از فعالیت‌های انسان است؛ آیا بازی فوتبال کار میباشد؟



خیر؛ پس کار چیست؟
کار فعالیت آگاهانه انسان است.
بازی شطرنج یکی از فعالیتهای آگاهانهٔ انسان است؛ زیرا هر کدام ازطرفین بازی، آگاهانه تلاش مینماید تادیگری راشکست‌دهد.



حال آیا بازی شطرنج کار نامیده میشود؟
خیر؛ تعریف کامل و درست کار چنین است:
کار عبارت است ازفعالیت آگاهانه ومفید انسانها برای‌دگرگون کردن مواد و مصالح طبیعت بمنظور رفع احتیاجات. بدون‌کار ادامهٔ زندگی برای انسان غیرممکن است.



۲ـ موضوع‌کار: هرچیز راکه انسان برروی آن‌کار کند تا تبدیل به‌کالای مورد نظرش شود، موضوع کار میگویند.

موضوع کارهم می‌تواندچیزهایی باشندکه‌بطورمستقیم درطبیعت وجود دارند، مانند زمین ، آب‌و غیره ؛هم می‌تواندچیزهایی باشند که قبلا روی‌آنهاکار انجام شده. یعنی قبلا انسان روی‌آنها کارکرده است.

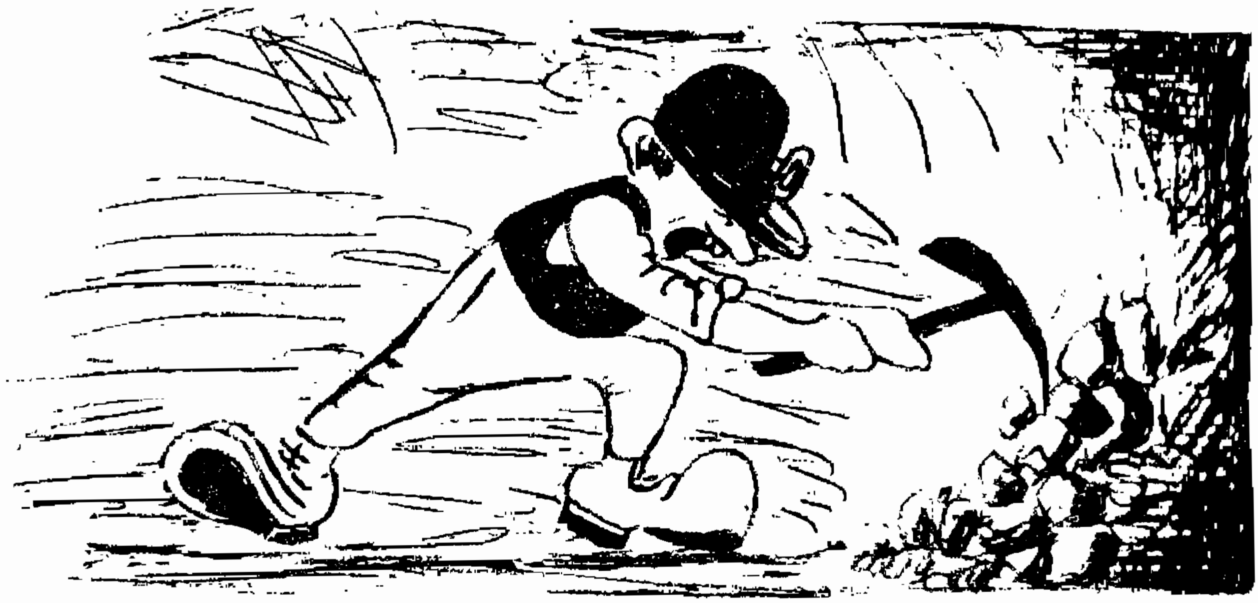


مانند نخ‌که قبلا پشم یا پنبه بوده وبوسیلهٔ کار انسان به نخ تبدیل‌گشته‌است.

وقتی‌زغال سنگ را به‌کارخانه‌های فولادسازی برده و درکورهٔ ذوب قرار میدهند تاازآن فولاد و آهن تهیه‌کنند، میگوییم زغال‌سنگ موضوع‌کار است وفولاد و آهن محصول کار هستند.

برای‌کارگران‌کارخانه فولادسازی، زغال سنگ موضوع کار و آهن وفولاد محصول‌کار می‌باشند.

برای یك معدنچی که زغال سنگ استخراج میکند، معدن زغال سنگ موضوع کار است و زغال‌سنگ محصول کارمیباشد.



برای کارگران ماشین‌سازی، فولاد و آهن موضوع کارهستند و ماشین محصول کار.

برای کارخانه‌های ریسندگی، پنبه موضوع کاراست ونخ محصول کار.



برای کارخانه‌های پارچه‌بافی، نخ موضوع کار است و پـارچه محصول کار.

برای خیاط، پارچه موضوع‌کار است ولباس محصول‌کار.

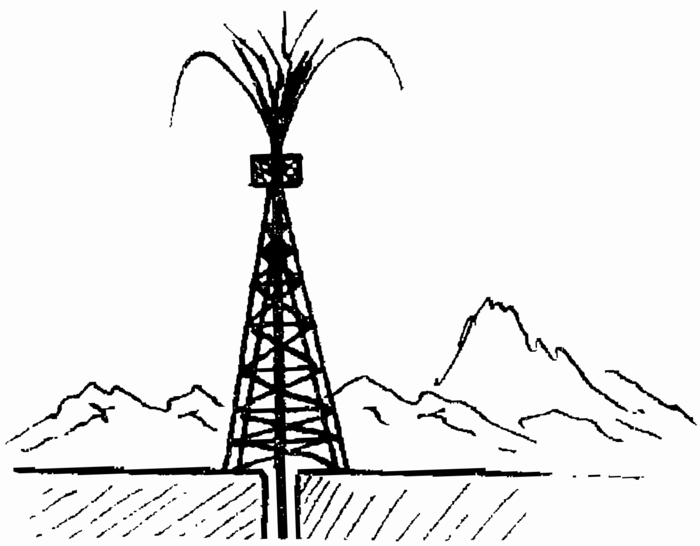


همانطورکه قبلاً گفتیم موضوع کار هم میتواند چیزی باشدکه درطبیعت یافت میشود؛ و قبلاً کسی برروی آن‌کار نکرده است، مانند زغال سنگ، وغیره؛ وهم میتواند چیزی باشدکه قبلا انسان برآن‌کار که بطور مستقیم درطبیعت یافت میشود: و انسان برای بوجودآوردن آن کاری انجـام نداده است؛ مانند آب، چـوب درخت، معدنهای مختلف، زمین وغیره؛ وهم‌می‌تواندچیزی باشدکه قبلاانسان‌برآن کار وارد کرده تا تبدیل به‌آن‌چیز مورد نظرش شده است، مانند نخ کـه مثلا قبلا پنبه یا پشم بوده، روی‌آن‌کارانجام شده تا تبدیل به‌نخ گشته است. ویا پارچه‌که قبلا نخ بوده و روی‌آن‌کار شده تا تبدیل به‌پارچه گشته است.

از مطالب بالا نتیجهٔ دیگری میگیریم وآن اینکه هرچیز ممکن است در بعضی شرایط موضوع کار و در بعضی شرایط محصول کار باشد. مثل پارچه‌که برای‌خیاط موضوع کاراست، ولی برای‌کارگران پارچه باف محصول‌کار میباشد.

مادهٔ خام چیست؟

مادهٔ خام موضوع کاری است که بطور مستقیم درطبیعت وجودندارد؛ مثلا درخت، آب، زمین، معادن و غیره موضوع‌های کاری هستند که بطور مستقیم در طبیعت وجود دارند و هیچگونه کاری جهت بوجود آوردن آماده کردن آنها انجام نگرفته است، و بهمین جهت مادهٔ خام نیستند؛ ولی زغال سنگ که پس‌ازصرف مقداری کار، تراشیده و آماده



شده ازمعدن استخراج میشود، درکارخانه‌های فولاد سازی، موضوع کار ومادهٔ خام است؛ فولاد درکارخانه‌های ماشین سازی موضوع کار ومادهٔ خام می‌باشد؛ پنبه در کارخانه‌های ریسندگی موضوع کار ومادهٔ خام می‌باشد وغیره.

آیا زمین مادهٔ خام است؟

جواب: خیرچون بطورمستقیم در طبیعت وجود دارد و انسان هیچ کاری برای بوجودآوردن آن انجام نداده است.

آیا زمین موضوع کار می‌باشد؟

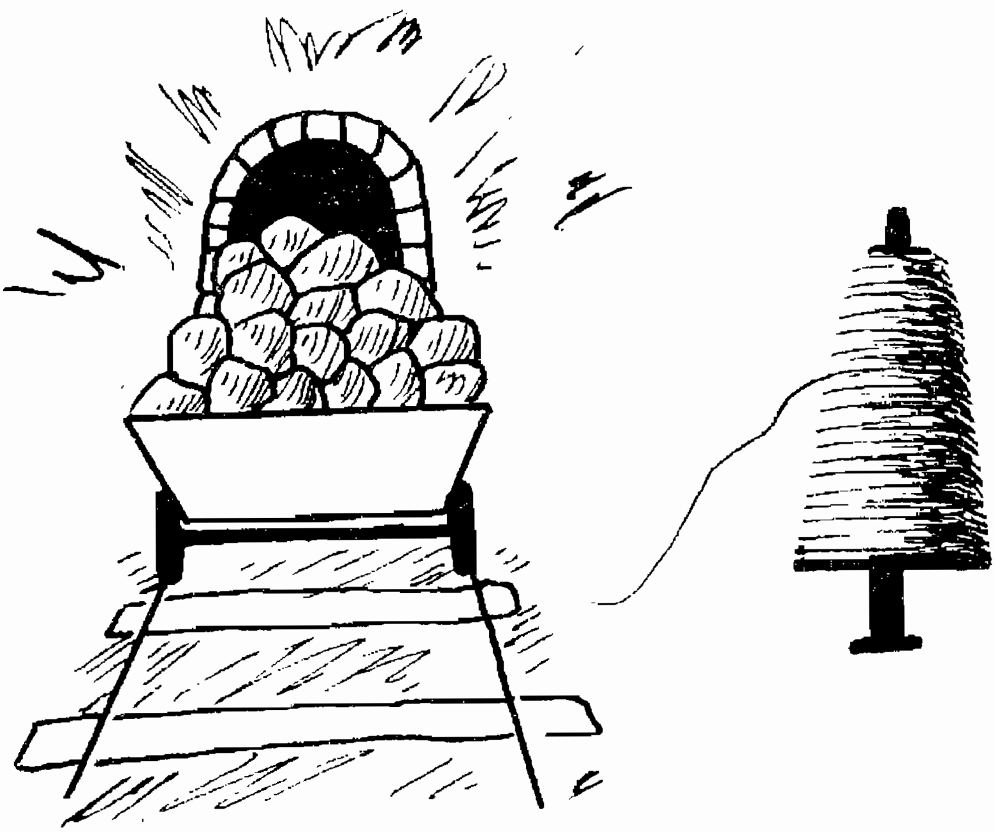
جواب: بله، برای کشاورز که زمین را شخم می‌زند وروی آن بذرمی‌پاشد، زمین موضوع کار می‌باشد.

آیا پنبه مادهٔ خام است؟

جواب: بله، چون بطورمستقیم وآماده شده درطبیعت وجودندارد.

آیا پنبه موضوع کاراست؟
جواب: بله در کارخانه‌های ریسندگی، پنبه موضوع کاراست. ـضوع

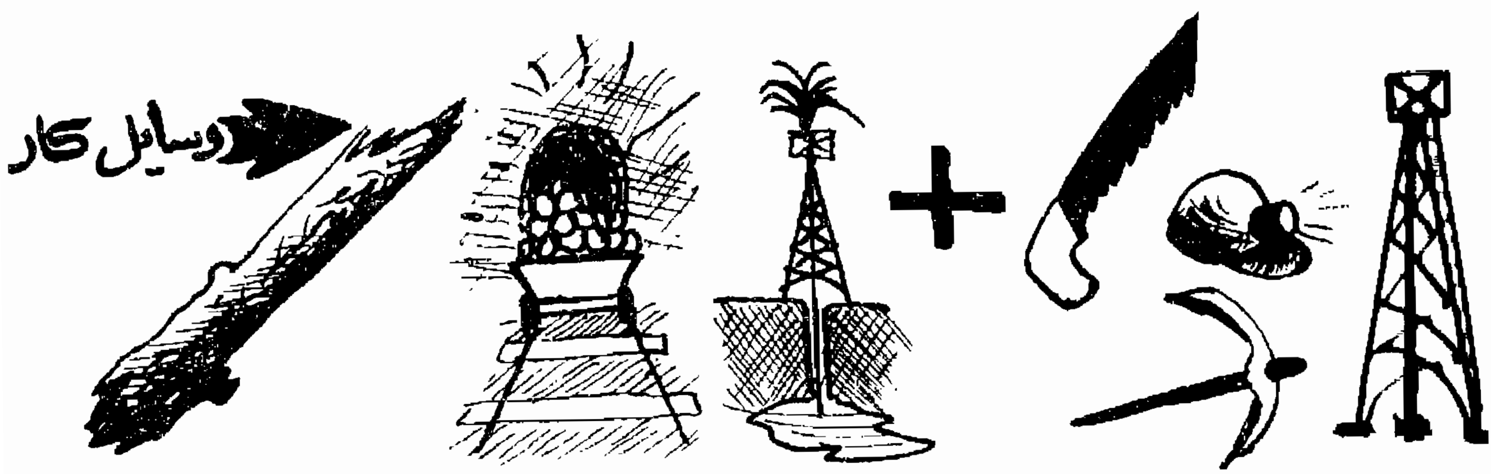
بنابراین هرمادهٔ خامی میتواند موضوع کار باشد ولی هرموضوع کاری نمیتواند مادهٔ خام باشد. مثل پنبه که هم مادهٔ خام است و هم موضوع کار، درحالیکه مثلاً زمین ماده خام نیست ولی موضوع کار می باشد.



۳ـ وسایل کار: وسایل کار ازیکطرف به شکل منابع طبیعی و مواد سودمندی است که در طبیعت وجود دارند و این موادسودمند عبارتند

از : معدنهای آهن، مس، سرب، معدنهای نفت، زغال سنگ، آب،
[illegible] و غیره.

و از طرف دیگر کلیهٔ اشیایی راتشکیل میدهند که انسان بوسیلهٔ انها برروی موضوعهای کار، کار میکنند. منظوراز کلیهٔ اشیاء، ابزارهای تولید، ماشین‌آلات و وسایل پیشرفته‌ای است که با آن میتوان دست به‌استخراج و بهره‌برداری از منابع طبیعی سودمند زد. مهمتراز همه اینکه با این وسایل پیشرفته میتوان این منابع طبیعی را به‌شکل چیزهای مفید دیگری که صنعتی هستند درآورد. با این وسایل میتوان نفت‌خام را به‌نفت‌سفید، گازوئیل، بنزین، قیروغیره تبدیل کرد. بوسیلهٔ ابزارهای تولید و وسایل پیشرفته از مواد نفتی، کیسه‌های پلاستیکی، ظروف پلاستیکی و سایرچیزهای دیگرمیسازند.



تا اینجا دیدیم که نه انسان به‌تنهایی و با دست خالی میتواند دست به‌تولید بزند، ونه وسایل کار (هرچند هم بسیار پیشرفته باشند)،

بدون نیروی انسان میتوانند به‌خودی خود، کاری انجام داده و چیزی تولید کنند.

بخاطر همین امر به‌مجموع نیروی کار انسان و وسایل کار و موضوع کار، **نیروهای مولده** میگویند.

وسایل تولید:

به‌مجموع وسایل کار و موضوع کار، وسایل تولید میگویند.

موضوع کار + وسایل کار ← وسایل تولید

نیروهای مولده:

نیروهای مولده، مجموع کار نیروی انسان و وسایلی هستند که عامل تولید میباشند.

موضوع کار + وسایل کار + نیروی کار و مهارت انسان ← نیروهای مولده

یعنی: وسایل تولید + نیروی کار و مهارت انسان ← نیروهای مولده

وهمینطور قبلا نیز گفتیم، وسایل کار، مجموعهٔ شرایط مادی و ابزار تولید میباشد. شرایط مادی عبارت از منابع طبیعی و سودمندی است که در طبیعت وجود دارند، مانند معدنهای طلا، نقره، آهن، زغال سنگ، نفت خام، آب، چوب وغیره.

بنابراین تمام مطالب بالا را میتوانیم به‌صورت زیر بیان کنیم:

نیروهای مولده عبارتنداز مجموعهٔ:
- وسایل تولید
- نیروی کار انسان

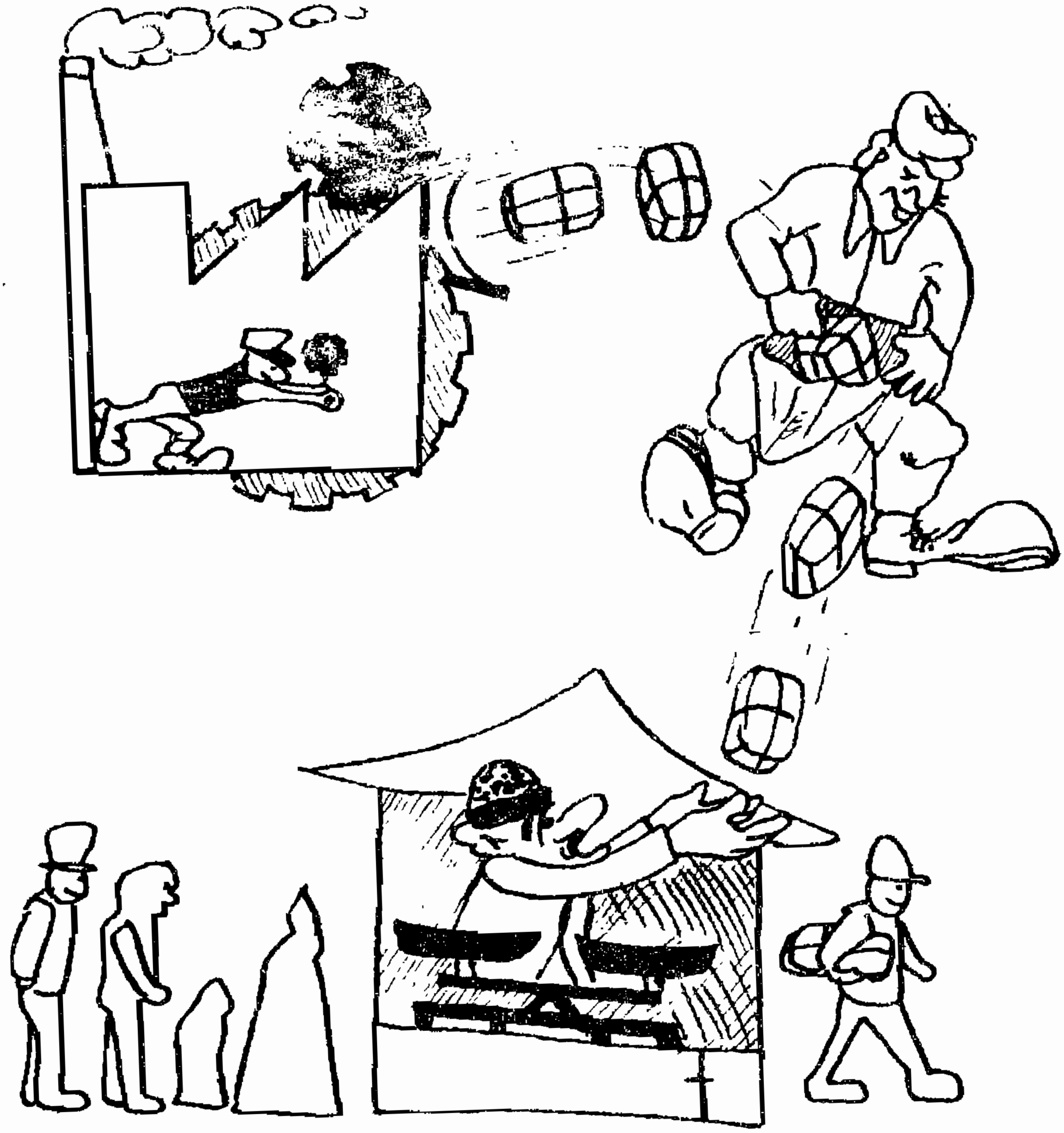
وسایل تولید عبارتنداز مجموعهٔ:
- وسایل کار
- موضوع کار

وسایل کار عبارتنداز مجموعهٔ:
- شرایط مادی
- ابزار تولید

روابط تولید یا مناسبات تولید چیست؟

انسان بطور دسته‌جمعی کارمیکند: درنتیجه‌تولیداتش‌هم‌بصورت اجتماعی انجام میگیرد. هنگامی که انسانها کار میکنند و بوسیلهٔ کار دست به‌تولید میزنند، بین آنها روابطی برقرار میشود.

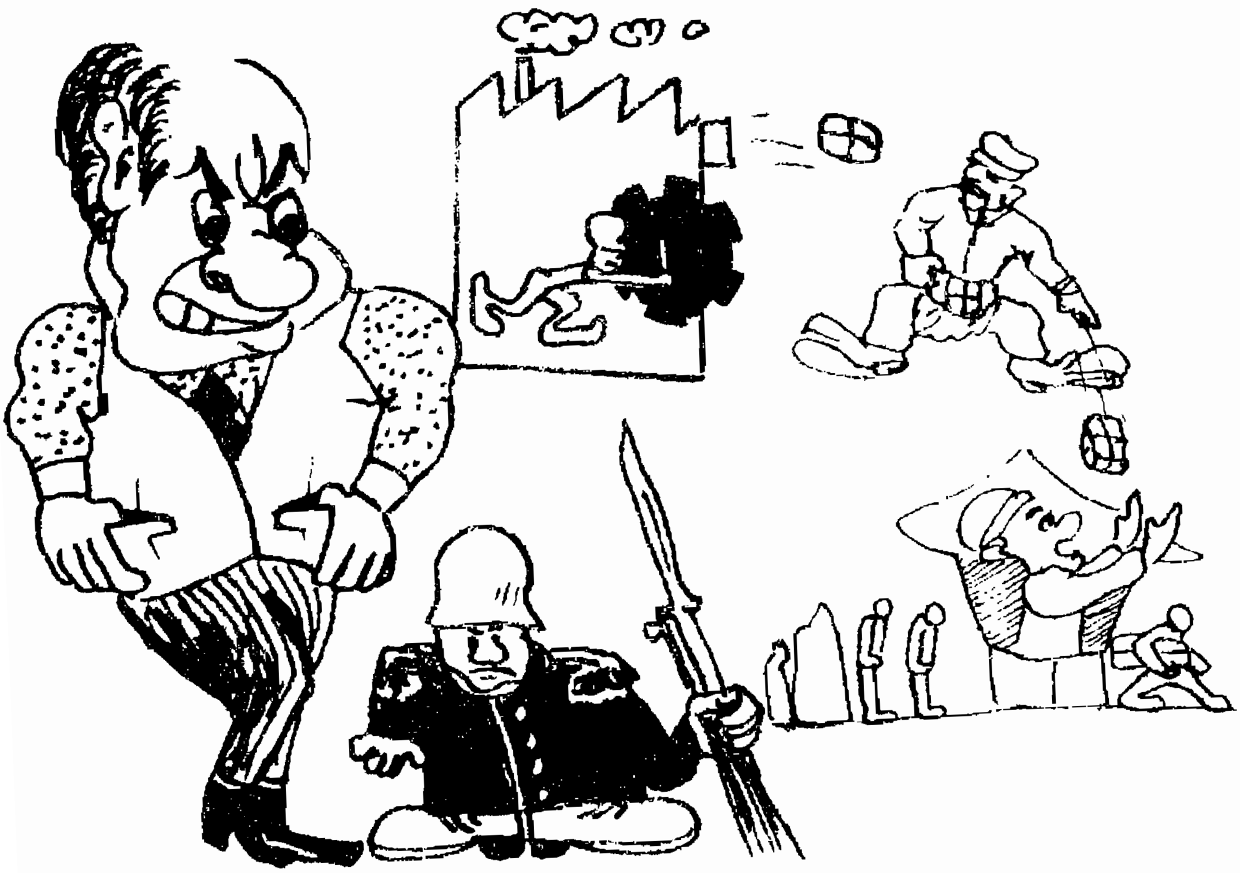
این روابط عبارتند از مبادله (یعنی عوض کردن آنچه بوسیلهٔ کار تولید شده با چیزدیگر)، توزیع (تقسیم کالا بین مردم) و مصرف کالا میباشد.



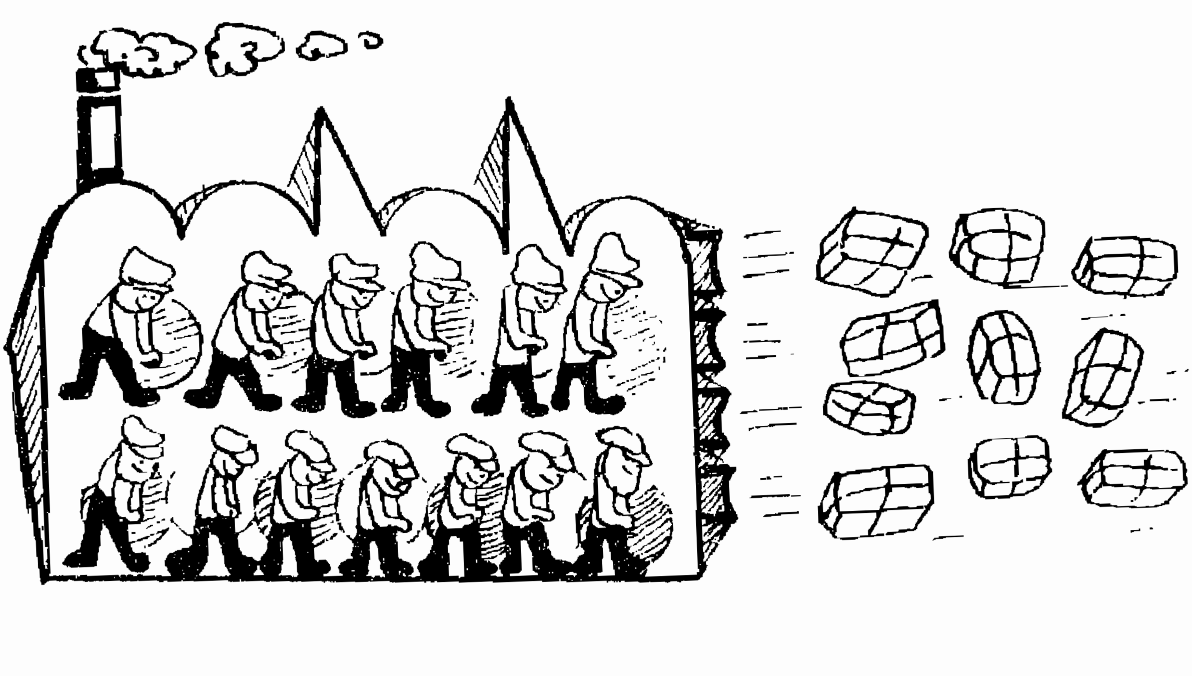
به این روابط، روابط تولید یا مناسبات تولید میگویند که در جریان تولید، توزیع، مبادله و مصرف بین انسانها بوجود می‌آید.

علاوه براین، منظور از روابط تولید یا مناسبات تولید این است که وسایل تولید در دست چه طبقه‌ای است؛ دردست افراد و طبقاتی است که از آن (وسایل تولید) برای استثمار و بهره‌کشی از

طبقات دیگر استفاده میکنند؟



یا در دست جامعه است و از آن برای تأمین نیازهاواحتیاجات مردم استفاده میشود؟



هرگاه وسایل تولید در دست طبقهٔ استثمار کننده باشد، بین طبقهٔ استثمار کننده وطبقهٔ استثمار شونده روابطی بوجود می آید که نمونه ای از روابط تولید (یا مناسبات تولید) است. مثلا رابطهٔ طبقهٔ کارگر و طبقهٔ سرمایه‌دار نمونه‌ای از روابط تولید (مناسبات تولید) میباشد.

روابط تولید (مناسبات تولید) به‌دوقسم تقسیم میشود:

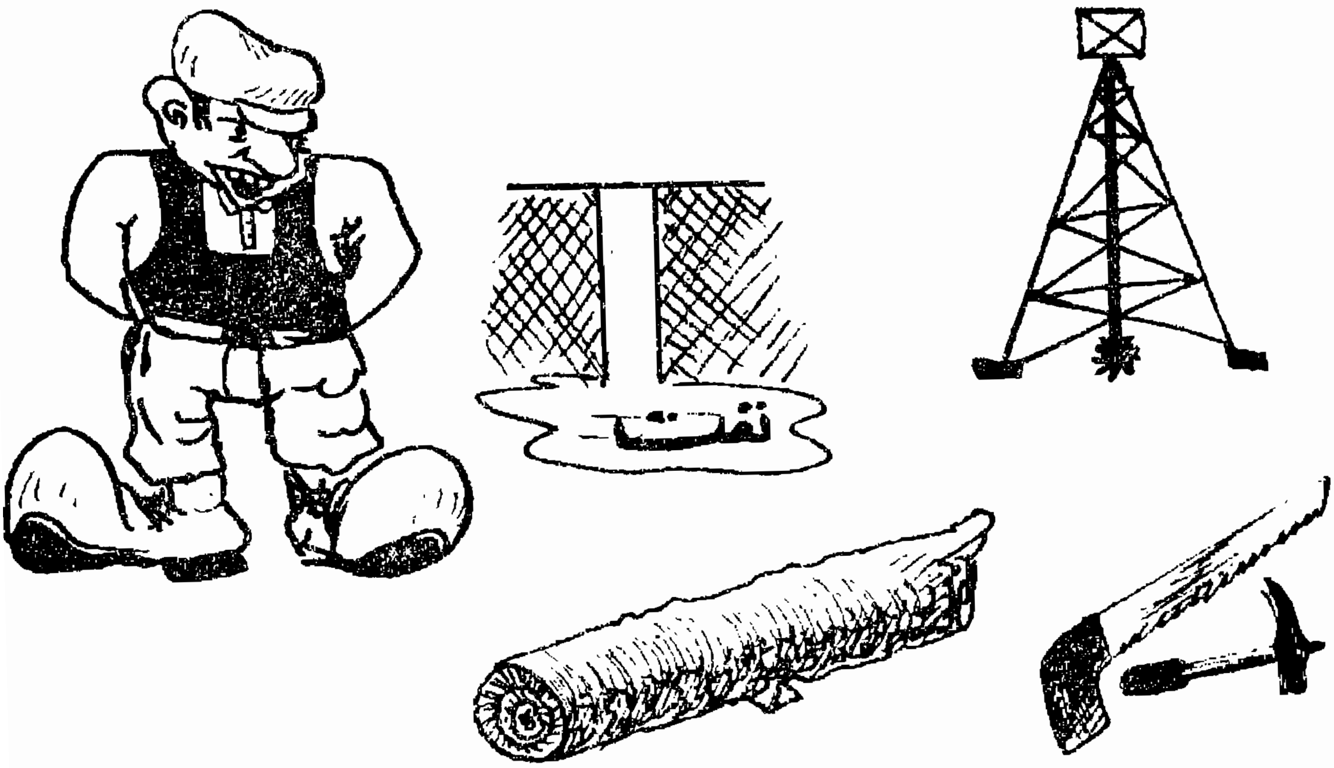
۱- **روابط یا مناسبات همکاری:** در کشورهای سوسیالیستی که مالکیت خصوصی جای خود را به‌مالکیت عمومی میدهد، و وسایل تولید درمالکیت همهٔ مردم قرار میگیرد، استثمار انسان ازانسان ازبین میرود. درکشورهای سوسیالیستی‌مردم برای خودشان وجامعه کار کرده وهمه به‌یکدیگر کمك و یاری میکنند.



۲- **روابط یا مناسبات تبعیت:** درنظام‌های طبقاتی (مانند نظامهای برده‌داری، فئودالی وسرمایه‌داری) وسایل تولید دردست عدهٔ معدودی است که ازآن وسایل برای استثمارو بهره کشی از طبقات دیگر استفاده میکنند. در نظام‌های طبقاتی، طبقات استثمار شونده مجبورند بـرای مالکان وسایل تولید کار کرده وتابع آنان باشند.

رابطه میان نیروهای مولده و روابط تولید (مناسبات تولید) چیست؟

نیروهای مولده چیست؟ قبلا گفتیم که نیروهای مولده عبارت است از مجموعهٔ وسایل تولید (یعنی وسایل کار بعلاوهٔ موضوع کار) و نیروی کار ومهارت انسان.



خوب این‌را میدانیم که‌با پیشرفت زمان، تجربه ومهارت‌انسان درکار بیشترمیشود؛ همینطور، ابزارتولید نیزرشد کرده وتکامل میابند.

واما روابط تولید(مناسبات تولید) عبارتند از چگونگی‌تولید، مبادله، توزیع ومصرف‌کالا و چگونگی مالکیت ابزار تولید (یعنی اینکه ابزارتولید دردست چه طبقه‌است؛ در دست افراد وطبقاتی‌است که با آن انسان را استثمار میکنند، یا در دست مردم است و یا آن نیازهای جامعه رارفع میکنند؟). روابط‌تولید (مناسبات تولید)تاحدود

مشخصی به نیروهای مولده اجازهٔ رشد و تکامل میدهد. امـا همینکه طبقه‌ای که مالك ابزار تولید است، رشد نیـروهای مولده را بـرای وجود خود خطرناك حس کند، تلاش مینماید که مانـع رشد و تکامل نیروهای مولده شود. طبقه‌ای که مالك ابزار تولید است، ادامهٔ وجود خود را در حفظ روابط تولید (مناسبات تـولید) کهنه مـی‌بیند؛ ولی نیروهای مولده همچنان به رشد و تکامل خود ادامه میدهند، تا روابط تولید جدیدی جای روابط تولید قدیم را بگیرد.

بدین‌ترتیب، هرنظام از نظام‌های جامعه تا زمانی میتواند دوام بیاورد و به‌عمرخود ادامه دهد که درآن نظام، روابط تولید (مناسبات تولید) و نیروهای مولده با هم سازگار باشند.

بنابـراین هرگاه، روابط تولید (مناسبات تولید) مانـع رشد و تکامل نیروهای مولده که همیشه درحال رشد وتکامل هستند، شود، باهم ناسازگار شده و دیریا زود روابط تولید جدیدی که با نیروهای‌مولده سازگارباشد، جای روابط تولید قدیم را میگیرد و بدین‌ترتیب شیوهٔ تولید عوض میشود.

آنچه در زیـرمی‌آید شاید علمی نباشد، ولی بـه‌روشن‌ترشدن مطالب بالاکمك بسیاری میکند:

کودکی‌را درنظربگیرید. این‌کودك باگذشت زمان رشدکرده و بزرگترخواهد شد.

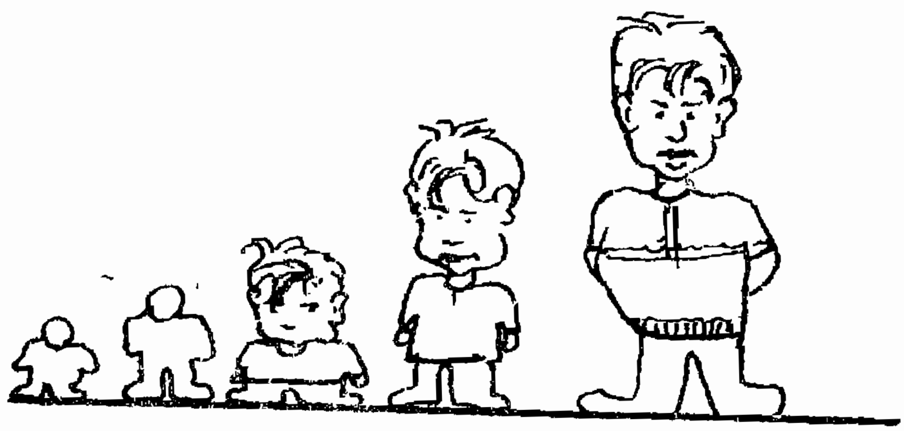
لباس کودك‌را هم‌درنظربگیرید. همه میدانیم که‌لباس‌به‌هیچوجه رشدنمیکندوبزرگترنمیشود. حال فرض کنیم که‌کودك نیروهای مولده؛ ولباس‌او روابط تولید (مناسبات تولید) باشد.

وقتی‌کودك لباس را به‌تن میکند، این لباس برای مدت زمانی مناسب او خواهد بود. یعنی لباس یکدفعه به‌تن‌کودك تنگ نمیشود. اما‌کودك روزبه‌روز رشدکرده و بزرگترخواهد شد. درحالیکه‌لباس

او برای همیشه به‌همان اندازه‌ای که بوده باقی خواهد ماند،وسرانجام نیززمانی میرسد که لباس به‌تن کودك تنگ و کوچك میشود. اگـر در چنین وضعی جای آن لباس کهنه را که دیگر مناسب تن کودك نیست، لباس مناسبتری نگیرد، پس ازگذشت مدتی (یعنی پس از اینکه کودك کمی بیشتر رشد کرد)، درزهای لباس کهنه پاره‌شده وبه‌تدریج متلاشی خواهد شد.

رابطهٔ کودك‌ولباس،درست مانندرابطهٔ نیروهای مولده وروابط تولید(مناسبات تولید) میباشد.دراینجا برای هرچه روشنترشدن‌مطلب، مقایسهٔ زیرراازرابطهٔ «لباس‌و کودك» و رابطهٔ «روابط تولیدونیروهای مولده» می آوریم:

کودك باگذشت زمان رشد کرده و بزرگتر میشود.



نیروهای مولده باگذشت زمان رشد کرده وتکامل میابد.

لباس برای مدتی به‌تن کودك مناسب خواهد بود.

روابط تولید تاحدود مشخصی به‌نیروهای مولده اجازهٔ رشدو تکامل میدهد.

چون کودك به‌مرورزمان رشد کرده و بزرگتر میشود، سرانجام لباس به‌تن او تنگ و کوچك خواهد شد.

چون نیروهای مولده روز به روز رشد کرده و تکامل میابند، سرانجام روابط تولید با نیروهای مولده ناسازگار شده و در مقابل رشد آن می ایستد.

بارشد بیشتر کودك، لباس کهنه بتدریج متلاشی میشود و باید لباس مناسبتری به تن کودك پوشاند.



با رشد و تکامل بیشتر نیروهای مولده، روابط تولید قدیم بتدریج متلاشی شده و روابط تولید جدید که مناسب نیروهای مولده خواهد بود، جای آنرا میگیرد.

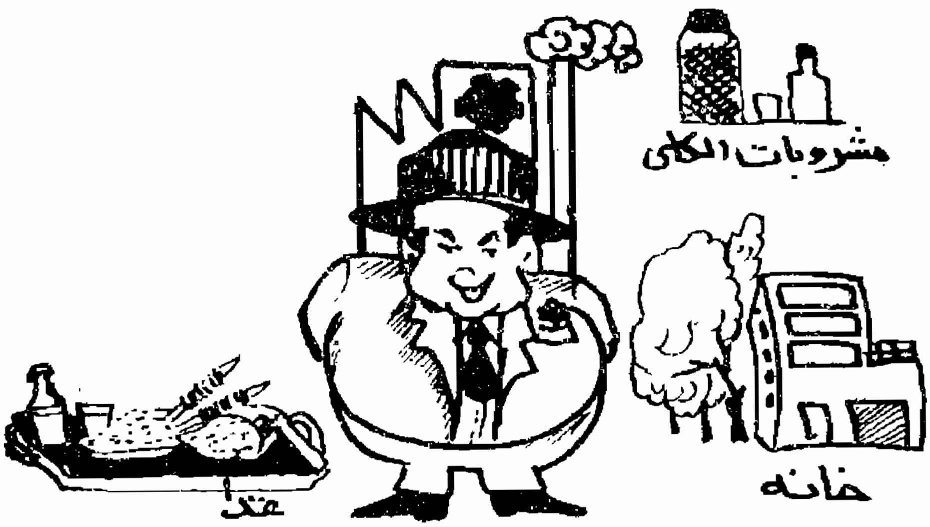
توزیع یعنی چه؟

قبلا گفتیم انسانها برای اینکه بتوانند به‌حیات و زندگی خود ادامه دهند، باید تولید کنند.

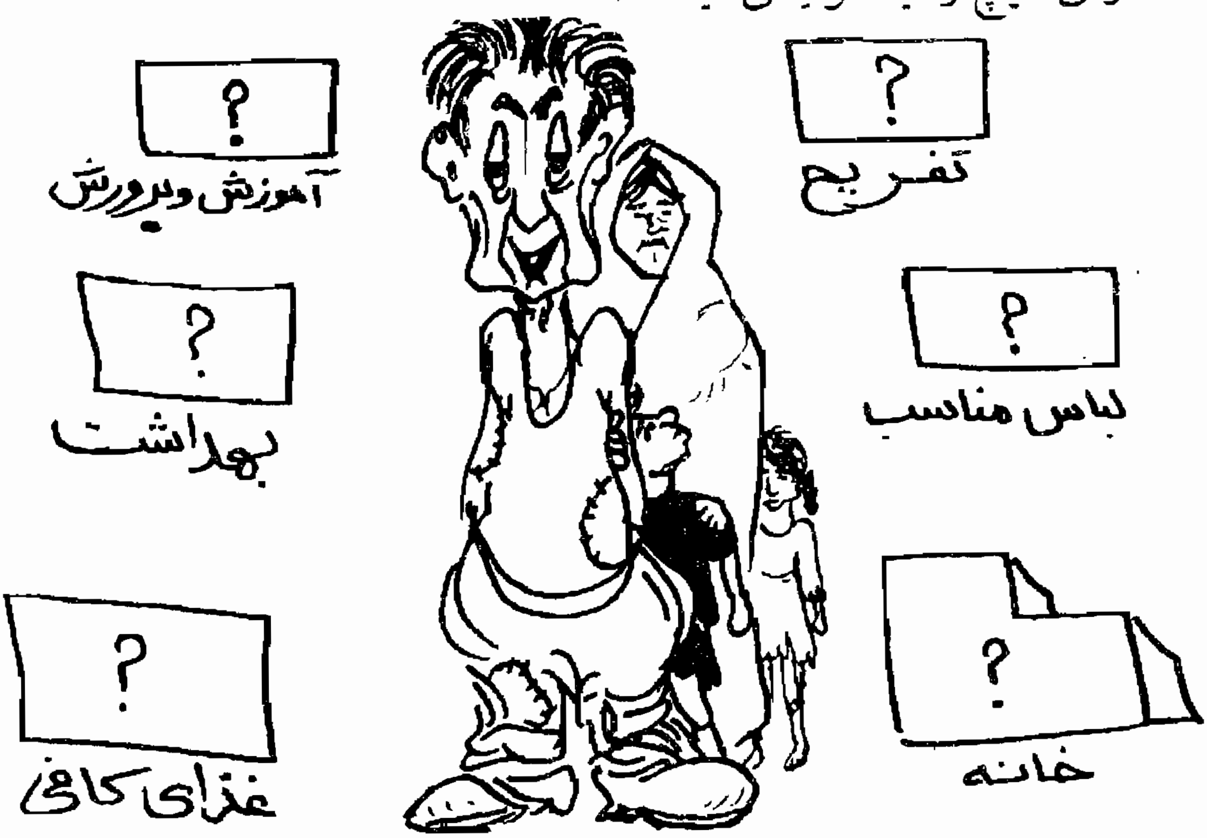
توزیع یعنی تقسیم کالاهای تولید شده، بین مردم. اما پخش این کالاها دقیقاً بستگی به توزیع وسایل تولید دارد که قبلا، یعنی قبل از توزیع کالاها صورت گرفته. بعنوان‌مثال، درجوامع سرمایه‌داری وسایل تولید بطور ناعادلانه‌ای توزیع شده است که فقط در دست عدهٔ کمی که سرمایه‌دارنام دارند در آمده؛ یعنی بصورت انحصاری در آمده‌اند؛ و این درحالیست که اکثریت مردم دارای هیچگونه وسیله تولیدی نیستند. بدین‌ترتیب چون وسایل تولید بطور ناعادلانه توزیع شده‌است، محصولات تولید شده نیز نمیتوانند عادلانه توزیع‌شوند؛ زیرا توزیع کالا، کاملا بستگی به‌توزیع قبلی، یعنی توزیع وسایل تولید دارد. وقتی وسایل ومالکیت برآن خصوصی باشد، توزیع (تقسیم کالاها بین‌مردم) نیز شکلی نابرابر خواهد داشت.



کارخانه‌ای را که اتومبیل بنز میسازد درنظر بگیرید؛ همه میدانیم کارگرانی که خود باکارخود اتومبیل را میسازند، حتی درخواب هم نمیتوانند ببینند دارای یکی از آن اتومبیلهایی هستند که خودساخته‌اند. وقتی وسایل تولید بطورناعادلانه توزیع شده باشد، کالاهای عالی و مرغوب، بهترین وسایل رفاهی، بهترین غذاها، بهترین وسایل تفریحی نصیب آنهایی خواهد شد که قبلا وسایل تولید بنفع آنان توزیع‌شده است.



و درنتیجه بنجلترین کالاها، ارزانترین کالاهانصیب آنانی خواهد شد که دارای هیچ وسیلهٔ تولیدی نیستند.

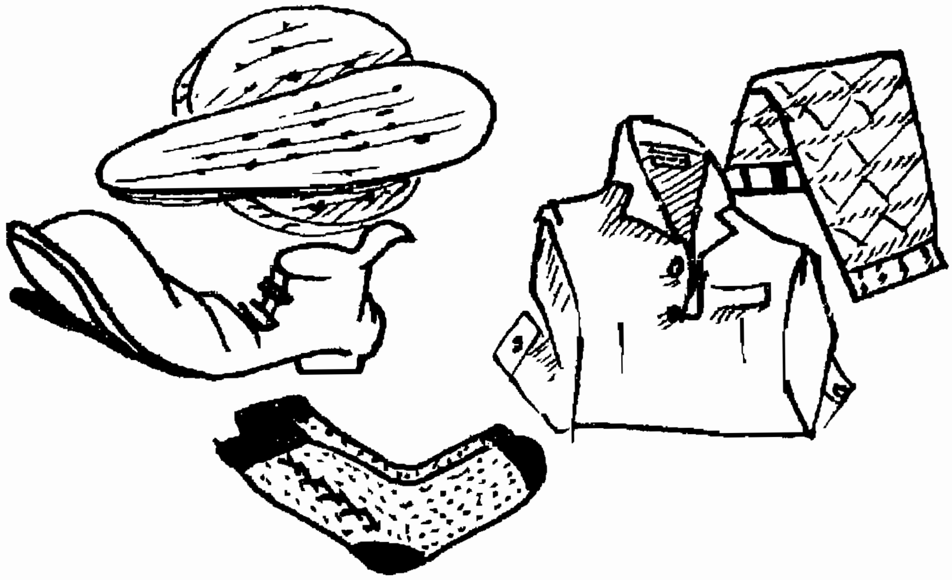


این افـراد از داشتن هـرگونه وسیله رفاهی محروم هستند، و بسختی میتوانند شکم خـود را سیر کنند. اما اگر وسایل تولید قبلا بطور عادلانه تـوزیع شده باشد، یعنی مالکیت آنها بهشکل گـروهی باشد، آنگاه تمام اعضاء جامعه بهیك اندازه از محصولات تولیدشده بهره خواهند برد.

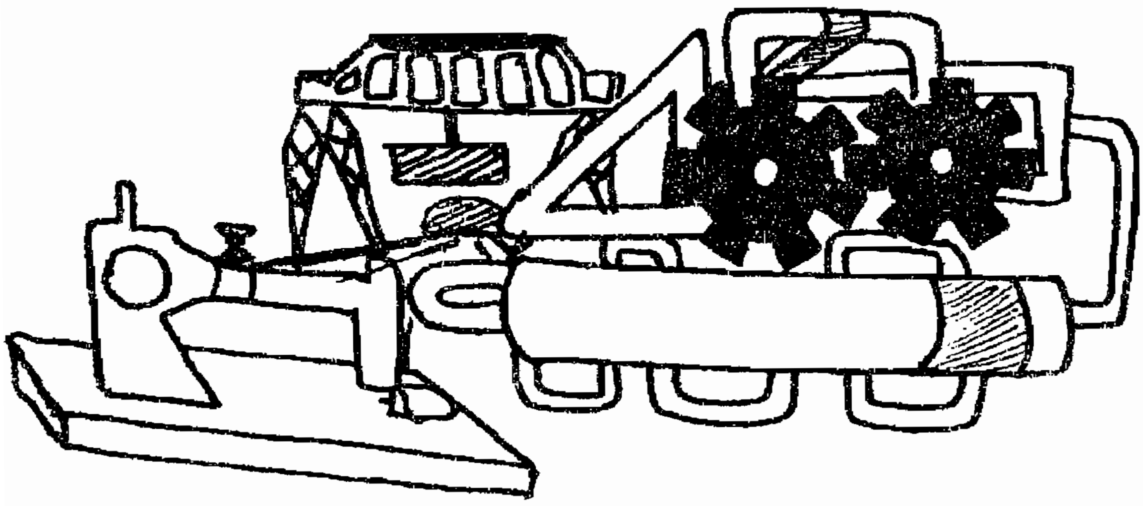
مصرف چیست؟

هرکالایی که تولید میشود، بهنحوی یکی از احتیاجات مردمرا برطرف میسازد. این کالاها یا بهشکل مواد غذایی، پوشاك وکلیهٔچیز-هاییهستند که بهطورمستقیم مصرف میشوند، مانند نان، لباس، کفش، جوراب، وغیره. و یا بشکل ماشینهای تولید در جهت تولید، مـورد استفاده قرارمیگیرند. بنابراین تمام کالاهایی کـه تولید میشوند، بهدو قسمت تقسیم میگردند:

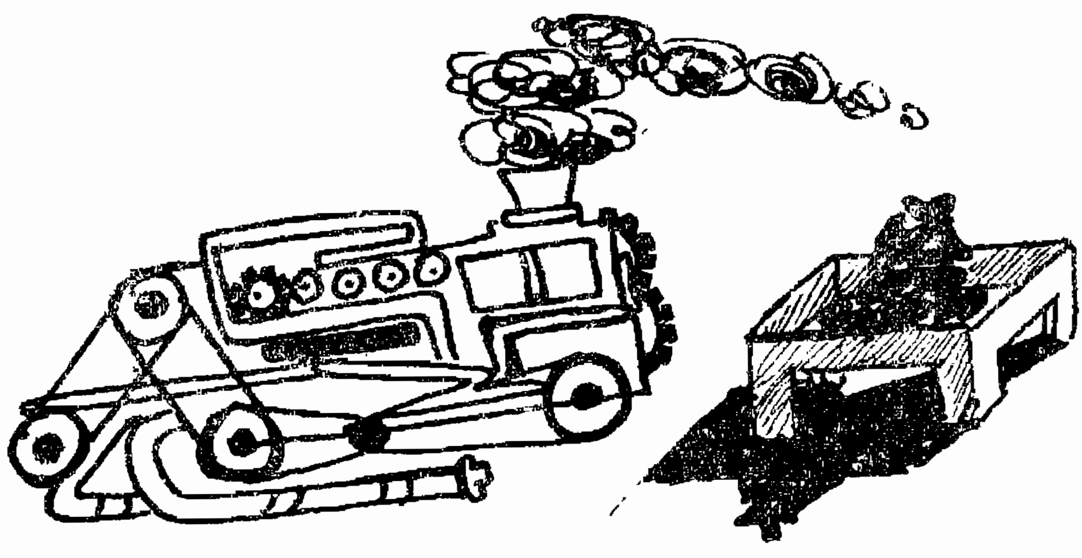
۱ـ کالاهایی که بطورمستقیم بهمصرف میرسد؛ مانند نان، کفش، لباس وغیره.



۲ـ کالاهایی کـه وسایل تولید هستند و در جهت تولید مصرف میشوند.

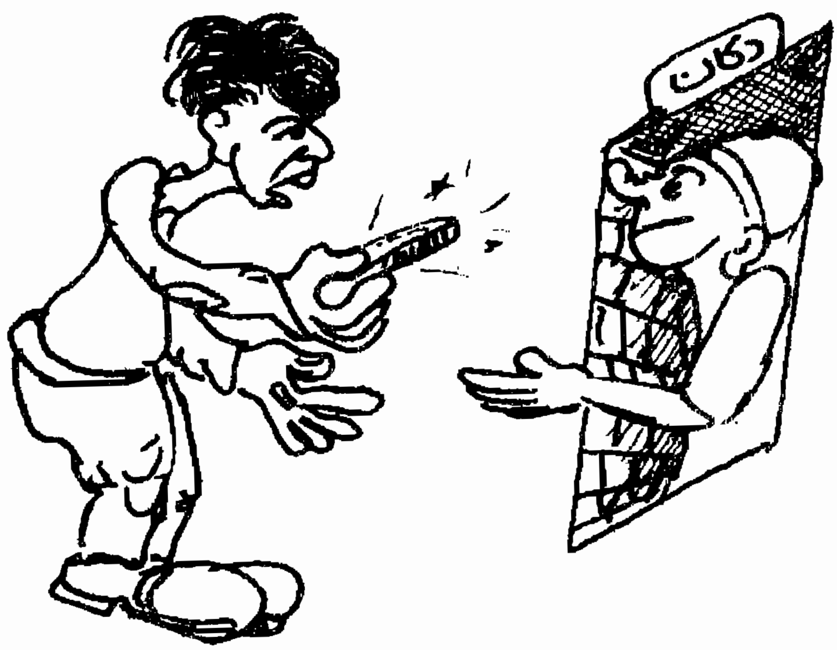


بعضی از محصولات، هم میتوانند بطور مستقیم مصرف گردند وهم میتوانند درجهت تولید مورد استفاده قرار گیرند؛ مانند زغال که هم میشود از آن درزمستان مستقیماً برای گرم کردن اتاق استفاده کرد، وهم میتوان بوسیلهٔ آن ماشینهای کارخانهها را بهکار انداخت.



همانطور که توزیع (تقسیم کالا بین مردم) بستگی بهتوزیع قبلی وسایل تولید دارد، مصرف نیز بستگی به این دارد که مالکیت وسایل

تولید، خصوصی است یا عمومی. مثلا درجامعه‌ای که وسایل تولید در مالکیت عدهٔ کمی قرار داشته باشد، توزیع ناعادلانه خواهد بود و همینطور مصرف نیز تابع سطح درآمد و قدرت خرید اکثریت مردمی است که دارای وسایل تولید نیستند. یعنی این جمعیت عظیم مصرف‌کننده، به همان اندازه که پول دارند میتوانند کالاهای مورد نیازشان را خریده ومصرف نمایند.



حال با توجه به‌مطالبی که تاکنون گفتیم میتوانیم تعریف‌درستی از اقتصاد سیاسی بدهیم:

اقتصاد سیاسی چیست؟

اقتصاد سیاسی‌علمی است که‌نشان میدهددرهرنظام اجتماعی ـ

اقتصادی چه قوانینی بر تولید، مبادله، توزیع وسایل مادی و وسایلی که برای ادامهٔ زندگی ضروری است، حاکم بوده است. اقتصاد سیاسی نشان میدهد چگونه مناسبات تولید (روابط تولید) مانع رشد نیروهای مولده شده و باهم ناسازگار میشوند، و چگونه در اثر همین ناسازگاری سرانجام شیوهٔ جدید تولید، جای شیوه قدیم تولید را میگیرد.

شیوه‌های تولید قبل از سرمایه‌داری

نیروهای مولد در جامعه اشتراکی اولیه:

انسانهای اولیه بسیار ناتوان و ضعیف بودند؛ و اولین ابزاری راکه از آن استفاده کردند، سنگ وچوب بود.

با این ابزار انسان توانست ساده‌تروراحت‌تراز پیش شکار کند.



مدت زمان طولانی، انسان از راه جمع آوری خوراکی وشکار حیوانات کوچك زندگی میگذارند؛ در این مدت همواره انسان از

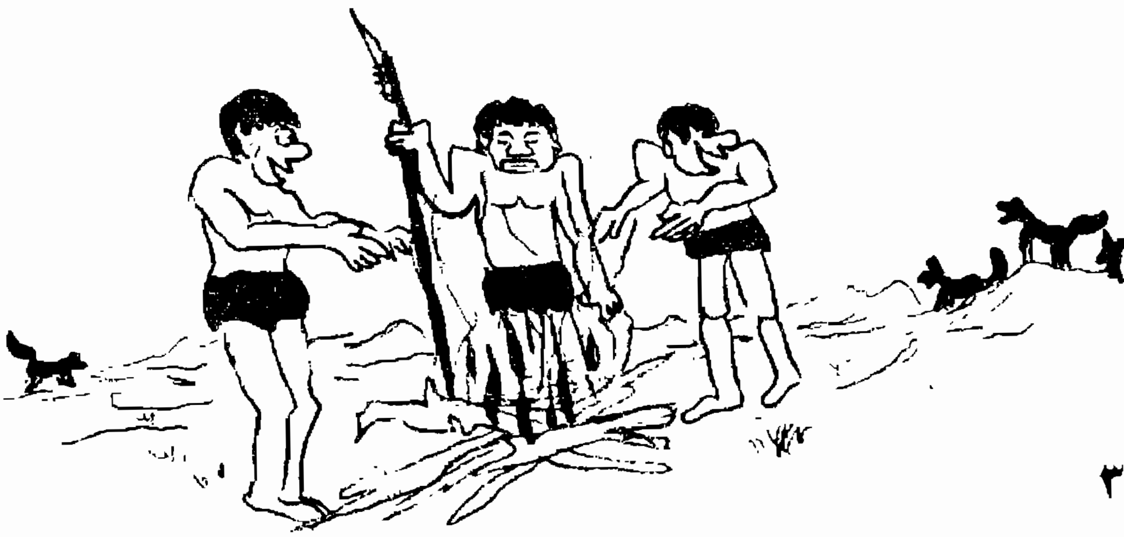
کمبود غذا رنج می‌برد؛ و این کمبود غذا سرانجام او را مجبور به‌آدمخواری نیز نمود.



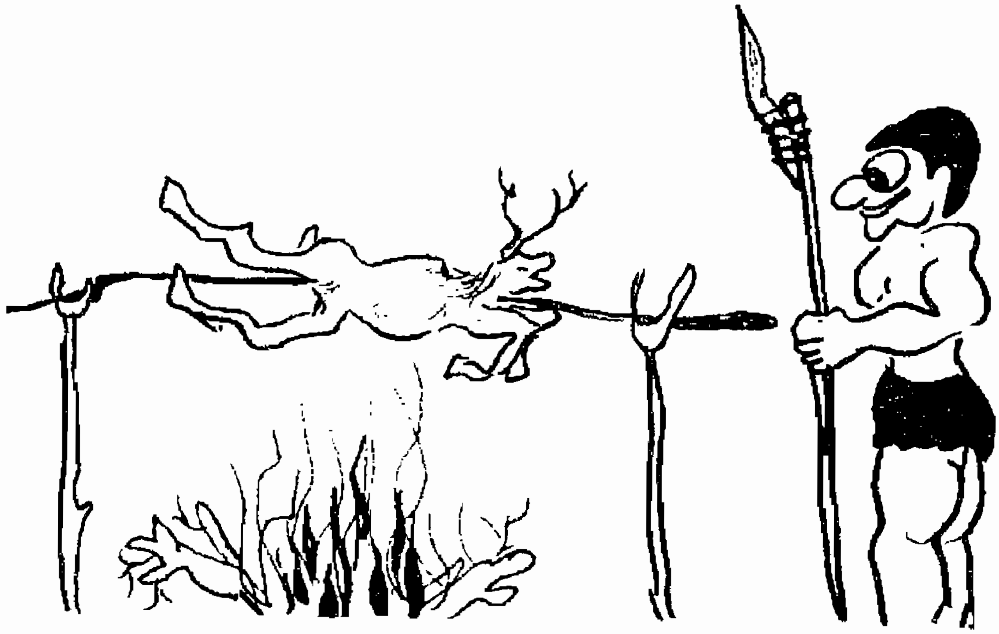
هزاران‌سال طول کشید تا انسان توانست دست به‌ساختن ابزار کارساده بزند، وازآنها برای کوبیدن، بریدن، کندن ریشه‌ها، و سایر کارهای ساده استفاده کند.

درساختن این ابزارها، بیشتر ازسنگهای چخماق استفاده میشد. آنها بوسیلهٔ سنگهای چخماق، سنگهای خاصی‌را می‌تراشیدند وبدین طریق چاقو وسلاحهای دیگرمی‌ساختند.

رفته‌رفته تجربه بیشترمیشد و تکنیك تکامل می‌یافت. انسانهـای اولیه درمناطق مختلف و بـا شیوه‌های مختلف به‌ساختن ابزارهـای کوچکتر وظریفتر پرداختند. کشف آتش انسان را از حیوان جدا کرد.

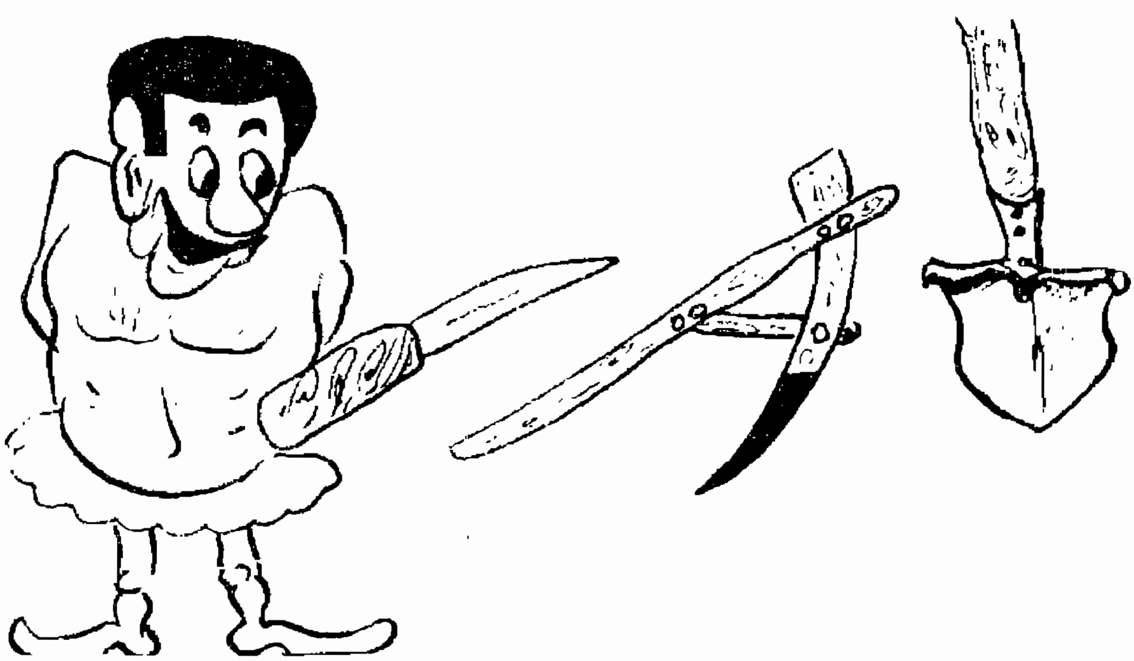


انسان توانست بوسیلهٔ کشف آتش بـریکی از نیـروهای طبیعت حاکم شود. آتش انسان را دربرابرسرما و ازآسیب حیوانات حفظ میکرد و به‌اوامکان‌میداد تاگوشت‌وسایرغذاها راکباب کرده وبخورد.



علاوه براین آتش به‌انسان کمك نمود که بتواند ابزارکار را از فلز بسازد؛ ابتدا از مس، سپس برنج و بالاخره از آهن استفاده کرد. بدین ترتیب پس از عهد حجر (عصری که انسان دارای ابـزار ساده بود، ابـزاری که از سنگ و چوب و استخوان ساخته شده بودند.)، عصر مس وپس از آن عصربرنج وسرانجام عصرآهن فرا رسید.

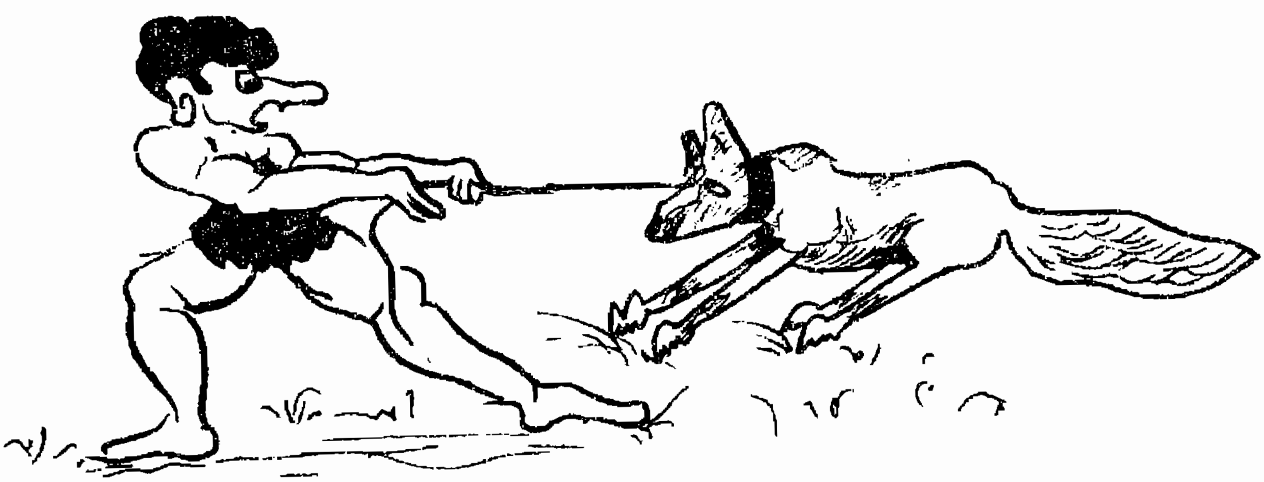
انسان با استفاده از فلزات وچوب، بیل، داس، چاقو، گاوآهن وغیره را ساخت.



البته قبل ازاینکه انسان بتواند از فلزات استفاده کند، یعنی در همان عصر حجر، تیروکمان را اختراع کرد که دست آورد بزرگی بود؛ زیرا با اختراع این وسیله، نیازمندیهای اولیه‌ی زندگی ازراه شکار بهتر فراهم میشد.

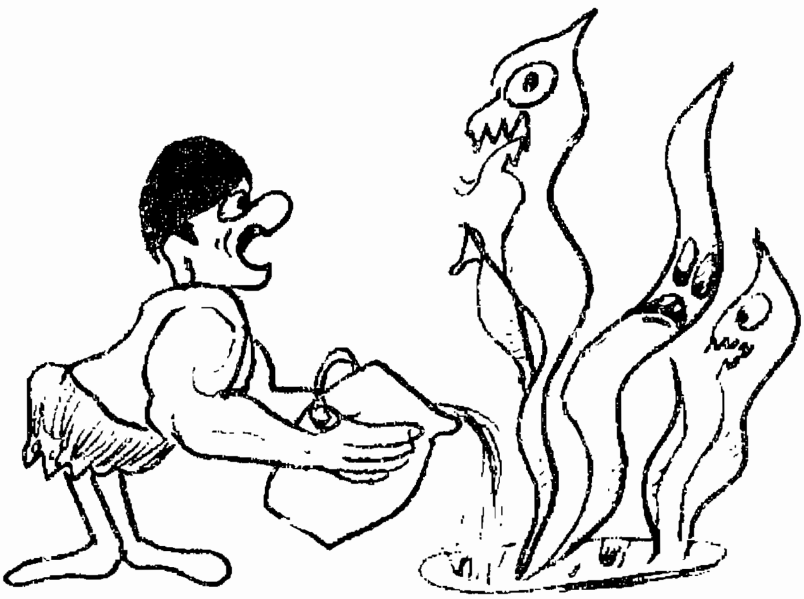


رشد وتوسعهٔ شکاربه‌تأسیس اشکال ابتدایی دامپروری نیزمنجر شد. شکارچیان به‌رام کردن حیوانات پرداختند.



اولین حیوانی راکه انسان توانست رام کند سگ بود. سپس

بز، گاو، خوک واسب نیزاهلی و رام شدند. همانطور که اشکال ابتدایی پرورش حیوانات ازشکار ناشی گردید، اشکال ابتدایی کشاورزی نیزاز جمع آوری میوه‌جات وگیاهان خوراکی که بطوروحشی می‌روئیدند، ناشی گردید.

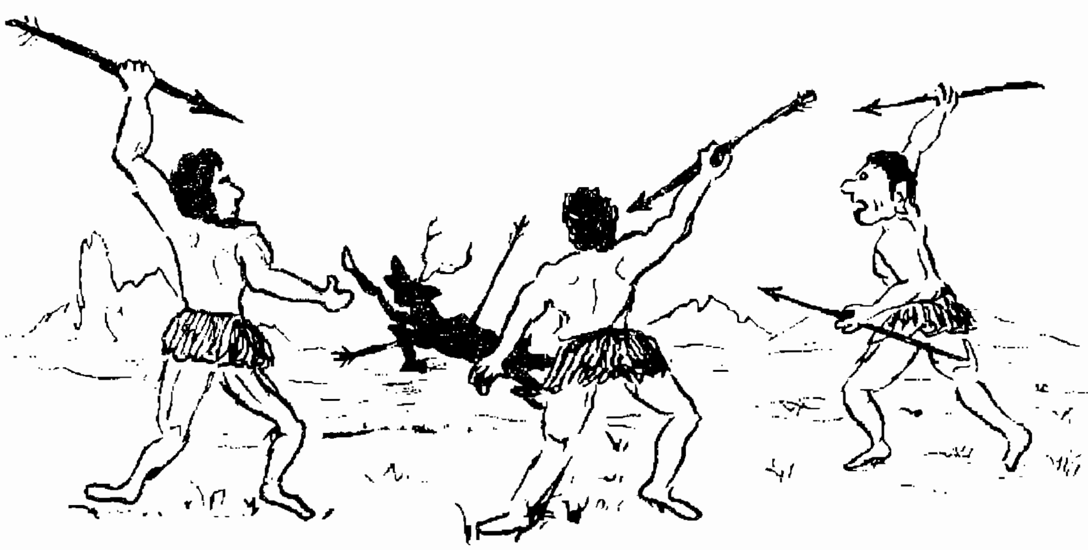


انسانهای اولیه زمین را درابتدای کار با چوبدستی ساده وسپس با چوبدستی‌های چنگه‌دار وخیشهای چوبین شخم می‌کردند.



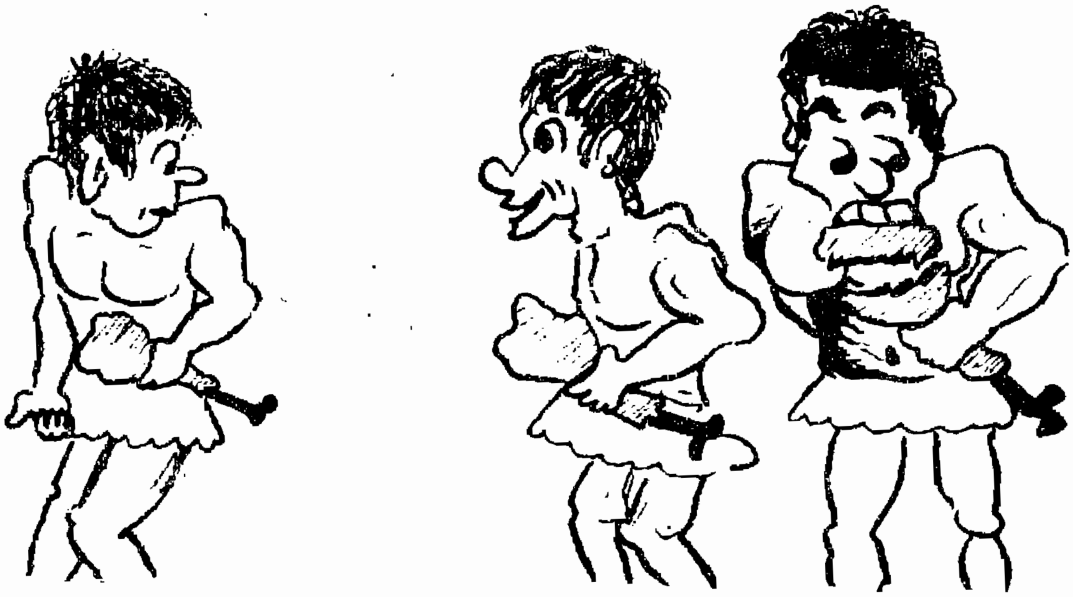
مناسبات تولید درجامعهٔ اولیه:

دراین دوره، انسان مجبوربود اشتراکی زندگی کند؛ مثلا یك حیوان وحشی را حتماً می‌بایستی بصورت دسته جمعی می‌کشتند؛ برای چیدن میوه می‌بایستی به‌جنگل‌میرفتند، که باز هم مجبور بودند دسته‌جمعی اینکاررا انجام‌دهند. آنهاهرکاری را دسته‌جمعی یااشتراکی انجام میدادند؛ نتیجتاً هرچه هم‌بدست‌میآوردند، بطور مساوی بین هم تقسیم می‌نمودند. بنابراین در این دوره، استثمار نمی‌توانست وجود داشته باشد؛ یکی بعلت کار اشتراکی؛ و دیگری به‌خاطر اینکه ابزار تولید مهمی وجود نداشت.



روی‌هم‌رفته آدمها دسته‌جمعی‌کار وتولید میکردند. دسته‌جمعی شکار مـی‌کردند و همه به‌یك اندازه در هر چیزی سهم داشتند؛ یعنی مالکیت خصوصی مفهومی نداشت. وضع طوری بود که اگر کسی بیش‌از سهم‌عمومی‌خود دریافت می‌نمود، شخص دیگری باید گرسنه

می‌ماند.



در حدود هفت هزار سال پیش، به‌محض اینکه چند سال از اختراع نیزه گذشت، کم کم کارها برحسب زن یا مردبودن، بین آنها تقسیم شد. مردها به‌شکارحیوانات وتهیهٔ پوست می‌رفتند وزنها به‌مسائل زایمان، صید ماهی وبچه‌داری پرداختند؛ حتی کودکان وسالخوردگان هم کار مربوط به‌خود را انجام میدادند. تخصص یافتن مردان‌درشکار وتخصص یافتن زنان درجمع آوری خوراکیها وخانه‌داری تاحدودی به‌عالی‌تر شدن محصولات و باروری‌کار منجرشد.



شکار با سلاحهای ابتدایی کار مردان بود، ولی این نمی‌توانست زندگی انسان را تأمین کند؛ این بود که کشاورزی و دامپروری اهمیت بسیار زیادی پیدا کردند؛ برای اینکه کشاورزی و دامپروری منبع مطمئن‌تری برای تأمین نیازهای انسان بود. تا زمانی که کشاورزی و دامپروری ساده و ابتدایی بود، کشت و کار و پرورش دام توسط زنان انجام میگرفت، زیرا آنها در خانه می‌ماندند و مردان به‌شکار میرفتند.



در آن زمان، ازدواج بین زن و مرد بشکل امروز نبود؛ بلکه بشکل گروهی بود؛ و بچه فقط مادرش را می‌شناخت، درحالیکه اصلا نمی‌دانست پدرش کیست؛ بهمین خاطر نام و خویشاوندی بچه‌ها از روی اجداد و نیاکان مادری تعیین میشد؛ علاوه بر این موضوع، کار کشاورزی و دامداری نیز برعهدهٔ زن بود؛ و همین‌ها باعث شد که زن نقش رهبری را داشته باشد. این دوره که تا حدودی طولانی هم بود، مادر شاهی (مادرسالاری) نامیده میشود. اما بعدها که کشاورزی شکل عالی‌تری بخود گرفت و دامپروری هم رونق یافت، کشت و کار و دامپروری بدوش مردان افتاد.



بدین ترتیب پدرشاهی (پدرسالاری) جای مادرشاهی (مادرسالاری) را گرفت.

اقتصاد طبیعی یا اقتصاد جنسی:

اساس اقتصاد در جامعهٔ اشتراکی اولیه، اقتصاد طبیعی بود. یعنی انسانها برای مصرف شخصی خود تولید می کردند. پس اقتصاد طبیعی یعنی تولید برای مصرف شخصی.

در این جامعه، گاه پیش می آمد که قبیله‌ای برخی از محصولات خود را با قبیلهٔ دیگر مبادله (عوض) می کردند. مثلاً گاه قبیلهٔ کشاورز، قسمتی از گندمهایشان را ـ که تمام اعضای قبیله بطور اشتراکی، تولید کرده بودند ـ به قبیلهٔ دامدار داده ومقداری پشم بز، گاو وغیره می گرفتند؛ که البته این مبادله‌ها جنبهٔ اتفاقی داشتند وبرحسب تصادف صورت می گرفتند؛ اما آنچه مهم می باشد، اینستکه در این جامعه، انسان برای فروش، تولید نمی کرد.

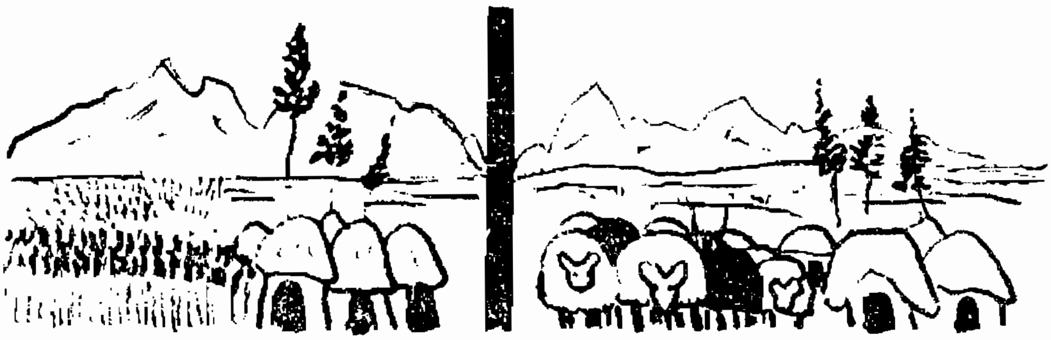
جامعهٔ اشتراکی بسوی نابودی:

تکامل کشاورزی و دامپروری که درهفت‌یا هشت هزارسال‌پیش با اهلی کردن گاو، گوسفند، بزوخوک بوجود آمد، باعث شد کشاورزی از دامداری جدا شود. درابتدا به‌خاطرضعیف بودن کشاورزی ابتدایی و دامداری ابتدایی که عبارت بود از شکارحیوانات وذخیرهٔ شکارها برای استفاده ازگوشتشان، هرقبیله می‌توانست هم کشاورز باشد وهم دامدار؛ ولی تکامل هردو باعث پیچیدگی بیشتر کشاورزی ودامداری شده‌وموجب‌جدایی آنها گردید. البته یکی ازعلل دیگرجدایی‌دامداری وکشاورزی این بودکه دامدار احتیاج به‌مرتع وچراگاههای زیادی داشت.



این جدایی، اولین تقسیم کار بین اجتماع‌را بوجود آورد. در این تقسیم کار، قبایل دامپرور یا شبان از قبایل کشاورز جدا شدند. قبایل کشاورز در راه پیشرفت کشاورزی تلاش وکوشش می‌نمودند و

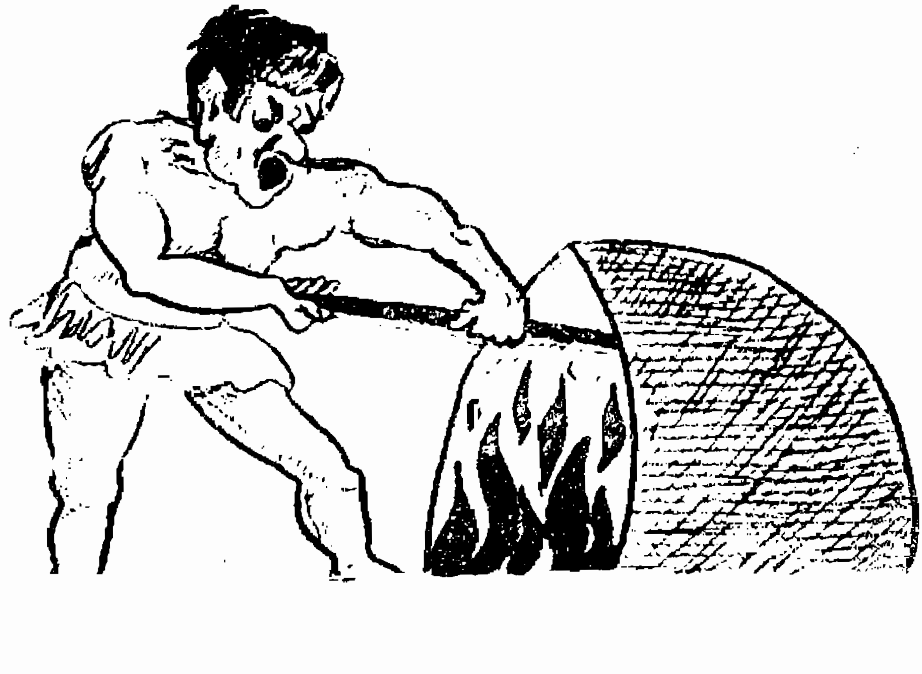
قبایل دامدار نیزدرراه توسعهٔ دامپروری.



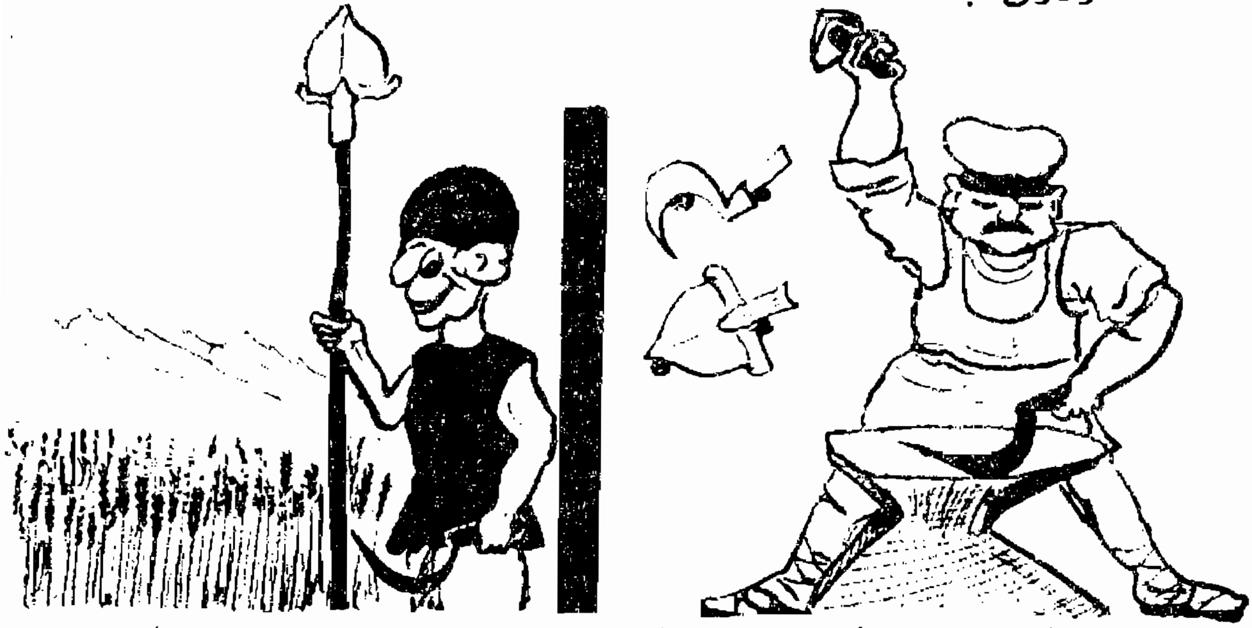
باجدا شدن قبایل کشاورزازقبایل‌دامپرور، به‌خاطراحتیاجاتشان بیکدیگرنه‌تنها روابطشان‌را باهم قطع‌نکردند، بلکه به‌مبادله تجربه‌ها واختراعاتشان نیز پرداختند.

بعدهابا تکامل ابزار تولید و با انجام این‌نوع مبادله‌ها،زندگی انسان‌که بصورت خانواده بود، مرفه‌تر گشت؛ ولی تکامل ابزارتولید باعث شدکه انسان بتواند بیش از آنچه نیاز دارد تولید کند. بنابراین، یك محصول اضافی می‌ماندکه شخص دیگری آنرا تصرف‌می‌کرد.

برای ذوب فلزات یا درست‌کردن چیزهایی نظیرخیش‌چوبین که درکشاورزی بکار میرفت، احتیاج به‌متخصص بود؛ متخصص هم احتیاج به‌جایی داشت‌که بتواند درآن با استفاده از تخصص خود، کار و تلاش کند. مثلا فلزکارمجبور بود برای خود کورهٔ فلز بسازد.



به‌این‌ترتیب پیشه‌وری بوجود آمد. درابتدا، کشاورز برای‌خود می‌توانست ابزار سادهٔ کشاورزی‌را درست کرده وبا آن کار کند، ولی‌با تکامل نیروهای‌مولده، برای‌ساختن ابزار کشاورزی، جامعه‌احتیاج شدیدی به‌متخصص پیدا کرد؛ بطوریکه دیگر یك کشاورز نمی‌توانست هم سازندهٔ ابزار کشاورزی، یعنی پیشه‌ور باشد وهم کشاورزی کند؛ درنتیجه دومین‌تقسیم‌کار اجتماعی صورت گرفت که دراین تقسیم کار، پیشه‌وری از کشاورزی جدا شد.



این امر، تولیدات ومبادله‌ها را زیادکرده، استثمار و مالکیت خصوصی نیزبه‌همراه خود آورد.



اینجا دیگر، یعنی پایان زندگی اشتراکی.

وقتی درحدود چهل‌هزار سال پیش، انسان بصورت خانواده به‌زندگی‌خود ادامه می‌داد، گاهی اتفاق می‌افتاد که قبیله‌ای برای بدست آوردن زمین و آب بهتر، به‌قبیلهٔ دیگر حمله کردن و درنتیجه، قبیلهٔ پیروز، تمام اسیران را می‌کشتند؛ چون ابزارتولید ضعیف بود وهرکس بزور می‌توانست با آن ابزار، شکم خود را سیر کند؛ بنابراین زنده بودن اسیران، برای قبیلهٔ پیروز دردسری بود.



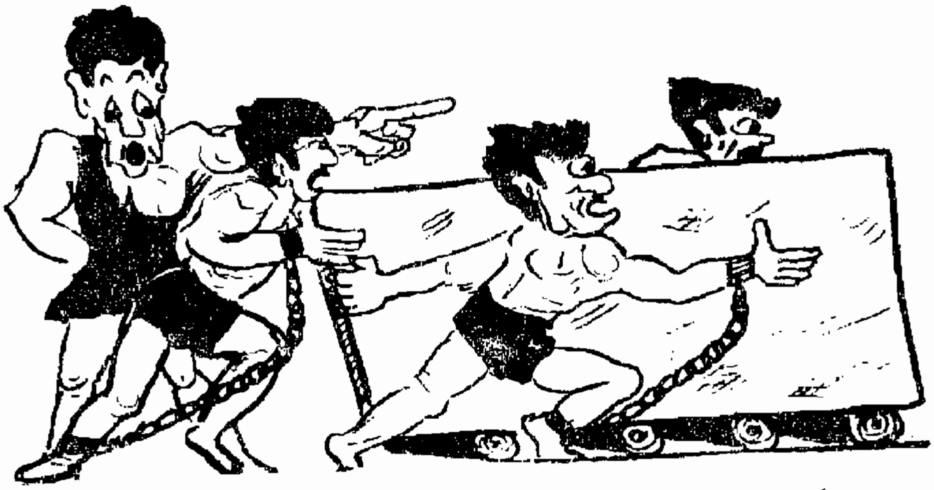
بعداز اینکه کشاورزی و دامپروری تکامل یافتند و انسان دراثر کشف آتش توانست به‌ذوب فلزات دست یابد وبطور کلی ابزارتولید تکامل یافت وتکامل ابزار تولید هم باعث شد که هرکس بتواندبیش ازاحتیاج خود تولید کند، دیگر قبیله‌هایی که درجنگ پیروزمی‌شدند، اسیران را نمی‌کشتند، بلکه آنها را بکارمی‌کشیدند.



وسرانجام بدین‌ترتیب جامعهٔ اشتراکی از هم پاشیده شد.

برده‌داری:

دراین نظام، برای اولین‌بار جامعه به‌طبقات تقسیم شد. طبقهٔ برده‌داروطبقهٔ برده؛ طبقهٔ استثمارکننده وطبقهٔ‌استثمارشونده. استثمار درنظام برده‌داری با شدت وخشونت بسیار زیادی همراه بود.

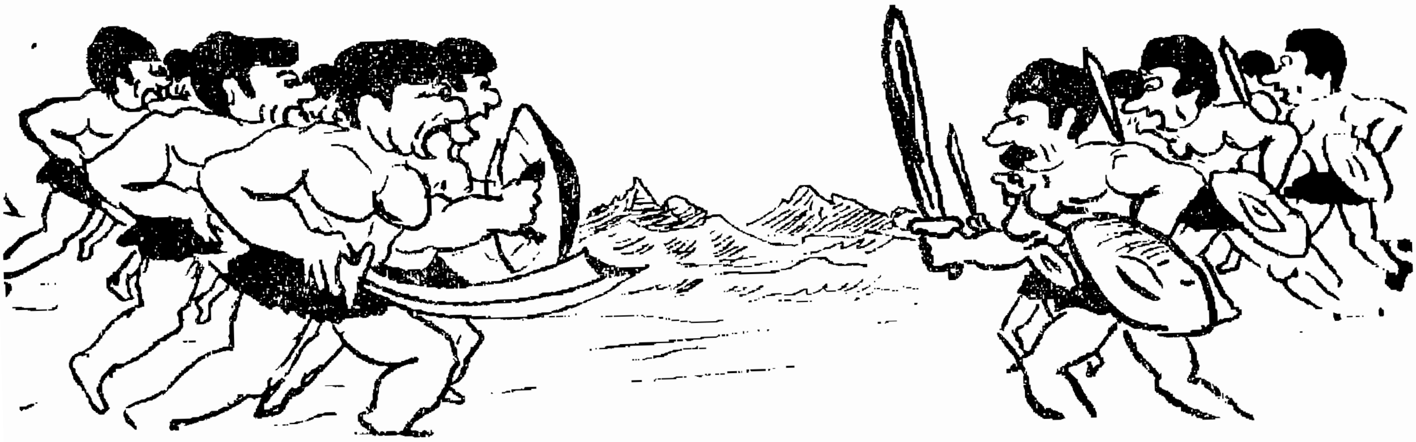


از آنجا که برده‌داران نمی‌توانستند بدون یک سازمان منظم و دائمی، بردگان را برای مدت زیادی دربند خود اسیر کنند، سازمانی تشکیل دادند که بتدریج و کم‌کم، بصورت دولت درآمد.

مهم‌ترین وظیفهٔ دولت، فشارآوردن بربرده‌ها برای استثمارهرچه بیشتر آنها و سرکوب برده‌های شورشی بود.

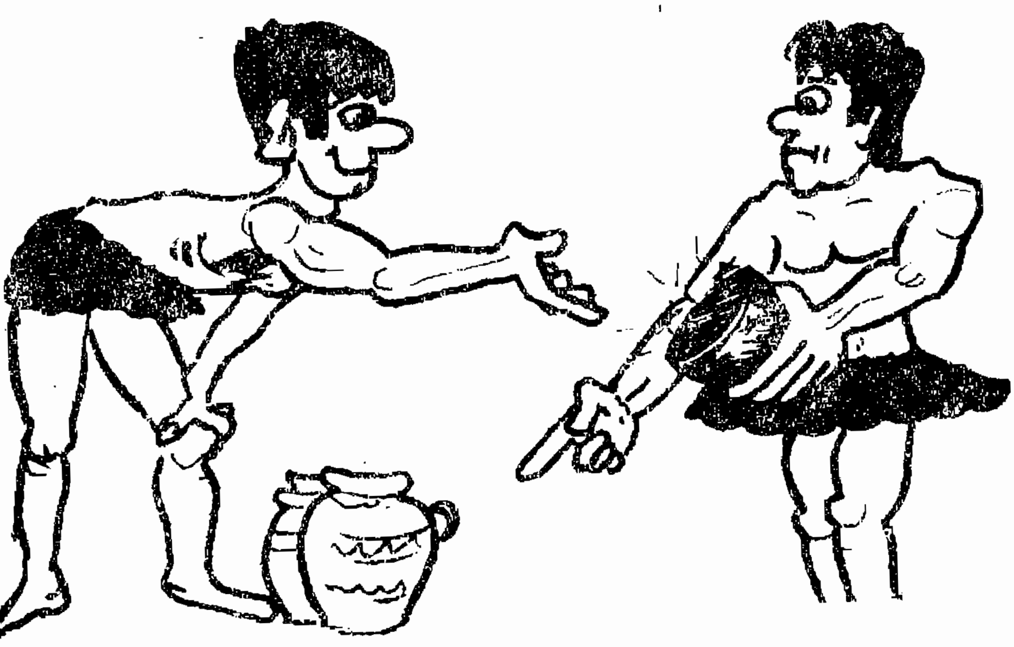


وظیفهٔ دیگر دولت، گسترش سرزمین خود و همچنین تجاوز به خاک قبایل دیگر وتبدیل آنها به‌برده بود.

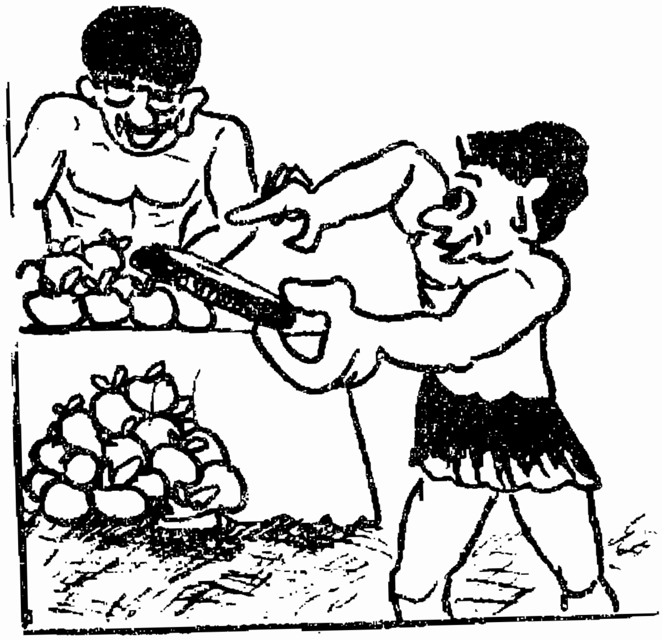


نیروهای مولد در نظام برده‌داری:

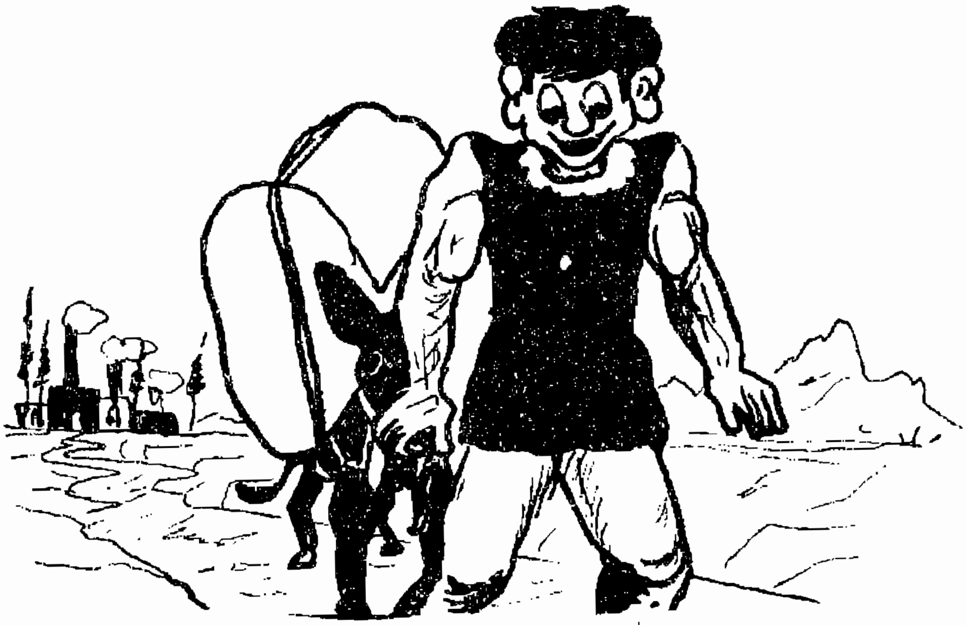
نیروهای مولده در برده‌داری بطور عجیبی تکامل یافت؛ بعنوان مثال گاو آهن و ابزارصنایع دستی اصلاح وتکمیل شد؛ مبادلات شکل وسیعی بخودگرفت. مردم، ابتدا ازمس‌وآهن برای داد وستد استفاده میکردند؛ یعنی اینکه مس وآهن را بجای پول بکار می‌بردند.



اما بعدها طلا ونقره جای مس وآهن راگرفت و مردم از آنها برای داد وستد استفاده نمودنـد. تکامل این مبادلات سرانجام بجایی رسیدکه سکه‌های پول بعنوان واسطهٔ گردش مبادلات قـرار گرفت و بدین‌ترتیب قطعات فلزی کـه بعنوان وسیله‌ای برای دادوستد استفاده میشد، از میدان خارج گردید.



زیادشدن حجم‌محصولات وهمینطورزیادشدن‌انواع‌محصولات ازیك‌طرف، وزیاد بودن فاصلهٔ بعضی از فروشندگان تا محل تـولید محصولات ازطرف دیگر، باعث‌شدکه‌بین فروشندگان وتولیدکنندگان واسطه‌ای بوجود بیاید. زیرا برای‌فروشندگان، این‌امکان‌وجودنداشت که مثلا برای خرید برنج به‌شهرالف واقع درهزارکیلومتری وبرای خریدپسته به‌شهر ب واقع درپانصدکیلومتری، برای خرید پوست به شهر ج و.... رفته و چیزهـای مـورد نیاز را بخرند؛ ایـن بود کـه واسطه‌هایی آمدنـد و بطور مستقیم محصولات را از تولیدکنندگان گرفته وآنها را دراختیار فروشندگان قراردادند. به‌این واسطه‌ها کـه هیچ نقشی درتولید کالاها نداشتند، تاجرمی گفتند.

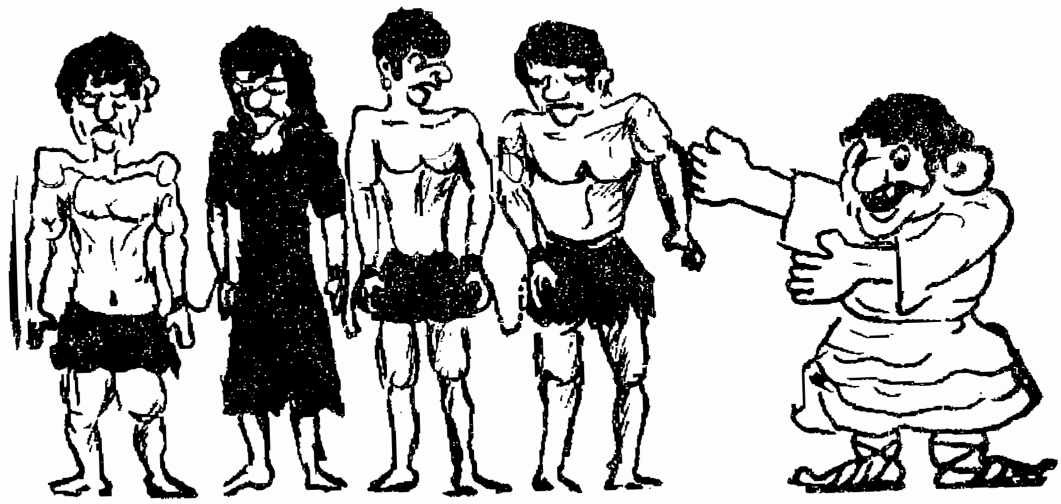


پیدا شدن این واسطه (تاجر) که خود هیچ نقشی در تولیـد نداشت، موجب سومین تقسیم بزرگ کار اجتماعی شد.

در اینجا باید متذکر شد که با اینکه در جوامع برده‌داری، تولید برای فروش (مبادله) هم وجود داشت، اما غالب نبود. یعنی در نظام بردگی انسانها بطور عمده، برای مصرف شخصی خویش تولید می‌کردند وبدین‌ترتیب آنچه حاکم بود، اقتصاد طبیعی (یعنی تولیدبرای مصرف شخصی) بود؛ اما در کنارحاکمیت اقتصاد طبیعی، تولیدبرای فروش (مبادله) هم بندرت وبطور خیلی ضعیف وجود داشت.

مناسبات تولید در نظام برده‌داری:

برده‌داران علاوه براینکه مالك وسایل تولید بودند، بر برده‌ها نیز احساس مالکیت کرده وآنها را مانندگاوها وگوسفندهایشان خرید وفروش میکردند.



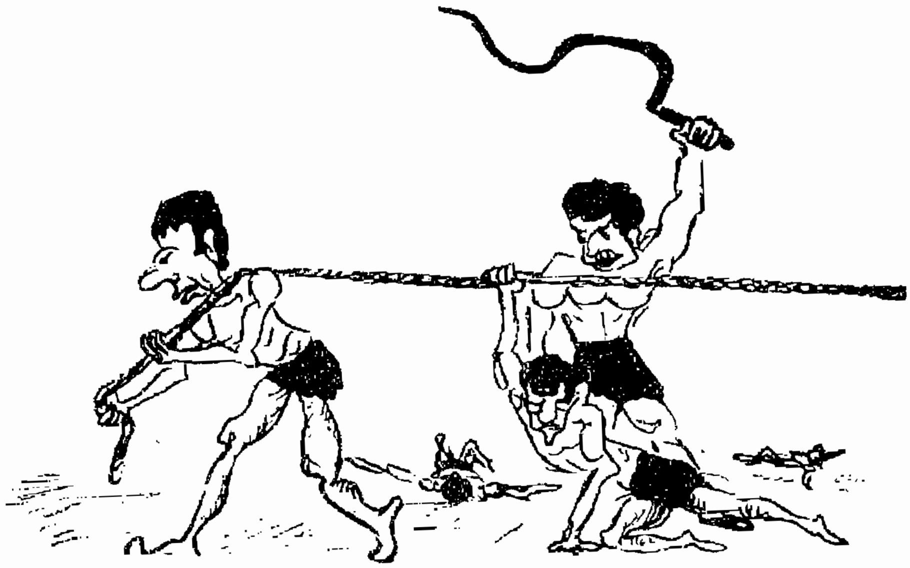
حتی آنها می‌توانستند هروقت دلشان خواست برده‌ها را بکشند، بدون اینکه هیچگونه مجازاتی درانتظارشان باشد.



پرواضح است که این رفتار سخت وناراحت کننده که درمورد حیوانات هم بکاربرده نمی‌شد، گاهی برده‌ها را بفکرفرار می‌انداخت؛ و برده‌دارها هم بخاطر اینکه محکم‌کاری کرده باشند، برده‌ها را داغ می‌زدند (علامتی را روی بدن آنها داغ می‌زدند) تا درصورت فرار، آسانتر دستگیر شوند.

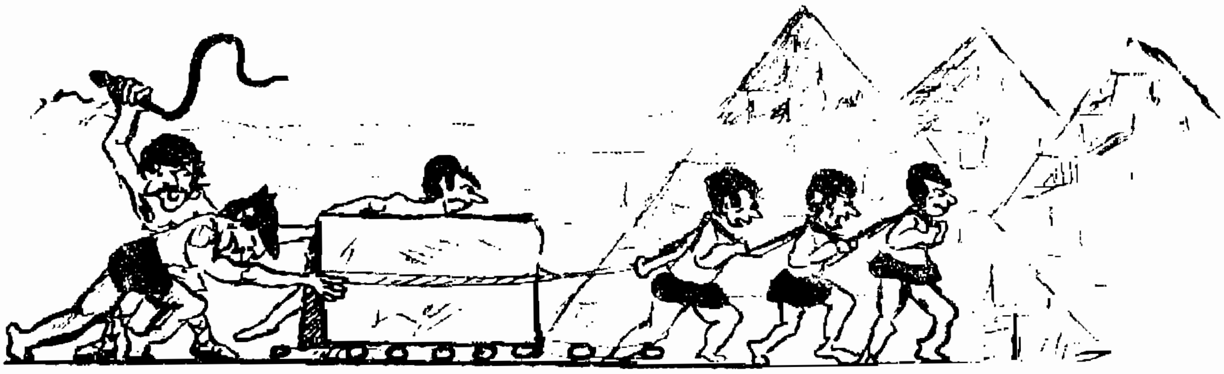


برده‌دارها تمام دسترنج برده‌ها را غارت میکردند ومقدار بسیار کمی از حاصل زحمات آنها را به‌خودشان میدادند که‌برای زندگیشان ناچیز بود وبسختی سیرشان میکرد. استثمار غارتگرانه بدانجا رسید که بردگان از نظر جسمانی نابود شدند؛ بهمین خاطر عمر آنها زیاد بطول نمی‌انجامید.



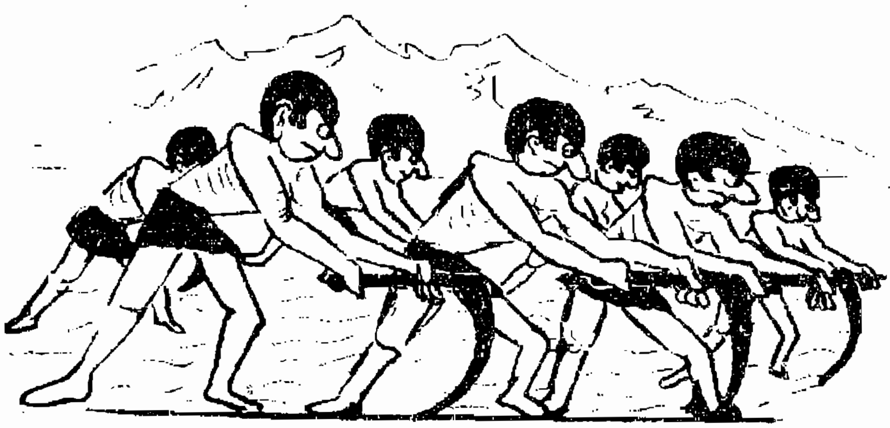
اما برده‌دارها باید جای برده‌های از بین رفته را پرمیکردند؛ و این راههایی داشت؛ یکی از این راهها این بود کـه برده‌ها خانواده تشکیل داده تا برده‌دارها با بچه‌های آنان، جای برده‌هایی راکه ازبین می‌رفتند پرکنند؛ ولی این در واقع امکان‌پذیرنبود؛ چراکه برده‌ها با آن وضع فجیع نمی‌توانستند خانواده تشکیل بدهند و در بسیاری از کشورها، بیشتربرده‌ها خانواده‌ای نداشتند. علاوه براین بـرده‌داران نمی‌توانستند ازکودکان بردگان‌که قادربه‌کارکردن نبودند، نگهداری کنند. بنابراین راه دیگری که برای برده‌دارها می‌ماند، این بود کـه بوسیلهٔ جنگ، خلق‌های دیگررا به‌اسارت خود درآورده وبه‌استثمار آنها بپردازند.

دولت‌های برده‌داران که تعداد بسیار عظیمی برده را در اختیار داشتند، با تقسیم کار بین آنها حداکثر استفاده را می‌نمودند؛ و با نیروی بردگان پلها، جاده‌ها، بناهای عظیم، بناهای محکم نظامی و... می‌ساختند.

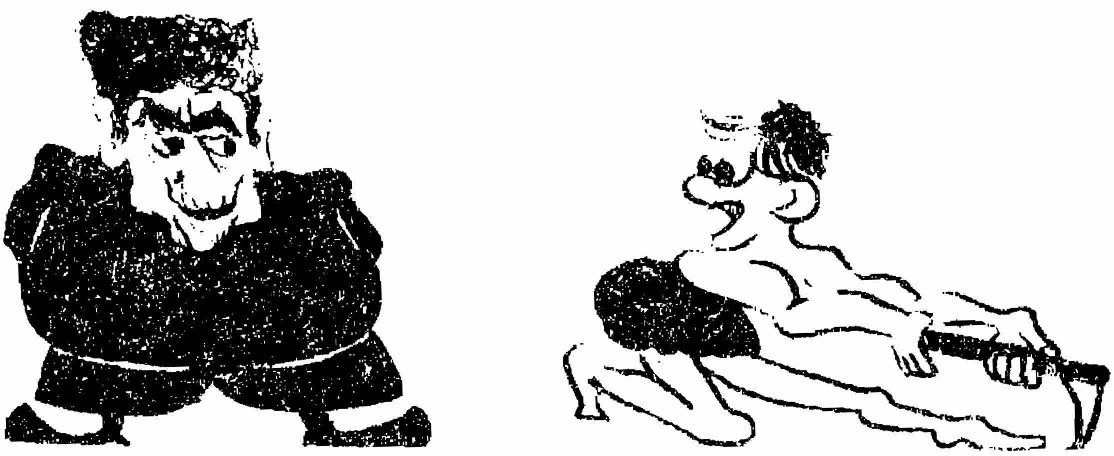


در یونان بردگان را در رشته‌های پیشه‌وری مانند استخراج آهن، نقره، طلا و... بکار گرفتند.

در روم کار بردگی در کشاورزی رواج و گسترش یافت. اعیان و اشراف رومی مزارع اختصاصی بزرگ در اختیار داشتند و در آن صدها و هزاران برده مشغول بکار بودند.



بکار بردن‌کار بردگان به‌برده‌داران امکان داد ازهرگونه کاربدنی (کار جسمانی) آزاد شوند واین‌کارها را بردوش بردگان قرار دهند. بدین‌ترتیب آنها زندگی انگل‌وار خود را شروع کردند.

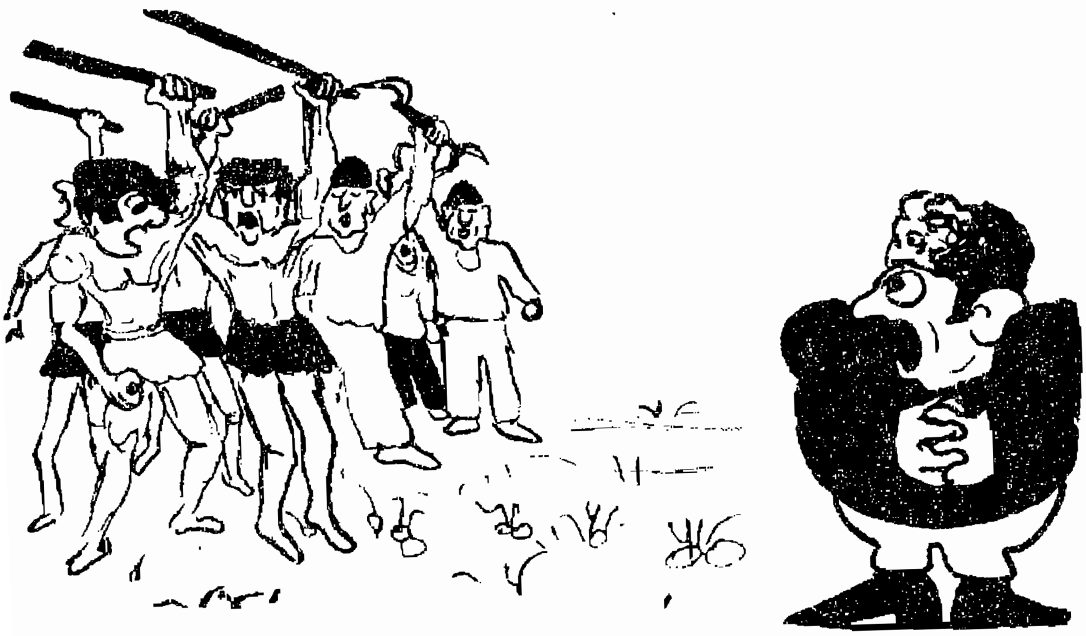


همینطور که امروز، جهان سرمایه‌داری به‌دوطبقهٔ سرمایه‌دار و کارگرتقسیم میشود و دراین میان نیزاقشاری وجود دارند که نه‌کارگـر هستند ونه سرمایه‌دار، و به‌آنها خرده‌بورژوا می‌گویند، آنموقـع نیز یعنی در (نظام برده‌داری) اقشاری وجود داشتند که نه برده‌دار بودند و نه برده؛ به‌این اقشار، آزادگان می‌گفتند. آزادگان عبارت‌بودند از مالکین‌بزرگ، دهقانان وپیشه‌وران. آزادگان‌به‌اشکال مختلف ازحقوق مدنی، از حقوق سیاسی وقضایی، از حق داشتن مال وثروت‌برخور-دار بودند، درحالیکه این حقوق از بردگان سلب شده بود . البته در عمل فقط قشرمعینی ازآزادگان (یعنی مالکین بزرگـ) می‌توانستند، ازآن مزایایی‌که نام بردیم، برخوردار باشند. دولت‌های برده‌داری، بعضی از قشرهای آزادگان (مالکین بزرگ، دانشمندان) را دررأس کارهای دولتی وکارهای علمی وهنری قراردادند و بدین‌ترتیب بین‌کار فکری وکارجسمی تضاد ایجادکردند. یعنی‌کار فکری فقط منحصر به‌اقشارمعینی از آزادگان (یعنی مالکین بزرگ، دانشمندان، و...) شد



وکارجسمی هم منحصرشد به‌بردگان، دهقانان و پیشه‌وران.

مدتها بعد دولت‌های برده‌داری، مالکیت برزمین را در دست خود گرفته و بر دهقانان مالیات‌های سنگین بستند؛ آنان را بـه‌انجام انواع و اقسام بیگاری‌ها (کارمجانی) گماشتند و بدین ترتیب به‌شدید‌ترین وجهی دهقانان را وابسته کردند، بطوریکه موقعیت آنان نیزمانند بردگان شد.



دهقانان که نمی‌توانستند بدهی‌های خود را به‌رباخوران بپردازند

و دهقانانی که نمی‌توانستند سهم بهرهٔ مالکانه را به‌ارباب بپردازنـد، ناچار میشدند برای مدت معین، بصورت بردهٔ بیگار، کارمجانی برای برده‌داران، مالکان زمین و یا نزول‌خواران انجام دهند.

تضادهای نظام برده‌داری و سقوط این نظام:

هیچکس فکرنمی کردکه چیزی بتواند این بنای عظیم (نظام برده‌داری) را بلرزه درآورد؛ ولی علائمی پیدا شده بودکه خبـر از نابودی برده‌داری میداد؛ بردگان به‌نتیجهٔ کار خـود اصلاً علاقـه‌ای نداشتند وبرده‌دار ناچار بود دستگاهی بزرگ وپیچیده برای‌مراقبت و اعمال فشاروسرکوب، ایجادکند، که این برایش گران تمام میشد و درنتیجه تولید راگرانترمیکرد.



ملاکان (زمین‌داران) برای تشویق بردگان به‌کار، املاك وسیع خود رابه‌قطعات کوچك تقسیم کردند واین مزارع کوچك رادراختیار آنان گذاشتند که درقبال پرداخت قسمتی ازمحصول، درآن زمین‌هـا

کشت و کار کنند.

دهقانان جدید به‌قطعه زمینی که رویش کشت میکردند، وابسته شدند و ملاکین می‌توانستند آنها را نیز با زمین بفروشند؛ باوجود این آنها دیگر برده محسوب نمی‌شدند؛ بلکه تولیدکنندگان جزء بودند که «کولون» نامیده شدند.

بدین‌ترتیب دربطن بـرده‌داری، عوامل شیوهٔ تولید جدیـدی پدید آمد که شیوهٔ تولید فئودالی نامیده شد.

قیام بردگان:

درطول نظام برده‌داری، مبارزهٔ طبقاتی بطور شدید بین‌توده‌ها وبرده‌داران وجودداشته است. برده‌ها بارها و بارها علیه برده‌داران و مالکین بزرگ قیام کـردند؛ و درکنار برده‌ها، دهقانان و سایر اقشار زحمتکش نیزوجود داشتند که تنها راه نجاتشان را مبارزه علیه‌برده‌ـ داران و مالکین بزرگ میدانستند.

این قیام گـرچه نمیتوانست استثمار انسان از انسان را ازمیان ببرد، ولی ضربات سخت و کشنده‌ای بر بیرحمانه‌ترین نوع استثمار وارد کرد، و سرانجام نیزمنجر به‌سقوط نظام برده‌داری گردید.

ـی آنها

ن، کلیساها

نظام فئودالی

ـمین شدند.

ـ شده بودند، خود

همانطور که بتدریج برده‌داری که ظاهـ آمدند و زمینها را به‌
میرسید، بسوی نابودی پیش میرفت، فئودا ازروی آنها به‌کار گماردند.
برده‌داری، رشد میکرد.



در حدود هزاروپانصد سال پیش
ژرمن سقوط کرد.
قبایل ژرمن، قبیله‌هایی بود
اعضای هرقبیله درآن مزارع کار
جدید (یعنی مالکینی که از طرف شاه
تقسیم میشد؛ بطور کلی بغیراز
قطعات کوچکتری تقسیم شده بود، «فئود»
زمینها بطوراشتراکی به‌همه
عات زمین را «فئودال» مینامیدند.



بسته به‌زمین نبودند؛ یعنی میتوانستندهرگاه
به‌زمین‌مالك دیگری بروند. درجۀوابستگی
، وهمینطور درجۀ وابستگی کولونها نیـز از

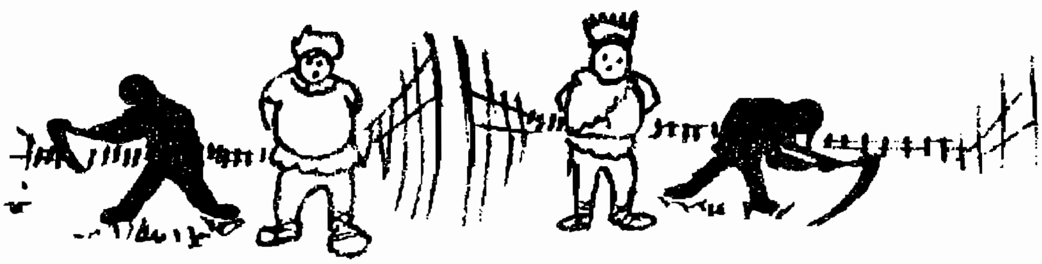
لاف‌موجود بین بردگان‌سابق‌و کولونها ودهقانان

باری وقتی ائمۀ آنان به‌توده‌های یکپارچه‌ای از دهقانان‌وابسته
استقبال‌مردم زحمتکـ که به‌آنها «سرف» یـا «رعیت» میگفتند. سرف،
روبروگشته وبالاتحا که هیچ چاره‌ای نداشت، جزاطاعت کردن آنچه

پادشاهان، زمینهای مردم را بین نزدیکان و اقوام وخویشان‌خود تقسیم مینمودند؛ وآنها نیز در مقابل این همه بخشش شاهانه! باید برای حفظ قدرت شاه تلاش و مبارزه میکردند.

به‌روحانیون وکشیش‌ها هم زمینهای زیادی رسید که روی آنها دهقانان کشت میکردند. بطور کلی خدمتکاران شاه،شاهزادگان، کلیساها و تمام افراد قابل اعتماد شاه، صاحب قطعات بزرگ زمین شدند.

آنچه مسلم است، این افراد که صاحب زمین شده بودند،خود نمیتوانستند برروی آن زمینهاکار کنند؛ بنابراین آمدند و زمینها را به‌قطعات کوچکتری تقسیم کرده و دهقانان را برروی آنها به‌کار گماردند.



به‌این قطعات که توسط مالکین جدید (یعنی مالکینی که از طرف شاه صاحب زمین شده بودند)به‌قطعات کوچکتری تقسیم شده بود،«فئود» میگفتند؛ و صاحبان این قطعات زمین را «فئودال» مینامیدند.

درابتدا، دهقانان وابسته به‌زمین نبودند؛ یعنی میتوانستندهرگاه بخواهند، از زمین مالکی به‌زمین‌مالك دیگری بروند. درجهٔوابستگی دهقانان ازکولونها کمتر، وهمینطور درجهٔ وابستگی کولونها نیز از بردگان سابق کمتر بود.

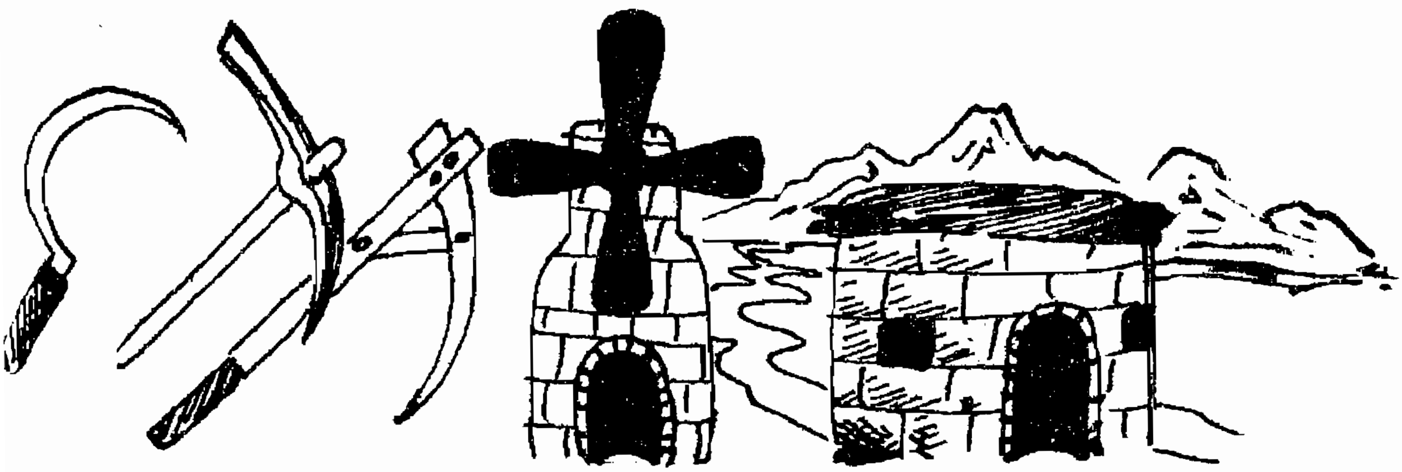
ولی بعدها اختلاف‌موجود بین بردگان‌سابق‌وکولونها ودهقانان آزاد از بین رفت وهمهٔ آنان به‌توده‌های یکپارچه‌ای از دهقانان‌وابسته به‌زمین تبدیل شدند که به آنها «سرف» یا «رعیت» میگفتند. سرف، انسان محرومی بود که هیچ چاره‌ای نداشت، جزاطاعت کردن آنچه

ارباب میگفت.



نیروهای مولده در فئودالیسم:

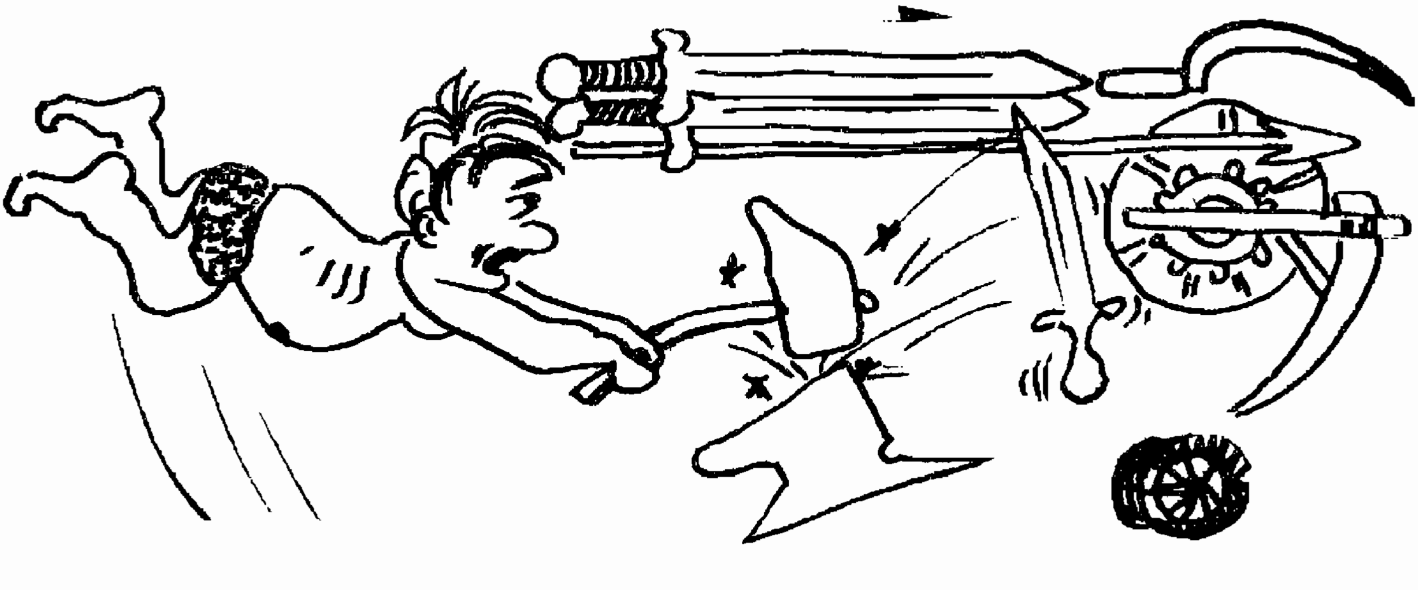
در مراحل ابتدایی فئودالیسم، از ابزارهای ساده‌ای مانند بیل، داس، کلنگ و گاوآهن استفاده‌میشد؛ ولی به‌تدریج آسیابهای بادی و آبی نیزمورد استفاده قرار گرفتند.



درچنین زمانی، سبزیکاری، پرورش میوه‌های مختلف، بخصوص میوه‌های روغنی مانند بادام، گردو، زیتون و غیره رواج میافت وشیوهٔ کشت غلات به‌مرور زمان بهتر میشد.



شیوه‌های تصفیه و کار باآهن پیشرفت کرده وبطوروسیعی مورد استفاده قرار گرفتند.



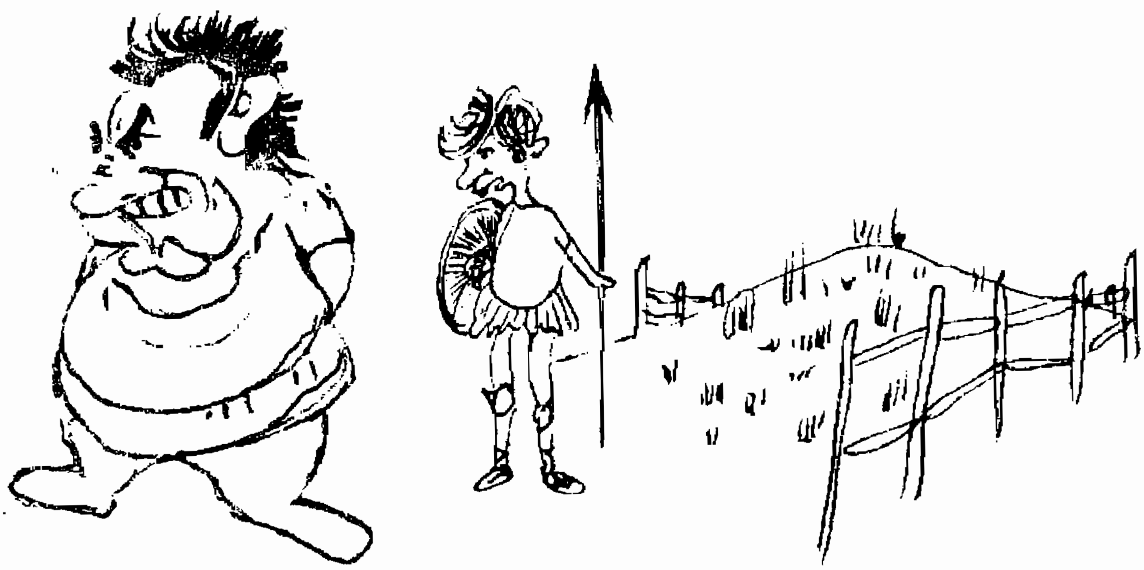
داد و ستد بتدریج تکامل میافت. ابزاری که توسط صنعتگران

مورد استفاده قرار میگرفت، رشد میکرد.

بطور کلی نیروهای مولده درفئودالیسم نسبت به‌نیروهای مولده دربرده‌داری، درسطح بهتروعالی‌تری قرار داشت.

مناسبات تولید (روابط تولید) درجامعهٔ فئودالی:

درجامعهٔ فئودالی مهمترین وسیلهٔ تولید، زمین بود که آنهم ملك خصوصی فئودال محسوب میشد؛ و تمام فئودالها با زور و پشتیبانی دولت، از این املاك خصوصی حفاظت میکردند.



خوب، صد البته اگراین زمینها سالهای سال، بدون اینکه کسی روی آنها کار کند، گوشه‌ای‌می‌افتاد، هیچ فایده‌ای برای فئودالهانداشت؛ وباز کاملا واضح بود که خودفئودالهاهم نمیتوانستند روی آن همه‌زمین

کار کنند، واصولاً آنهاکار کردن را برای خود ننگ میشماردند. بنابر-
این زندگی آنها از طریق استثمار دهقانان میچرخید؛ نظام فئودالی
براستثمار دهقانان متکی بود.

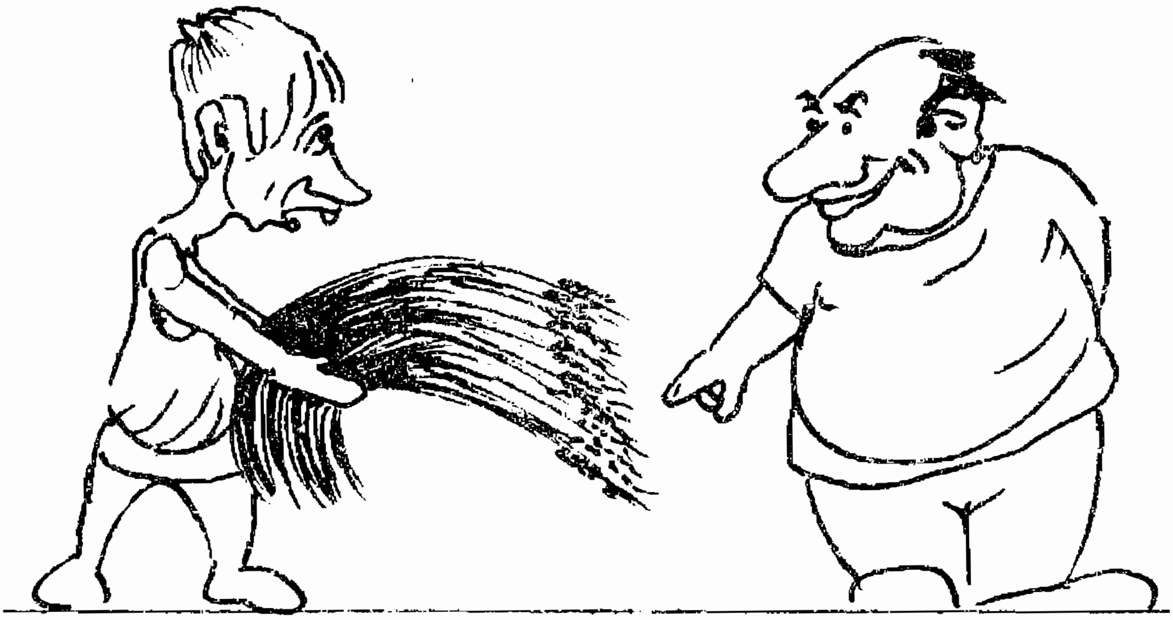


فئودال بخش بزرگی از زمینهارا برای خود نگهداشته‌وبخش
دیگر آنرا به‌قطعات کوچکی تقسیم کرده و آنها را تحت شرایط بسیار
استثمارگرانه‌ای به‌دهقانان واگذارمیکرد.

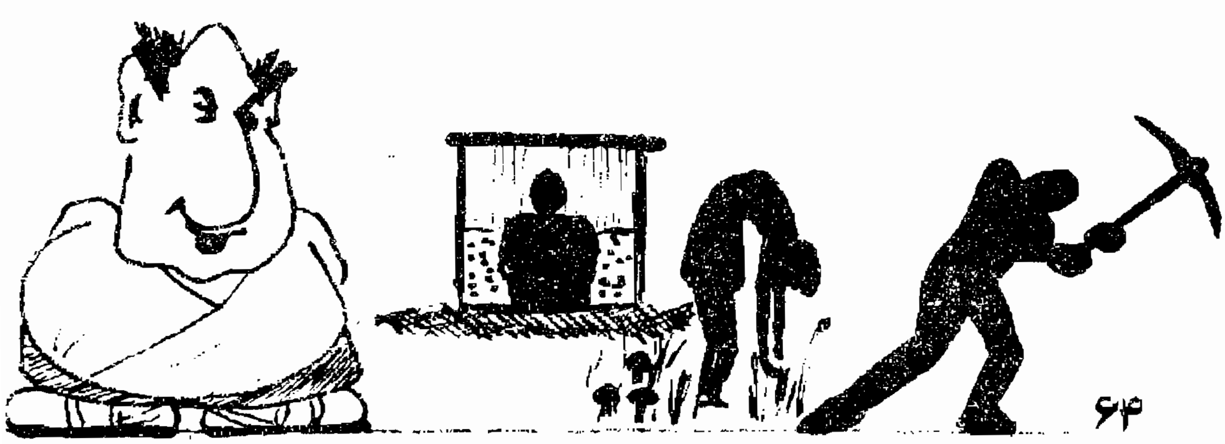
دهقان میبایست در زمین ارباب کارمیکرد، زمین ارباب را با
ابزارکار خود شخم میزد، و با چهارپایان خود کشت‌وکارمیکرد. سپس
زمان کوتاهی درهفته را هم در زمین کوچکی که ظاهراً به‌خودش تعلق
داشت کارمیکرد و زندگی خود و خانواده‌اش را میچرخاند.

زمان کار دهقانان به‌دوبخش تقسیم میشد:

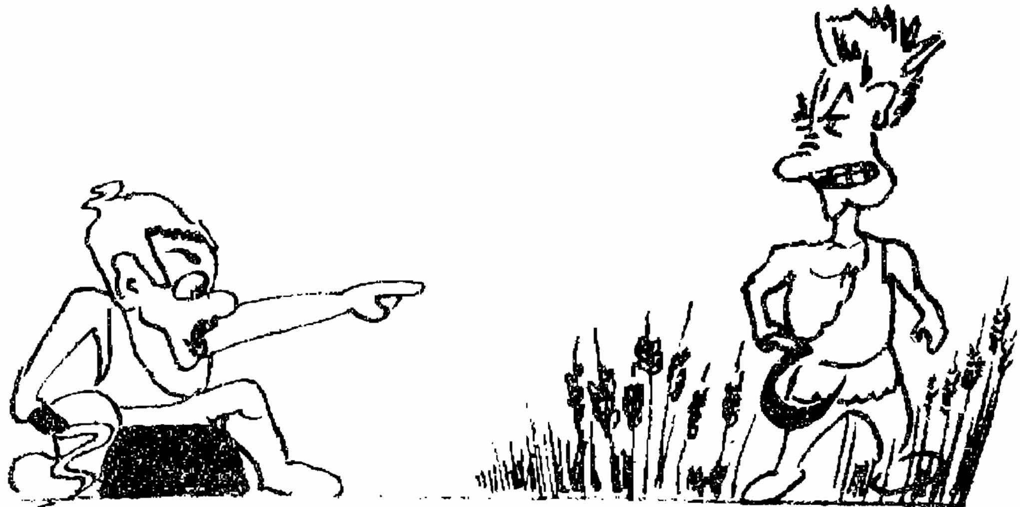
۱ـ زمان کارلازم: که دراین زمان دهقان در قطعه زمین کوچك
خویش برای چرخاندن زندگی خود و خانواده‌اش، کار میکرد. دهقان
مجبور بود محصول اضافی‌ای که از زمین خویش بدست می‌آورد،
به‌فئودال تقدیم کند.



۲ـ زمان‌کار اضافی: که‌در این زمان، دهقان، زمین فئودال را شخم میزد، آنرا میکاشت، درو و خرمنکوبی میکرد. وقتی دهقان درمزارع متعلق به‌فئودال کارمیکرد، اغلب اتفاق می‌افتاد که محصولات خودش را باد و باران از بین میبرد. دهقانان مجبور بودند مدت معینی در هفته (مثلا سه یا چند روز درهفته) را با ابزار شخصی خود (گاوآهن، گاو و غیره) در زمین فئودال کشتکار کنند، وبقیهٔ روزها را درقطعه زمین خود، به‌کشتکار بپردازند. علاوه براین دهقان مجبوربود برای فئودال کارهایی از قبیل خانه‌سازی، پل‌سازی، ساختن انبار، چوب‌بری وهیزم شکنی وغیره نیز انجام دهد؛ که به‌تمام این کارها بیگـاری میگفتند. حتی زن و فرزندان دهقان هم مجبور به‌بیگاری برای فئودال بودند. آنها برای فئودال پارچه میبافتند، قارچ و دانه‌های خـوراکی جمع میکردند وبسیاری از این‌کارها برای او، یعنی ارباب انجام‌میدادند.

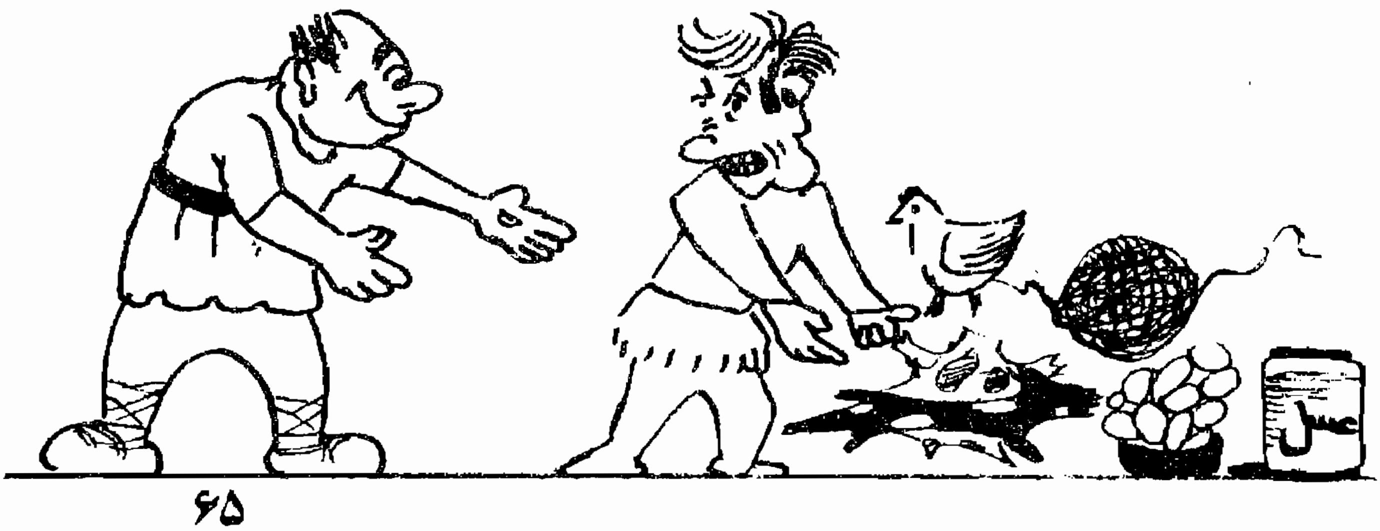


دهقان درتمام مدتی که در زمین خویش برای رفع احتیاجات خود و خانواده‌اش کار میکرد، علاقهٔ بسیاری به کار و خوب شدن و بارور شدن محصول نشان میداد؛ و به همین دلیل از جان و دل تلاش مینمود. ولی وقتی در زمین فئـودال مشغول بکار میشد، سستی میکرد و هیچ علاقه‌ای به بارورشدن محصول نشان نمیداد. این بود که فئودال مجبور میشد نگهبانانی بالای سردهقانان بگذارد که از زیرکار فرارنکنند.

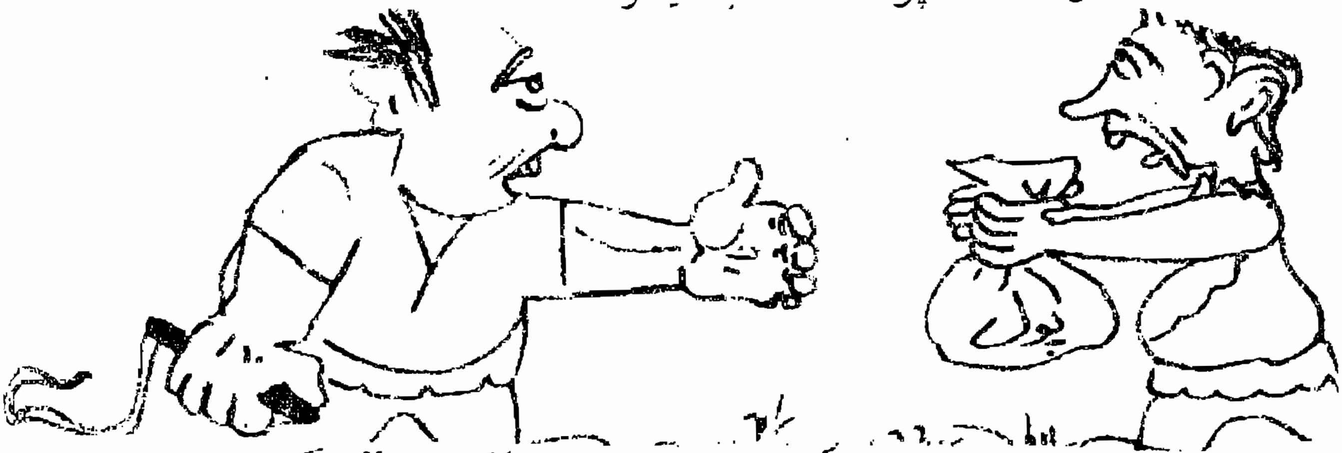


باری، بعدها بتدریج وبارشدفئودالیسم، بهرهٔ جنسی جای بیگاری راگرفت.

بهرهٔ جنسی عبارت بود از قسمتی ازمحصول مزرعهٔ دهقان، مرغ وخروس، بوقلمون، لبنیات، تخم‌مرغ، کره وعسل، کتان، نخ تابیده و غیره. حتی چرمی را هم که دهقانان تولید میکردند، مجبور بودنـد به‌عنوان بهرهٔ جنسی به‌ارباب تحویل دهند.



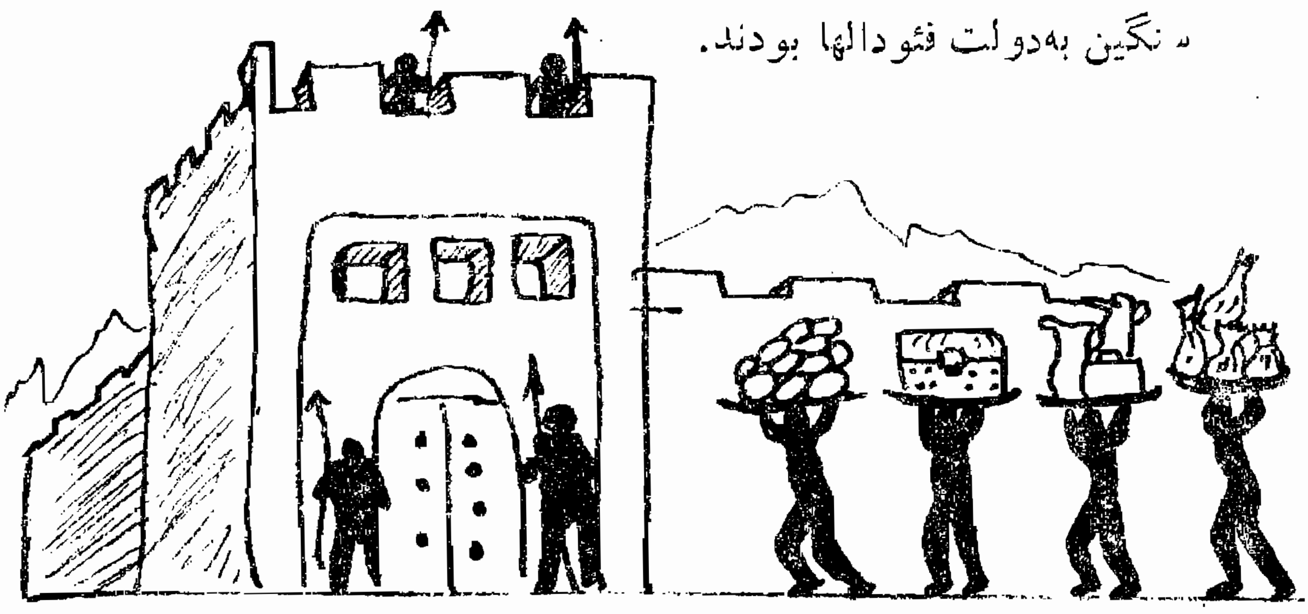
و باز هم در مراحل بعدی رشد فئودالیسم، بهرهٔ پولی (نقدی) رواج یافت. فئودال برای به‌چنگ آوردن درآمد بیشتر، به‌بهانه‌های مختلف از دهقانان پول نقد طلب میکرد.



در بیشتر موارد، کارگاههای مختلف مانند آسیاب، آهنگری، پارچه بافی و... فقط در دست فئودال بود.

بنابراین دهقانان ناچار میبایست گندمهایشان را در آسیاب فئودال آرد کنند و بابت آن پول بپردازند.

فئودال حتی منابع طبیعی مانند جنگلها، چمنزارهاورودخانه‌ها را نیزملك خصوصی خود دانسته و از دهقانان بابت استفاده از اینها پول میگرفت. دهقانان باید برای استفاده از پلها و جاده‌ها نیز مبالغی پول میدادند. علاوه براین‌ها، دهقانان موظف به‌پرداخت مالیاتهای سنگین به‌دولت فئودالها بودند.

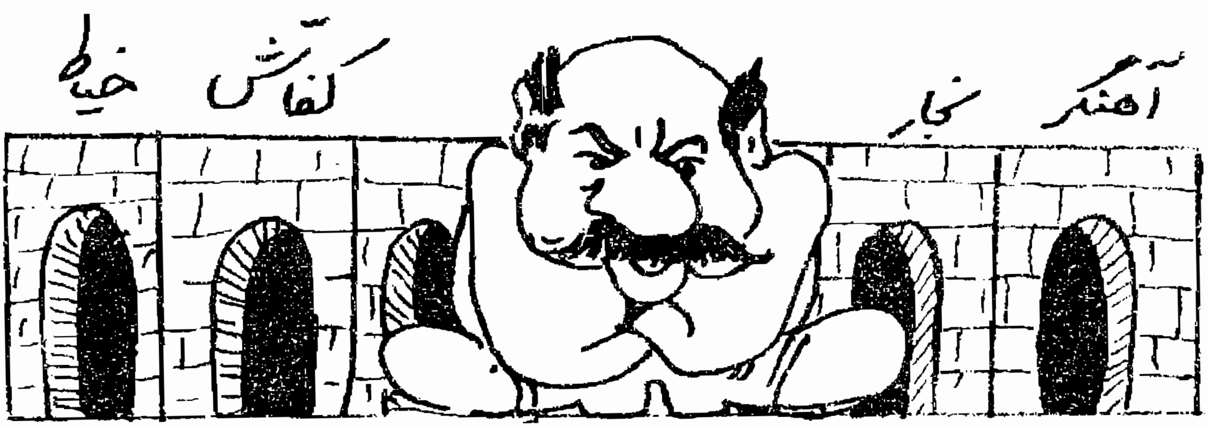


دهقانان گذشته از آنکه اینهمه ازسوی فئودالها استثمارمیشدند، بایستی درعرض سال یک‌دهم محصول برداشتی‌شان رانیزبه کلیسامیدادند.

اساس تولید در فئودالیسم:

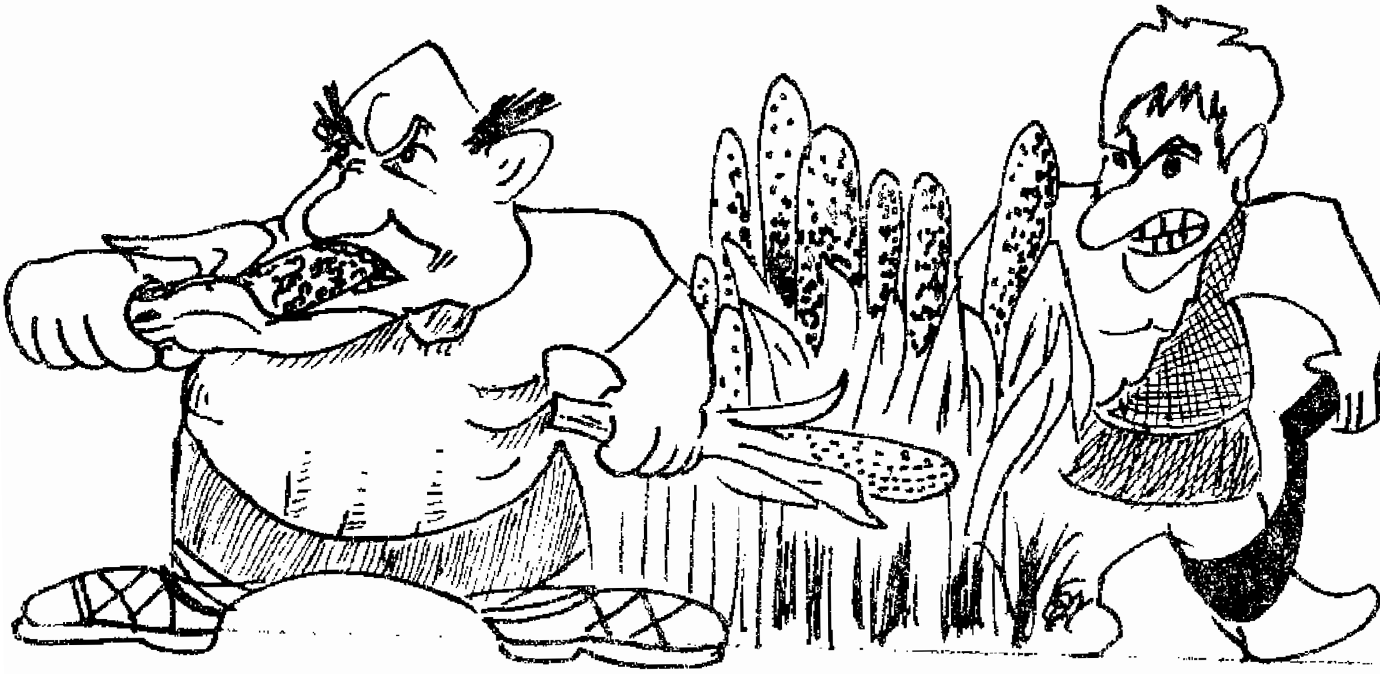
اقتصاد فئودالی نیزمانند اقتصاد برده‌داری، اقتصادی طبیعی‌بود. یعنی اکثر آنچه که‌تولیدمیشد، برای مصرف‌شخصی،تولیدمیشد، نه‌برای مبادله و یافروش. احتیاجات و آنچه مورد نیاز دهقانان وفئودالهابود، در داخل زمینهای فئودالها تولید وتهیه میشد. دهقانان برای مصرف خویش تولید میکردند؛ آنها نه تنها درکشاورزی، بلکه در زمینه‌های دیگری مانند ریسندگی، بافندگی، خانه‌سازی،گلیم‌سازی و غیره نیز کارهایی انجام میداده‌اند.

فئودالها هم از طریق استثمار دهقانان هرآنچه را که احتیاج داشتند، رفع میکردند. آنها در املاك خود انواع صنعتگران را در اختیار داشتند که برایشان کارمیکردند.



فئودالها برای بدست آوردن پول نقد، سعی میکردند قسمتی از تولیدات ملك خود را بفروش برسانند؛ اما این‌کار، کار آسانی نبود؛ چون دراملاك دیگران هم اغلب همان محصولاتی که فئودال قصد

فروشش‌را داشت، به‌بارمی‌آمد. بنابراین می‌بینیم که دراین نظام‌خرید وفروش به‌دشواری انجام میگرفت؛ زیرا همانطور که‌گفتیم دهقانان بطورعمده برای مصرف خویش تولید میکردند، وفئودالها هم تمام احتیاجات و نیازهایشان از دسترنج و استثمار دهقانان تأمین میشد.



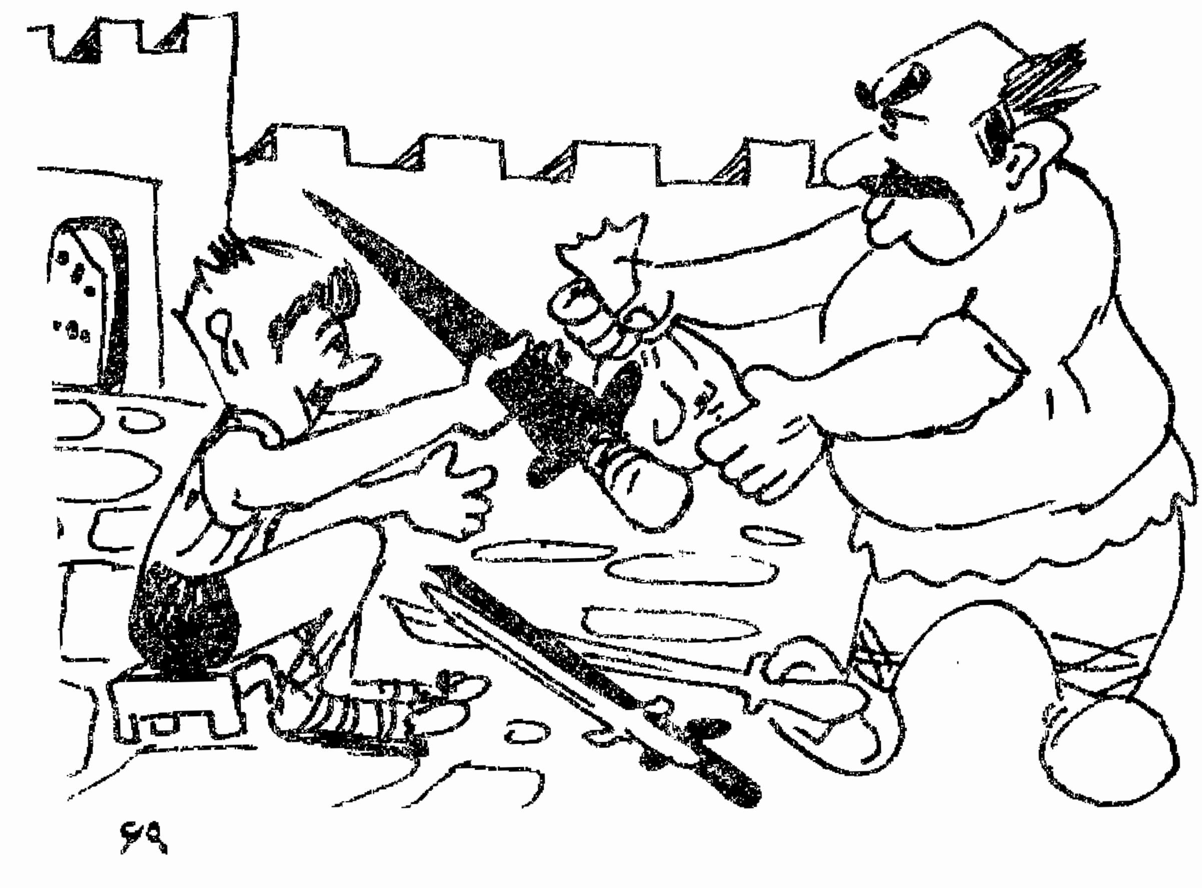
شهردرقرنهایی‌که فئودالیسم برجهان حاکم بود:

در بالاگفتیم که فئودالها دراملاك خود انواع صنعتگران رادر اختیار داشتند. یعنی دراملاك آنها رعیتهایی وجود داشت که‌پیشه‌وری میکردند وبرای ارباب چیزهای مورد لزوم را میساختند.

اما درشهرها نیز پیشه‌ورانی زندگی میکردند. دراوایل، کارهای این پیشه‌وران کارهایی سفارشی بود؛ یعنی مثلا دهقانان مواد لازم را برای‌تهیهٔ آنچه که میخواستند، به‌پیشه‌ورمیدادند، وپیشه‌ورهم بااستفاده

ازآن مواد، آنچه راکه دهقان میخواست برای او درست میکرد. مثلا وقتی دهقانان کفش ولباس میخواستند، چرم وپارچه‌ای راکه خودتهیه کرده بودند، به‌نزد پیشه‌وران می‌بردندوپیشه‌وران نیز برای آنها کفش و لباس میدوختند و دربرابر کاری که انجام میدادند، ازدهقانان گندم، برنج، ذرت‌ویا چیزهای دیگر می‌گرفتند. در این‌زمان‌ابزار کار پیشه‌وران بسیار ساده وابتدایی بود.

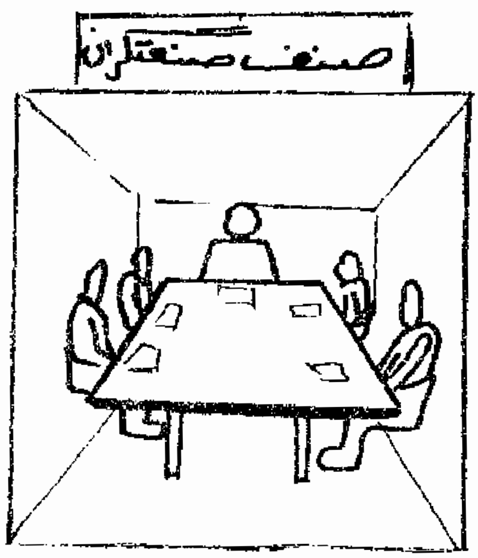
اما بعدها با رشد وتکامل صنعت، پیشه‌وران نه‌تنها قادربودند به اندازهٔ مصرف اربابان فئودال و دهقانان روستا، تولید نمایند، بلکه میتوانستند محصولاتی بیش ازآنچه اربابان فئودال و دهقانان روستا نیاز داشتند، تولیدکنند. بدین‌ترتیب باگذشت زمان مهارت پیشه‌وران بیشترمیشد، وفئودالها که میدیدندمحصولات رعیتهایی که درأملاکشان برای آنها (یعنی فئودالها)کارپیشه‌وری میکردند، چندان خوب‌نیست، ناچار برای خرید محصولات بهتر به‌پیشه‌وران شهری مراجعه‌کرده و چیزهای مورد نیازشان را ازآنها خرید میکردند.



بتدریج پیشه‌وران نه برای مصرف، بلکه برای فروش دست‌به تولید زدند، و بدین‌ترتیب، محصولات پیشه‌وران به‌کالا تبدیل میشد. تولید محصول برای فروش (یعنی تولیدکالا) موجب شدکــه صنعت از زراعت جدا شده، وبهمین‌جهت مبادلات بین پیشه‌وران و دهقانان زیادتر شد.

اصناف:

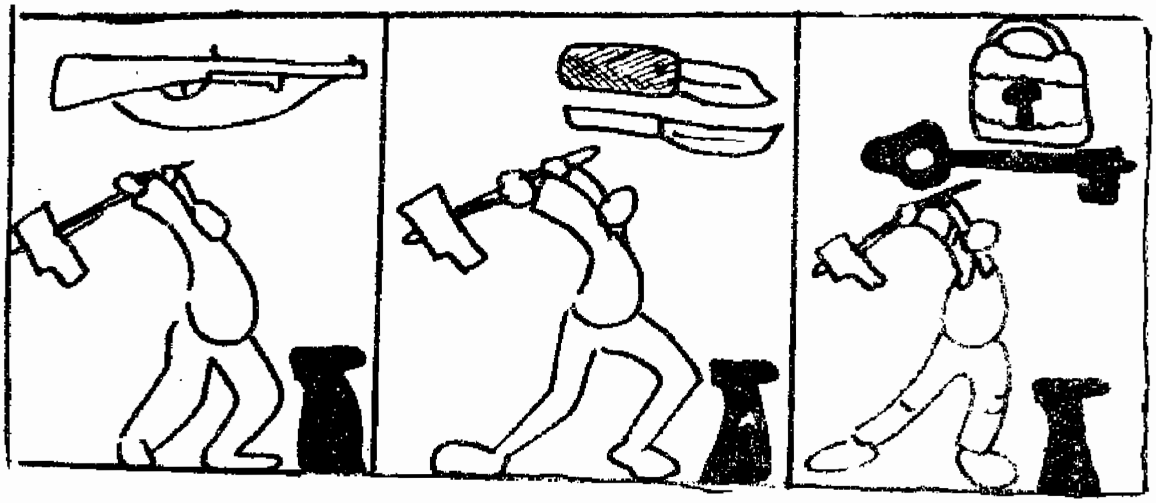
تا زمانیکه پیشه‌وران‌کارهای خود را براساس سفارشات انجام میدادند و (منظور از سفارشات، اگریادتان باشد قبلاگفتیم آن زمانی است که دهقانان‌چرم وپارچه رانزدپیشه‌وران‌می‌بردند وسفارش‌میدادند که‌برای آنها کفش ولباس‌بدوزند)، بایکدیگرچندان رقابتی نمیکردند و یا رقابتشان بسیارضعیف بود، ولی وقتی تولید برای فروش رواج یافت وشهرها محل تولیدکالا شد، رقابت شدید شد. رعیتها (سرفها) ازروستاهابه‌شهرها فرارمیکردند، وازاین جهت تولیدکنندگان‌کوچك میترسیدندکارشان از دستشان بـرود؛ به‌همین‌خاطرتلاش مینمودندکــه نگذارندرقیبهاشان‌به‌تولیددست‌پیداکنند. برای‌اینکارپیشه‌وران‌تشکیلات خـود را (یعنی اصناف‌را) بوجـودآوردند، و بـدین‌ترتیب به‌دفاع از امتیازهای خود پرداختند.



پیشه‌وران برای اینکه در کنار رعیتها ومردمی که درشهرسکونت داشتند، برعلیه استثمار و سرکوب فئودالها مبارزه کنند، در درون اصناف دست به‌اتحاد زدند.

رشد نیروهای مولده:

نیروهای مولد درنظام فئودالی از نیروهای مولد درنظام برده‌داری بسیار تکامل‌یافته‌تر گشت. بعنوان مثال، تکنیك درکشاورزی به‌سطح عالیتری‌رسید، رشته‌های دیگری در کشاورزی پیدا شد؛باغبانی موکاری، گل‌کاری، سبزیکاری وغیره رشد قابل توجهی یافت. دام‌پروری نیزبیش ازپیش رشد یافته ودر تولید شیر وپنیرهم پیشرفتهایی حاصل شد. ابزارکارپیشه‌وران، وروشهای تهیه مواد خام بهتر شد؛ در این دوره اختراع قطب‌نما، کمك بزرگی به‌تکامل کشتیرانی کرد. چاپ‌کتاب رواج یافت؛ باروت‌وکاغذ اختراع شد، حرفه‌های تازه‌ای بوجود آمد که ازآن جمله عبارت بودند ازاسلحه سازی، ریخته گری، قفل‌سازی، چاقوسازی وچندین حرفهٔ دیگر.

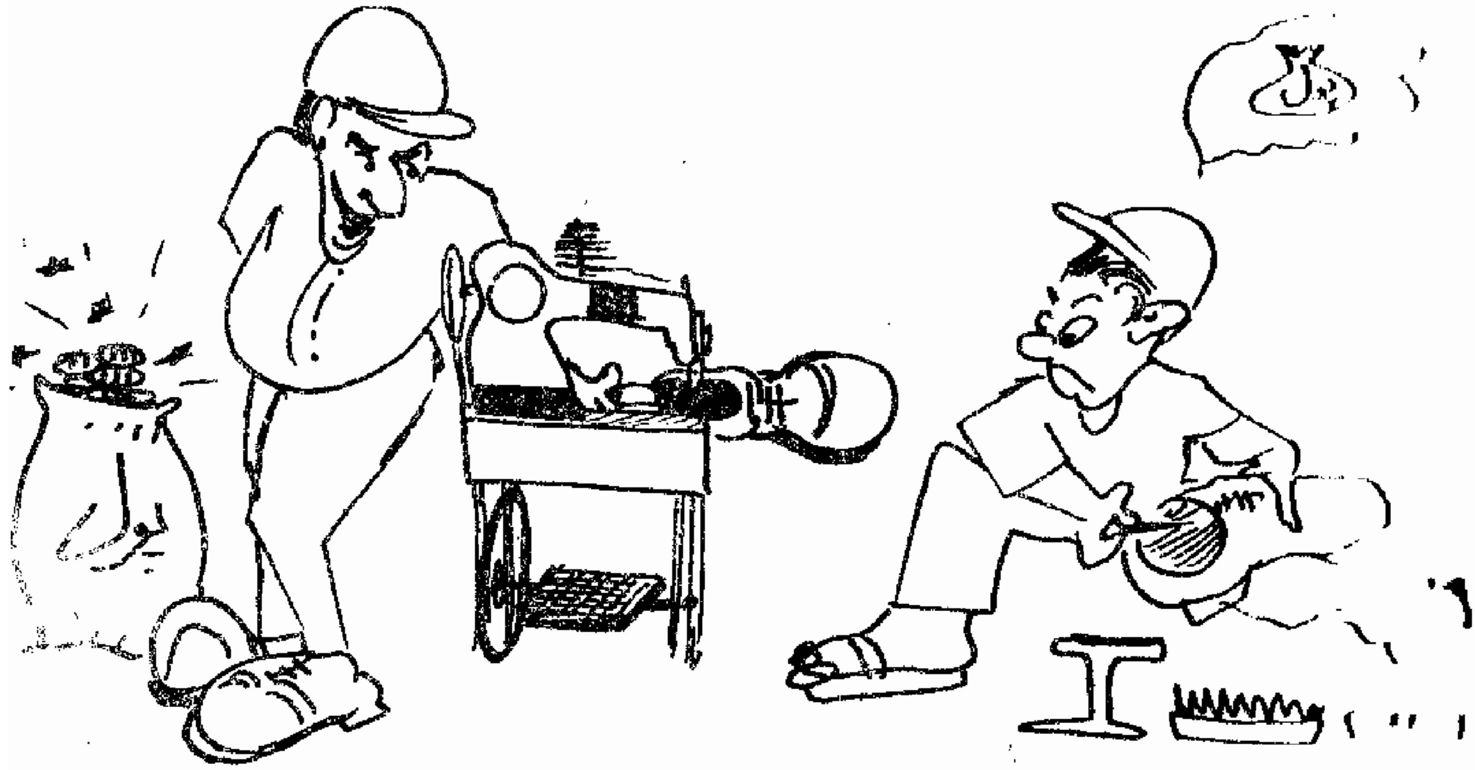


هرچه نیروهای مولد به‌مرور زمان بیشتر تکامل می‌یافت، چهار چوب‌تنگ روابط‌تولید(مناسبات‌تولید)رابیش ازپیش برای‌خودتنگ می‌دید (مانند کودکی که هرچه بزرگتر میشود، لباس برای او تنگتر میگردد.) دهقانان که زیرفشار و استثمار وسرکوب فئودالها قرار داشتند، دروضعی نبودند که تولید محصولات کشاورزی را بالاببرند. بنابراین بارآوری ومحصولات دهقانان روزبه‌روز کمترمیشد. درشهرها هم کارپیشه‌وران دراثروجود مشکلات وموانعی که قوانین ومقررات ایجاد کرده بود، بارآوری نداشت. وهمهٔ اینها نشان میداد که چگونه روابط تولید (مناسبات تولید) ونیروهای مولد با هم ناسازگار شده‌اند؛ و بدین‌ترتیب ضرورت ایجاب میکرد که روابط تولید (مناسبات‌تولید) سرمایه داری جای روابط تولید کهنهٔ فئودالی را بگیرد.

پیدایش تولید سرمایه‌داری:

قدیم ترین شکل سرمایه، سرمایهٔ تجاری است. وقتی تولید کالا (یعنی تولید محصول برای فروش و مبادله نه برای مصرف) در فئودالیسم رشد یافت، همهٔ تولید کنندگان (که اکثریت را هم تشکیل میدادند) دارای ابزارتولید خوبی نبودند وبعضی از تولیدکنندگان نیزابزارکاربهتری دراختیارداشتند. درنتیجه، آن تولید کننده‌ای که‌ابزار کارش بهتربود، وقت کمتری برای تولیدکالای معینی (مثلا کفش)انجام میداد، و آن تولیدکننده‌ای که ابزار کارش خوب نبود، برای تولید همان کالا (کفش) باید وقت بیشتری صرف میکرد؛ واین درحالی‌بود که هردو، کالایشان را به یك قیمت دربازار میفروختند. درواقع برای بازارفرق نمیکرد که کدام تولیدکننده برای تولیدکالایش وقت‌بیشتری

صرف کرده و کدام تولید کننده وقت کمتر. بازار از هر دو تولید کننده؛ کالا را به یك قیمت میخرید. بدین ترتیب تولید کنندگانی که با صرف وقت زیاد، کالای کمتری تولید مینمودند، ورشکسته میگشتند. یعنی بین تولید کنندگان کوچك، بخش کوچکی بتدریج ثروتمند گشته و بخش بزرگ آن (اکثریت تولید کنندگان کوچك) فقیرتر میشدند.

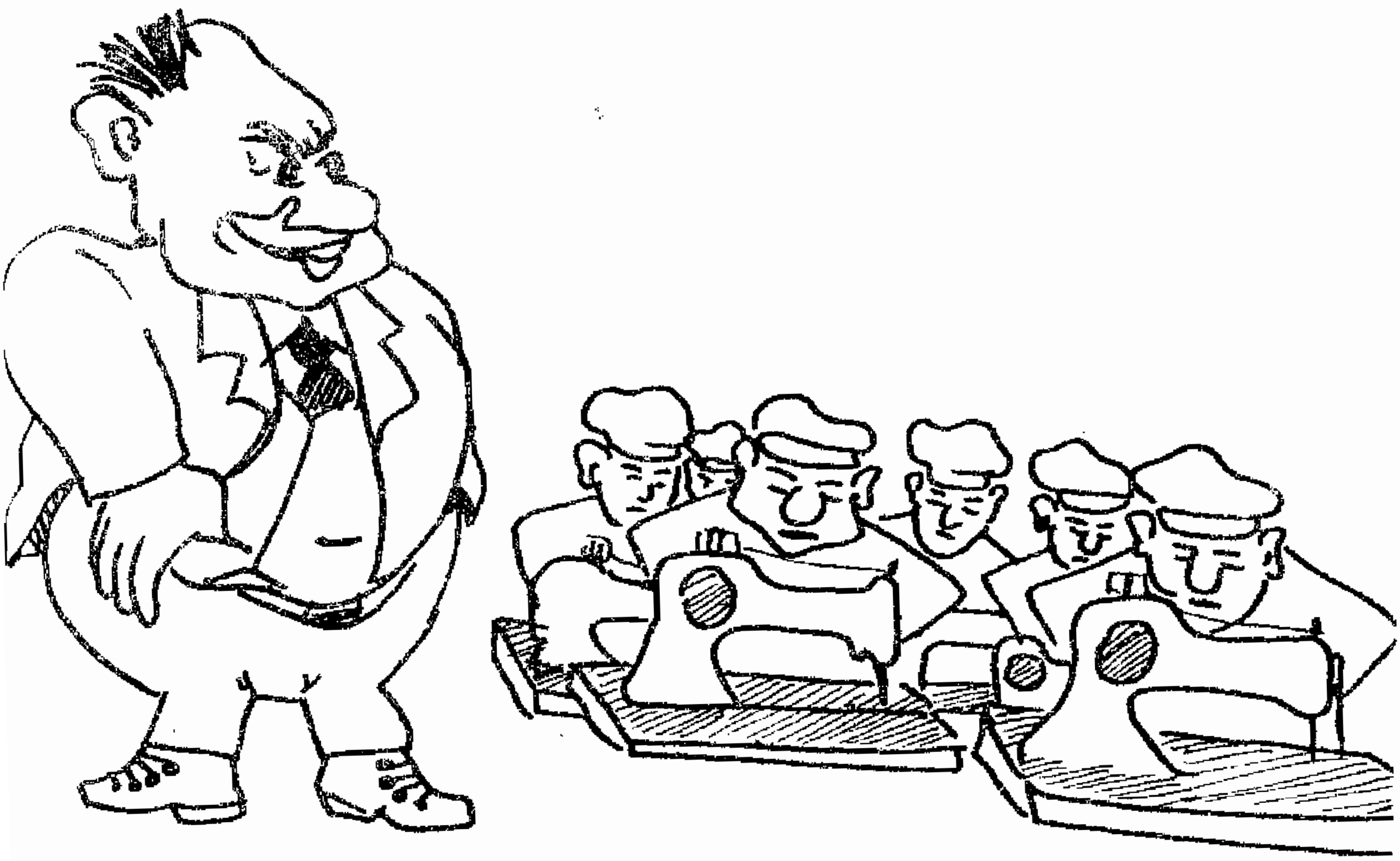


اربابان فئودال به دلخواه خود، بر کالاهایی که از کشورهای دیگر وارد میشد، گمرکی میبستند وهمینطور نیز برای دادن اجازهٔ عبور کالا از این نقطهٔ کشور به آن نقطهٔ کشور، مالیاتهای سنگینی طلب میکردند.

واین بود که فئودالیسم مانع بزرگی در راه رشد وتکامل مبادلات بوجود آورده بود. برای گسترش وتکامل این مبادلات لازم بود که نظام فئودالی ازبین برود.

گسترش مبادلات، تجارت جهانی را گسترش میداد، بطوریکه

دیگر تولید کوچك پیشه‌وری درجهان قادر نبود جواب نیازهای بازار را که کالاهای زیادتری درخواست میکرد بدهد. این امرباعث شد گذار تولید کوچك پیشه‌وری به تولید بزرگ سرمایه‌داری که براساس استثمار کارگران مزدبگیراستوار بود، بطورسریع انجام گیرد؛ بتدریج تولید کنندگانی که‌ابزارکارعالیتری داشتند (وبه همین جهت ثروتمندتر ازسایرتولید کنندگان‌بودند) بتدریج سرمایه‌دارشدند؛وتولید کنندگان فقیر و شاگردان، تبدیل به‌کارگر روزمزد گشتند؛ بدین ترتیب سرمایهٔ تجارتی از طریق جمع کردن تولید کنندگان فقیر و شاگردان، دریك کارگاه وتبدیل آنان به‌کارگران مزدبگیر، به سرمایهٔ صنعتی تبدیل شد.



در روستاها نیزفئودالیسم درحال نابودی بود. چون با تکامل تولیدکالائی، (یعنی تولید برای فروش) قدرت پول بیش از پیش شد و به‌همین خاطر اربابان فئودال از دهقانان پول نقد طلب میکردند؛ دهقانان هم ناچار بودند محصولات خود را دربازار بفروش رسانیده

و به‌اربابان پول نقد پرداخت کنند. از اینرو دهقانان همیشه در بی‌پول بسر میبردند. در کنار این تودهٔ عظیم دهقانان فقیر، تعداد کمی دهقانان ثروتمند (بورژوا) در روستاها پیداشدند که ازطریق دادن وام به‌استثمار دهقانان فقیر پرداختند. و ایــن بود که در درون نظام فئودالی، تولید سرمایه‌داری، هم درشهر وهم در ده پدید آمد، وبدین ترتیب نابــودی فئودالیسم امری ضروری و حتمی گشت.

قیامهای دهقانان در ایران:

طولانی‌ترین قیام دهقانی،قیام دهقانان آذربایجان به‌رهبری بابك بود. این قیام از کوههای طالش در آذربایجان شروع و تا اصفهان و کرمان کشانده شد. دهقانان چندین بار لشکرهای عظیم خلیفه «مستعصم» را درهم شکستند. خلیفه «مستعصم» ارتش نیرومندی را سازمان داد و دررأس آن فئودالی بنام افشین را مأمور جنگ با دهقانان کرد؛ که این ارتش هم با شکست روبرو گشت. سرانجام خلیفه پس از کوششهای فراوان توانست قیام را سرکوب کند. بابك به‌یکی ازشاهزاده نشینهای آلبانیا پناه برد، که اورا به‌خلیفه تسلیم کردند، و بدین ترتیب کشته شد.



یکی ازمهمترین قیامهای دهقانی در ایران که ازیکطرف علیه استثمارگران فئودال و ازطرف دیگر نیز علیه تسلط بیگانگان مغولی انجام گرفت، قیام «سربداران» بود. به‌این قیام ازاین جهت«سربداران» میگویند که دهقانان شورشی میگفتند: «این اربابان و این بیگانگان مغولی، خیلی به ما زورمیگویند؛ اگرمبارزه کنیم، ظلم را ازبین میبریم وظالم رانابودمیکنیم؛ اگرنتوانیم‌ظالم را نابود کنیم، بگذارسرهایمان به داربرود، زیرا تحمل زور وبیداد را نداریم.»

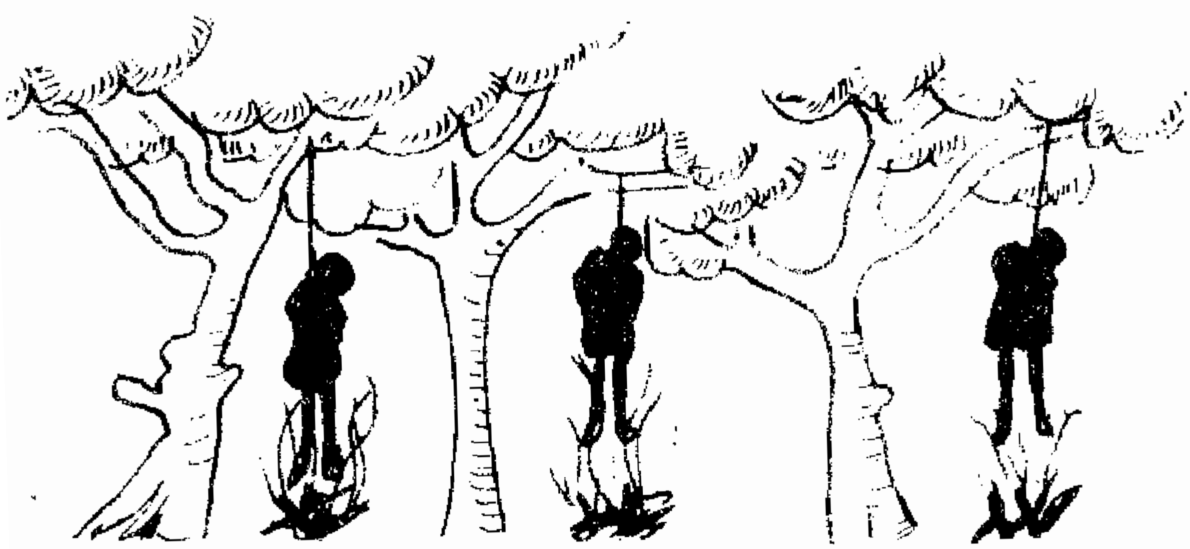
دراین قیام علاوه بردهقانان وپیشه‌وران، خرده مالکان نیزشرکت داشتند. سربداران بسیارسریع توانستند سبزوار راتصرف کرده وآنجا را مرکزحکومتی خود قراردهند. پس ازآن نیزسراسرغرب خراسان وشهرهای نیشابوروطوس را هم به قلمروخود درآوردند.

از دیگر قیامهای دهقانی درایران، درزمان شاه صفی، نوه و جانشین شاه‌عباس‌اول روی‌داد. دراین‌قیام سی هزارنفرشرکت داشتند که در راس‌آنان دهقانان بودند. وزیرشاه، بر آن شد که‌ارتش‌دهقانان و مردم بینوا را قلع و قمع کند؛ ولی خودش بسختی‌شکست خورد. پس ازآن، وزیر وبسیاری از اشراف گریختند. قیام‌کنندگان رشت، فومن، لاهیجان وشهرهای دیگررا به تصرف خود درآوردند. آنها در رشت انبارهای دولتی را تصرف‌کردند، و در حدود ۶۰ هزار کیلو ابریشم خام راکه بوسیلهٔ مامورین شاه به‌عنوان مالیات‌ازدهقانان گرفته شده بود، ازانبارها خالی‌کرده وآنها را بین‌رعیت‌هاومالیات‌دهندگان ومحرومان تقسیم کردند.

سرانجام این قیام به‌علت عملیات بدون سازمان‌ونداشتن‌تشکل، توسط دولت شاه شکست خورد. قیام، سرکوب شد، اما دسته‌های پراکنده‌ای ازدهقانان درجنگلهای گیلان مخفی شده وگاهگاهی علیه قدرت شاه به نبردهای چریکی میپرداختند.

قیامهای دهقانان در دیگر کشورهای جهان:

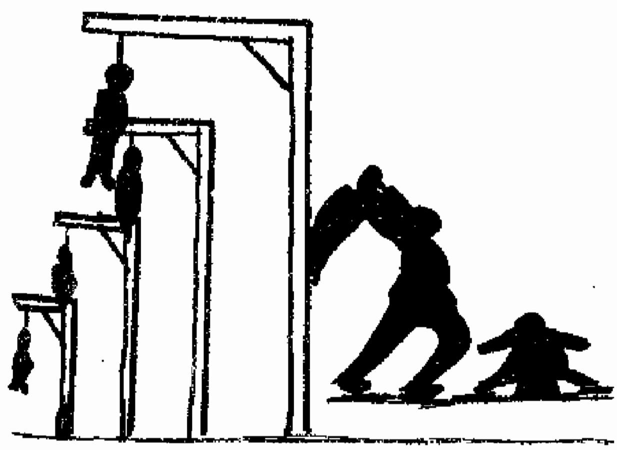
فرانسه: در قرن چهاردهم، قیام دهقانی بزرگی بنام قیام «ژاکری» شمال فرانسه را دربرگرفت. رهبری این قیام را شخصی بنام «گیوم کال» بر عهده داشت. دهقانان، قلعه‌های فئودالی را ویران کرده و تمام ساکنان آنها را نابود کردند. این قیام سرانجام با شکست روبرو شد. اشراف درباری، دهقانان را که دارای سلاح مناسب و نظم و انضباط کافی نبودند، بسختی شکست دادند. درپایان این قیام که فقط دو هفته بطول انجامید، گیوم کال را اسیر کردند. اشراف درباری درحالیکه اورا به مسخره «پادشاه دهاتی» می‌خواندند، به جای تاج، حلقه‌ای از آهن گداخته برسرش نهادند وسپس اعدامش کردند. دهقانان شورشی را ازدرختها می آویختندو آتش‌میزدند؛ بالاخره دراین سرکوب وحشیانه بیش از بیست‌هزار تن ازشورشیان را کشتند.



انگلستان: دراواخرقرن‌چهاردهم، شرق انگلستان راقیام‌دهقانی فراگرفت. دراین‌قیام، دهقانان ماموران وصول مالیات را بیرون کرده

وعده‌ای از آنان را نیز به قتل رساندند. قیام در ابتدا به عنوان اعتراض علیه مالیات آغاز شد، ولی چیزی نگذشت که این قیام به ضد استثمارگران (یعنی فئودالها تبدیل گشت. دهقانان کلیساها و خانه‌های اربابی را غارت کرده واموال آنان را به غارت میبردند. این قیام را به این جهت که به رهبری شخصی دهاتی بنام «وات تایلور» بوده است، قیام وات تایلور می‌گویند.

این قیام نیز شکست خورد و قیام‌کنندگان شدیداً سرکوب شدند. دراین سرکوب ابتدا وات تایلور و کلیهٔ سران قیام به‌قتل رسیدند، وپس ازمدتی نیز هزاران دهقان ومردم بینوایی را که در قیام شرکت کرده بودند، بدار آویخته ویا گردن زدند.



روسیه تزاری: در روسیه تزاری قیامهای بزرگی بوقوع پیوست که بزرگترین آنها شورشی بود به رهبری «استپان رازین». در قرن هفدهم، دهقانان تحت رهبری استپان رازین در ولگا شورش کرده، شهرهای «هشترخان» و «تساریتسین» و شهرهای دیگر را تسخیرنموده، نمایندگان تزار را کشته وقسمتهای بزرگی از کشور را به تصرف خود درآوردند. استپان رازین در شهرهای تسخیر شده حکومت شاه و فئودالها را برانداخت. این قیام سرانجام به‌شکست

انجامید، و رازین را به مسکو برده ودرمیدان سرخ چهارقطعه کردند.

صد سال بعد، شورش دیگری به رهبری «بوگاچف» بوقوع پیوست. این قیام هم که ازپشتیبانی توده‌های‌مردم فقیربرخورداربود، توسط قوای دولتی درهم شکسته شد وپوگاچف را درسال ۱۷۷۵ در میدان باطلاق مسکو، اعدام کردند.

چین: یکی ازبزرگترین قیامهای دهقانی درچین، قیامی بود که رهبری آنرا «هوانگ چائو» به‌عهده داشت. وقتی قیام کنندگان به‌رهبری هوانگ‌چائوبه شهر چانگان، پایتخت‌امپراتوری وارد شدند، امپراتور گریخت، اما تمام بستگان او، بسیاری از فئودالها، کارمندان دولتی وسران به‌قتل رسیدند و به‌جای آنان دهقانان برسرکارها گمارده شدند؛ پس از دوسال ونیم، گروههای عظیم بـرای سرکوبی قیام از سراسر چین براه افتاد. مردم این گروهها راکه از اتحاد امپراتور و فئودالها تشکیل شده بود، «کلاغ سیاه» مینامیدند. سرانجام نیزجنگ بین کلاغ سیاه‌ها وقیام کنندگان، به‌شکست شورشیان انجامید.

اهمیت انقلابی قیامهای دهقانی در این بـود که پایه‌های نظام فئودالی را بلرزه درآوردند. گذارفئودالیسم به‌سرمایه‌داری در کشورهای اروپای غربی بـا انقلاب بورژوازی انجام گرفت؛ و سرانجام نیزانقلابات بورژوازی‌منجربه‌نابودی نظام‌فئودالی وبرقراری سرمایه‌داری گردید.

بخش دوم

سرمایه‌داری

فصل اول

تولید کالا

کالا چیست؟

در زمان‌های قدیم دهقان گندم می‌کاشت و خانواده‌اش از آن گندم برای خود نان می‌پخت.

اما امروز، نان را نانوا می‌پزد، و مردم باید برای خرید نان تنوری به نانوا، و برای خرید نان ماشینی به مغازه‌های نان فروشی مراجعه کنند.



نانی‌را که دهقان می‌پخت، یکی‌از نیازهای اورا رفع می‌کرد؛ نان دهقان دارای‌خصوصیاتی‌بود که شکم گرسنهٔ انسان‌را سیرمی‌کرد؛ بنابراین، نان دهقان دارای ارزش مصرف بود.

نانی‌را که نانوا ویا کارخانهٔ ماشینی می‌پزد هم یکی از نیازهای انسان‌را رفع می‌کند؛ نانی‌را که نانوایاکارخانهٔ ماشینی‌می‌پزد هم مانند نان دهقان دارای‌خصوصیاتی‌است که‌شکم گرسنهٔ انسان‌را سیرمی‌کند. بنابراین نان نانوا وکارخانهٔماشینی‌هم دارای ارزش‌مصرف می‌باشند.

دهقان نان‌را برای مصرف خود می‌پخت، اما نانوا و کارخانهٔ ماشینی نان‌را برای فروش (مبادله) می‌پزند. نان نانوا که برای مبادله تولید می‌شود، دارای ارزش مبادله‌ای می‌باشد، در حالی که نان دهقان که نه برای مبادله، بلکه برای مصرف شخصی خود تولید شده بود، دارای ارزش مبادله‌ای نبود.

نان دهقان فقط ارزش مصرفی داشته؛ اما نان نانوا، هم ارزش مصرفی دارد و هم ارزش مبادله‌ای.

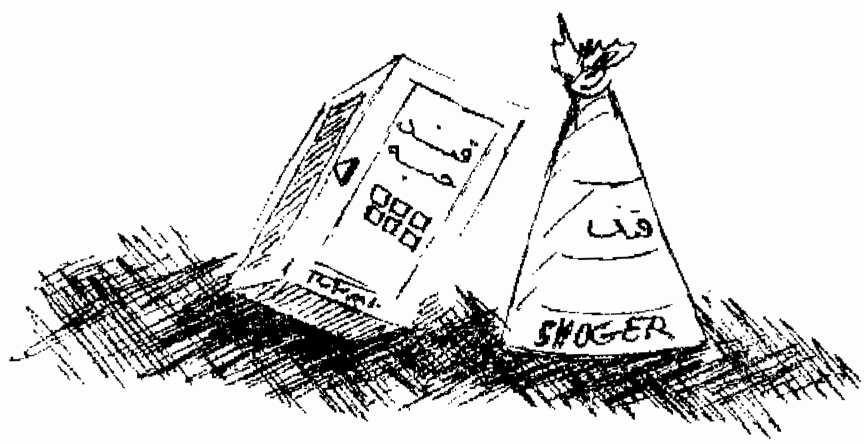
نان دهقان محصولی‌بود که برای مصرف شخصی تولیدمی‌شد، و نان نانوا محصولی‌است که برای‌مبادله تولید می‌شود؛ وچون برای

مبادله تولید می‌شود به‌آن کالا می‌گوییم.

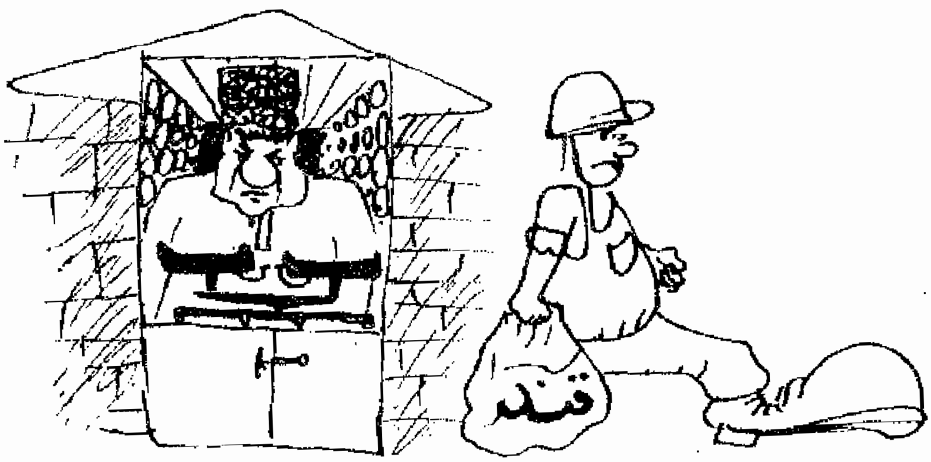


هرمحصولی برای‌اینکه بتواندکالا باشد، باید دارای دومشخصه باشد:

۱ـ ارزش مصرفی داشته باشد؛ یعنی یکی‌از احتیاجات انسان را برطرف نماید.



۲ـ ارزش‌مبادله‌ای داشته‌باشد؛ یعنی برای‌مبادله (فروش) تولید شده باشد.



بنابراین کالا دارای دوخاصیت‌است، یکی داشتن‌ارزش‌مصرفی است، و دیگری داشتن ارزش مبادله‌ای (ویا به عبارت دیگر: داشتن ارزش) است.

تولید کالایی:

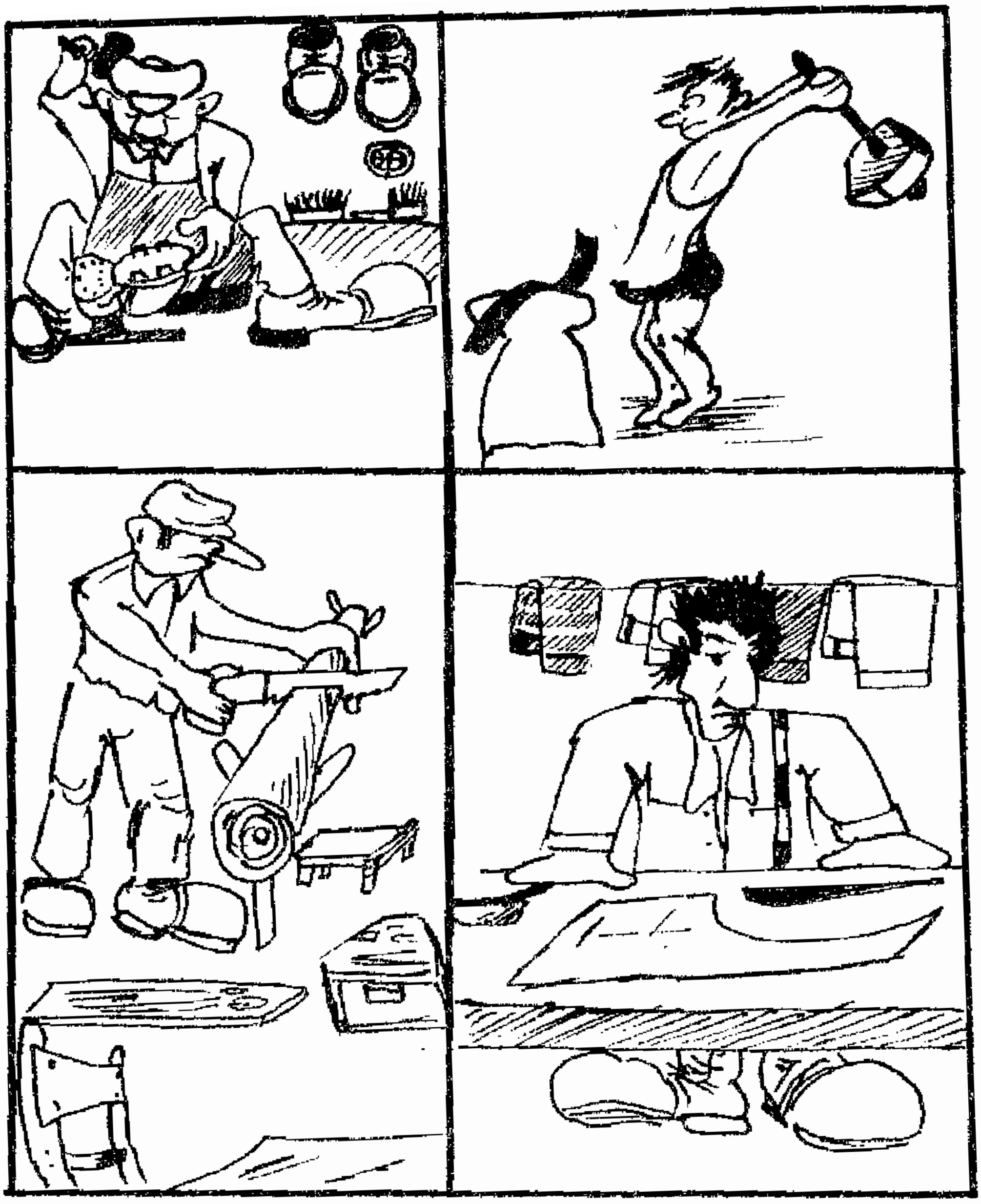
همانطور که کالا محصولی است که برای مبادله تولید می‌شود، تولیدکالایی‌هم تولیدی‌است که برای‌مبادله (فروش) صورت می‌گیرد. قبل‌ازاینکه تولیدکالایی برجوامع حاکم‌شود و اساس وپایهٔ اقتصادی هرجامعه‌را تولیدکالایی تشکیل‌دهد، مدتهای‌بسیارطولانی، تولید طبیعی (یعنی تولیدی که برای‌مصرف شخصی انسان صورت می‌گرفت) بر جوامع حاکم بود. البته منظور ازحاکمیت تولید طبیعی به این‌معنی

نیست که اصلاً تولید کالایی وجود نداشت؛ بعد از متلاشی شدن کمون اولیه، در کنار حاکمیت تولید طبیعی (تولید برای مصرف شخصی)، تولید کالایی (تولید برای فروش) هم وجود داشت؛ اما این تولید کالایی نه تنها غالب و حاکم نبود، بلکه بسیار محدود و ضعیف بود. تولید طبیعی نه فقط در دورهٔ بردگی و در دورهٔ فئودالیسم حاکم بود، بلکه درمراحل ابتدائی سرمایه‌داری هم که هنوز تولید کالایی حاکم نشده بود، بعنوان پایه و اساس اقتصادی جامعه، حکمفرمایی می‌کرد. فقط درجریان تکامل سرمایه‌داری بود که ضربهٔ قطعی بر تولید طبیعی وارد گشته وبدین ترتیب تولید طبیعی ازمیان رفت و تولید کالایی، یعنی تولید برای فروش برتری یافت.

مهم‌ترین شرط پیدایش تولید کالایی، تقسیم کار اجتماعی می‌باشد. اما مگر در زمان‌های قدیم، مثلاً در جامعهٔ اشتراکی اولیه، تقسیم کار وجود نداشته است؟

جواب: چرا، در جامعهٔ اشتراکی اولیه، همانطور که دربخش اول این کتاب خواندید، اولین و دومین تقسیم بزرگ کار اجتماعی صورت گرفت؛ و این تقسیم‌ها بخاطر تکامل کشاورزی، دامداری وپیشه‌وری بوجود آمد. درست است که در آن زمان هم تقسیم کار وجود داشته، ولی این واقعیتی است که باوجود تقسیم کار، تولید برای فروش، یعنی تولید کالایی وجود نداشته است.

تقسیم کار، شرط لازم تولید کالاست؛ اما، تولید کالا، شرط لازم تقسیم کار نیست. یعنی اینکه برای تولید کالا، حتماً تقسیم کار لازم است؛ اما برای وجود تقسیم کار در جامعه، حتماً لازم نیست که کالا تولید شود.



چرا نمی‌توان بدون تقسیم کار، کالا تولید نمود؟ برای این که هرگاه در جامعه هرخانواده خودش زراعت بکند، به‌گاوداری بپردازد، گندم را درو کند، آن رادر آسیای دستی بساید، نان‌بپزد، منزل بسازد، چرم درست کند، لوازم منزل و ابزار کار بسازد، آهنگری و نجاری‌هم بکند، دیگر تولید کالا مفهومی نخواهد داشت؛ زیرا کالا چیزیست که برای فروش تولید می‌شود، و وقتی در جامعه تقسیم کار وجود نداشته باشد و بهمین خاطر هرکس به‌تنهایی همه کاری بکند، تولید کالا امکان‌پذیر نیست.



شرط دیگری که برای تولید کالا لازم‌است، مالکیت خصوصی بر ابزار تولید می‌باشد؛ بعنوان‌مثال،وقتی کسی کالایی تولید کند، حتماً قصد فروش آن‌را خواهد کرد، چون کالا چیزی‌است که برای فروش تولیدمی‌شود. خوب، حال‌وقتی شخصی چیزی تولید کرده‌و بخواهد آن‌را بفروشد، (یعنی کالا تولید کرده‌باشد)، درصورتی می‌تواند این کار را بکند که آن‌محصول مال‌خودش باشد؛ زیرا اگر آن‌محصول مال‌خودش نباشد چگونه‌می‌تواند آن‌را بفروشد؟ وهمینطوردرصورتی آن‌محصول تولید شده مال آن‌شخص است که ابزاری که‌با آن، آن‌محصول تولید شده‌است‌مال‌خودش باشد. یعنی‌تولید کننده وقتی می‌تواند کالا (چیزی که‌به‌قصدفروش تولیدمی‌شود) تولید کند که مالک‌ابزارتولید باشد. مثلا درجامعهٔ اشتراکی اولیه چون مالکیت‌خصوصی برابزارتولید وجود نداشت، به‌هیچ‌عنوان تولید کالایی (تولید برای‌فروش) وجود نداشته است. اما در دورهٔ بردگی و فئودالیسم بااینکه تولید طبیعی برجامعه حاکم بود، تولید کالاهم بطور بسیار ضعیف ومحدود وجود داشت، یعنی تولید کالا اساس و پایهٔ اقتصادی جامعه را تشکیل نمی‌داد.

بنابراین خلاصه و نتیجهٔ تمام مطالب بالا بشرح زیر می‌شود:

شرایط لازم برای تولید کالایی عبارتند از:
۱ـ تقسیم کار اجتماعی.
۲ـ مالکیت خصوصی بر ابزار تولید.

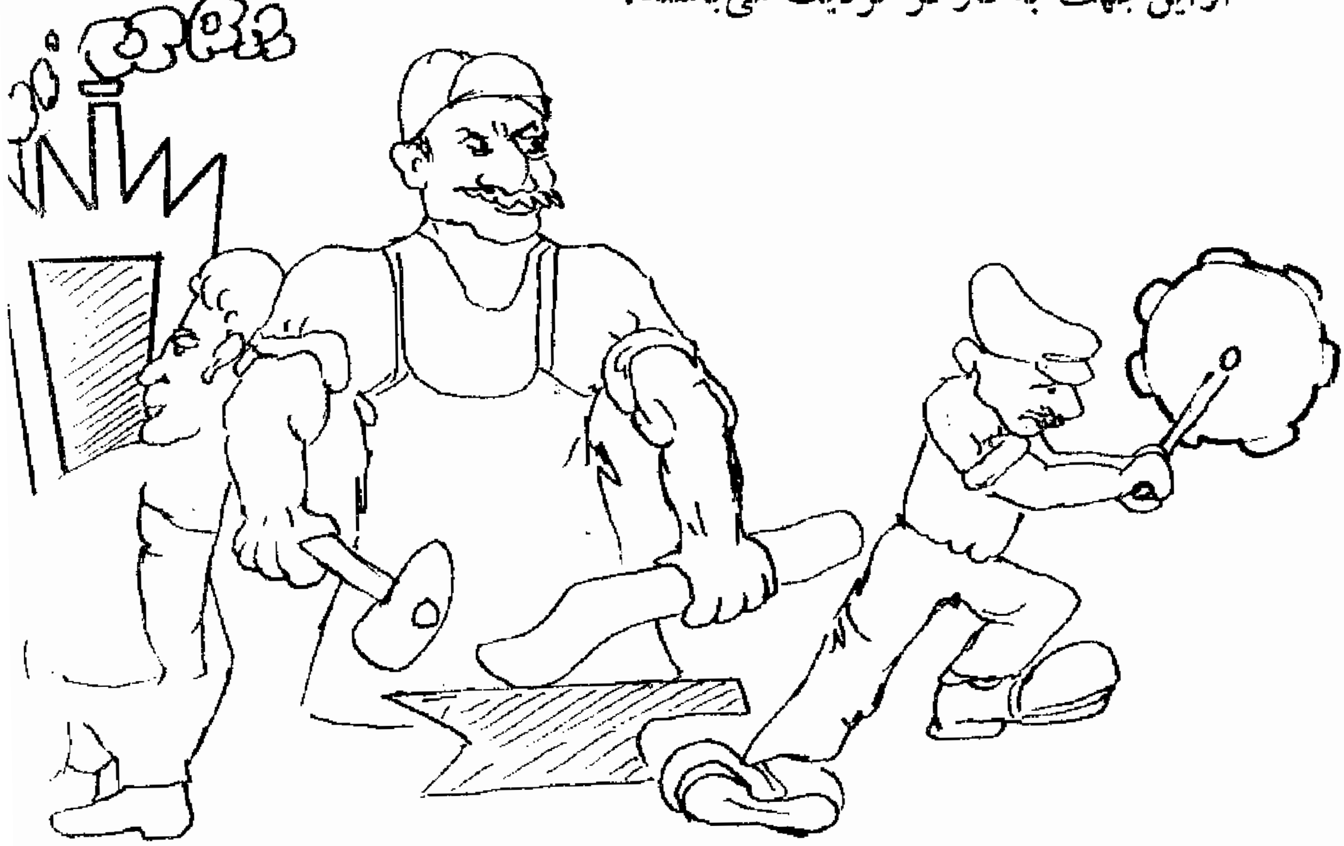
تولیدکالائی ساده وتولیدکالائی سرمایه‌داری:

قبل از سرمایه‌داری در مراحل ابتدائی سرمایه‌داری، آن زمان که هنوز از کارخانجات عظیم خبری نبود، تولید بوسیلهٔ تولیدکنندگان کوچك یعنی پیشه‌وران و دهقانان صورت می‌گرفت. این تولیدکنندگان، هم خودشان مالك ابزار تولید بودند، وهم خودشان با آن ابزار، کار کرده وتولید می‌کردند. مثلا دهقان باابزار خود (گاوآهن) روی زمین کار می‌کرد. کفاش با ابزار کار خود، آهنگر با ابزار خود وخلاصه هرصنعتگری با ابزار خود، کارمی‌کرده وبدین‌صورت دست به تولید می‌زدند. به‌این نوع تولید، تولید کالایی ساده می‌گویند. بنابراین تولید کالایی ساده، تولیدی است که توسط تولیدکنندگان کوچك صورت می‌گرفت که هم خود مالك ابزار تولید بودند، وهم خود با آن ابزار تولید، کار می‌کردند.



امروزه‌هم هنوز تولید کالایی‌ساده وجود دارد، ودهقانان جزء و صنعتگران از نمایندگان این‌نوع تولید هستند. اینها نه‌برای‌مصرف خویش، بلکه برای مبادله (به‌شکل فروش) تولید می‌کنند.

تولید کالایی ساده خصلت دوگانه‌ای دارد؛ یعنی از یك طرف چون‌مالکیت‌خصوصی اساس‌آن‌است، دهقانِ جزء وصنعتگر که مالك ابزار تولید می‌باشند، به سرمایه‌دار نزدیکند؛ و از طرف دیگر، چون تولید کالایی ساده بر کار شخصیِ تولیدکننده مبتنی است، دهقان و صنعتگر که خود با ابزار خود کار می‌کنند، زحمتکش حساب‌شده و ازاین‌جهت به‌کارگر نزدیك می‌باشند.

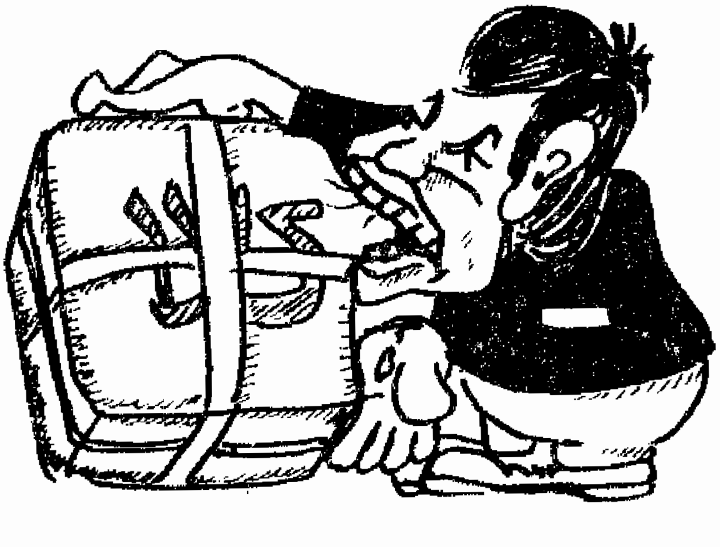


اماتولید کالایی‌سرمایه‌ای بدین‌شکل‌است که سرمایه‌داران مالك ابزار تولید بوده و بوسیلهٔ آن ابزار، کارگران را استثمار می‌کنند. بنا براین تولید کالایی سرمایه‌داری وتولید کالایی ساده در یك‌چیز به

هم شبیه‌هستند، وآن‌هم مالکیت‌خصوصی است؛ زیرا هم‌تولید کالایی ساده مبتنی بر مالکیت‌خصوصی‌است وهم تولید کالایی سرمایه‌داری. در تولید کالایی ساده، تولیدکنندگان کوچك‌مانند دهقانان جزء و صنعتگران مالك ابزار تولید هستند، و در تولیدکالایی سرمایه‌داری، سرمایه‌داران‌مالكِ ابزار تولید می‌باشند. تولیدکالایی ساده و تولید کالایی سرمایه‌داری تفاوت بزرگی‌نیزباهم دارند، وآن اینکه درتولید کالایی ساده، تولیدکنندگان‌کوچك که مالك ابزارتولید هستند خود بـا آن ابزاربکار می‌کنند؛ درحالیکه در تـولید کالایی سرمایه‌داری، سرمایه‌داران‌که مالك ابزارتولید هستند، خود هیچ‌کاری انجام نداده وکارگرانرا تحت استثمار قرار می‌دهند.

ارزش مصرف چیست؟

قبلاً گفتیم یکی ازمشخصات‌کالا این است‌که بعضی از نیازهای انسان را رفع کند، بنابراین کالاً برای انسان سودمنـد است و انسان می‌تواند آن‌را برای رفع احتیاجاتش مصرف نماید؛ پس‌کالا دارای ارزش مصرف است. حال دراینجا این‌سؤال مطرح می‌شود:



آیا هرچیزی که دارای ارزش مصرف‌است، کالا می‌باشد؟
جواب: خیر، مثلا نانی را که دهقان برای مصرف شخصی خود می‌پخت، برای انسان سودمند بوده و یك نیاز انسان را رفع می‌نمود، به همین‌دلیل ارزش مصرفی داشت؛ درحالی که چون دهقان نان را برای مصرف شخصی خود تولید می‌نمود، نه‌برای فروش، آن نان کالا محسوب نمی‌شد.



بسیاری‌ازچیزها که محصول کار انسان هم نیستند وجود دارند که برای انسان سودمند می‌باشند و دارای ارزش مصرف هستند، ولی کالا نیستند؛ مانند آب، هوا، چوب، درخت، وبسیاری چیزهای دیگر.



تا اینجا دانستیم هر چیزی که ارزش مصرفی داشته باشد، کالا نیست؛ خوب باز می‌توان این سؤال‌را مطرح نمود که آیا تمام کالاها دارای ارزش مصرف هستند؟

جواب: چون یکی‌ازخصوصیات کالا این‌است که سودمندبوده و به‌نحوی یکی‌از احتیاجات انسان‌را رفع نماید، بنابراین دارای‌ارزش مصرف می‌باشد.

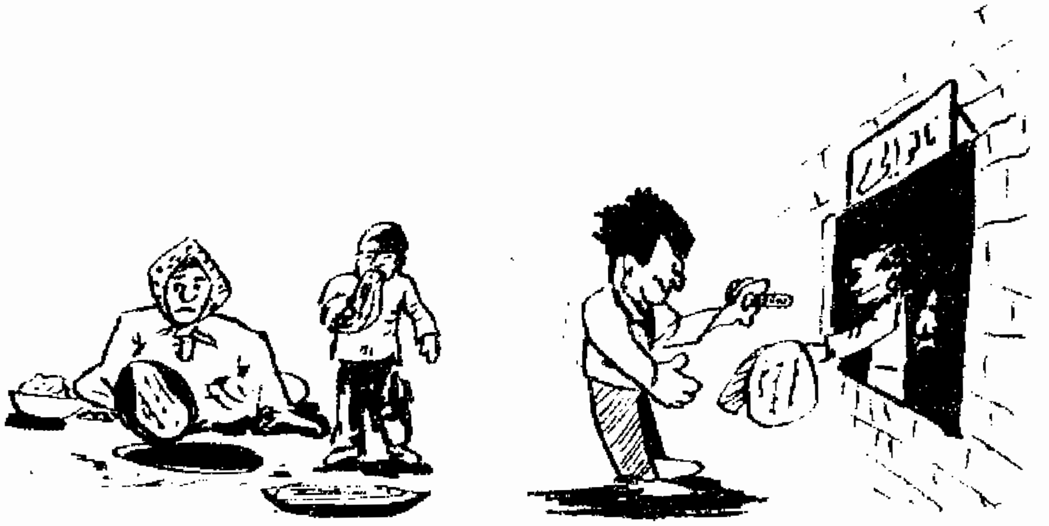
بطور کلی هر کالایی دارای‌ارزش مصرف هست؛ اما هرچیزی که دارای ارزش مصرف باشد، کالا نیست.



ارزش (یا ارزش مبادله) چیست؟

در تولید کالایی، مبادله بین کالاهایی که دارای ارزش‌های مصرف مختلف هستند صورت می‌گیرد. چرا مبادله فقط‌بین کالاهایی که دارای ارزش‌های مصرف مختلف هستند صورت می‌گیرد؟ چون مبادلهٔ کالاهایی که دارای ارزش‌های مصرف یکسان هستند، مفهومی ندارد؛ مثلا مبادلهٔ‌گندم با گندم، پارچه با پارچه، خرما با خرما لزومی ندارد و البته‌کسی هم به‌این فکر نمی‌افتد که خرما را با خرما، یاگندم را با گندم عوض کند. گندم را با گندم مبادله نمی‌کنند، چون ارزش‌های

چرا؟چون ارزش‌های مصرف گندم و خرما یکسان نیست، یعنی مختلف است.



وقتی دونفر پنج کیلو گندم و یك کیلو آهن را با یکدیگر مبادله می‌کنند، در برخورد اول کاملا برای ما روشن است آن دو کالا دریك چیز باهم برابرند که صاحبان آنها حاضر به مبادله شده‌اند؛ اما درهمان برخورد اول برای ما روشن نمی‌شود آن دو کالا درچه چیزی با هم برابرند که صاحبان آنها حاضر به مبادله شده‌اند. برای یافتن آن چیزی که دو کالا را باهم برابر کرده، مسئله را پی‌گیری می‌کنیم:

آیا آن دو کالا در وزن برابرند؟

جواب: پرواضح است که خیر، زیرا وزن گندم پنج کیلوست و وزن آهن یك کیلو می‌باشد.

آیا آن دو کالا دارای ارزش‌های مصرف برابرند؟

جواب: خیر؛ زیرا انسان‌ها کالاهایی را که دارای ارزش‌های مصرف برابر باشند، مبادله نمی‌کنند؛ مثلا چه کسی حاضر است گندم و گندم را که دارای ارزش‌های مصرف برابرند، مبادلـه نماید؟ کاملا روشن است که گندم و آهن دارای ارزش‌هـای مصرف برابر نیستند

(یعنی دارای ارزش‌های مصرف مختلف‌اند.) زیرا از گندم نان پخته و می‌خورند، اما تابه‌حال کسی دیده که از آهن نان بپزند و بخورند؟

وقتی دو نفر می‌خواهند ۵ کیلو گندم و ۱ کیلو آهن‌را بایکدیگر مبادله کنند، آنکه صاحب گندم است با خود چنین می‌گوید:

برای تولید ۵ کیلو گندم همان مقدار کار صرف شده که برای تولید ۱ کیلو آهن صرف شده است.

آن کسی که صاحب آهن است نیز باخود چنین می‌گوید:

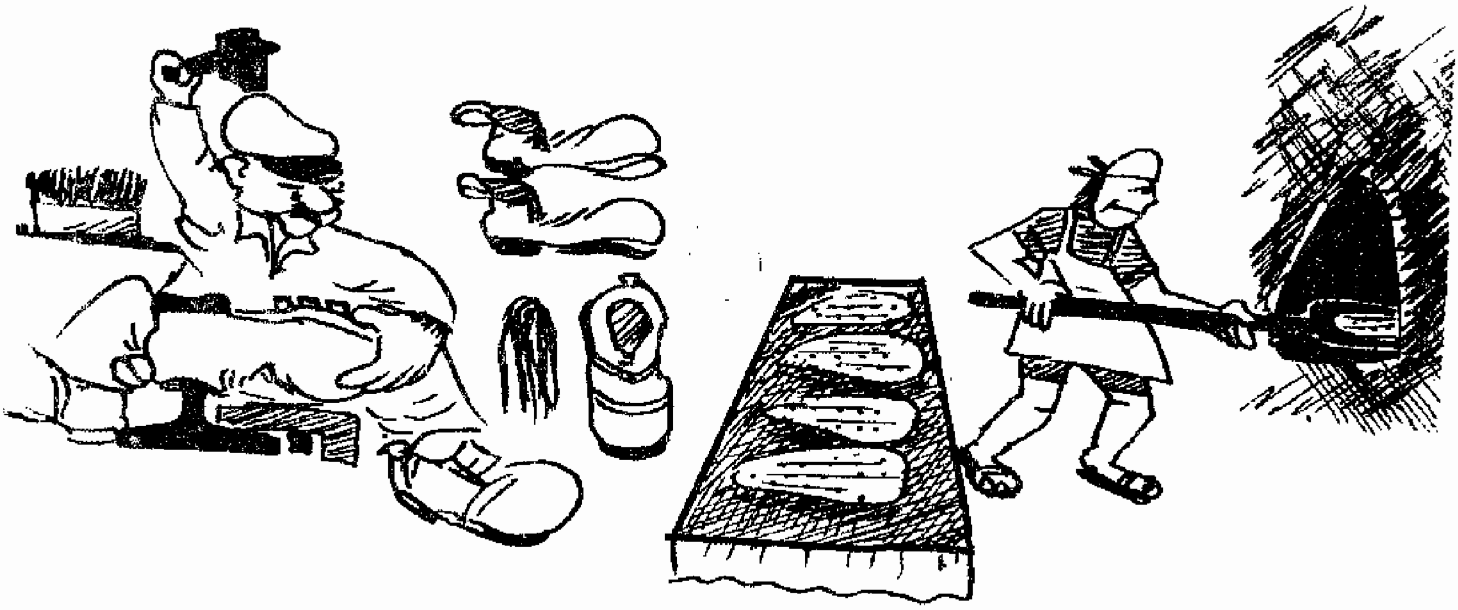
برای تولید یك کیلو آهن، من همان مقدار وقت صرف کرده‌ام که این‌بابا برای تولید ۵ کیلو گندم صرف کرده است.

بنابراین می‌بینیم این‌دو کالا درمقدار کاری که صرف تهیهٔ آنها شده‌است مساویند.

درتولید کالایی، مبادلات بیشتر باکمك پول انجام می‌گیرند. کالایی را به مقداری پول فروخته و با همان پول کالای دیگری می‌خرند.

مثلا وقتی خیاطی یك پیراهن را به ۵۰۰ ریال می‌فروشد، آن ۵۰۰ ریال را برای همیشه توی جیبش نمی‌گذارد؛ بلکه با آن پول چیزی را می‌خرد که‌احتیاج دارد. فرض کنیم خیاط با ۵۰۰ ریال، یك جفت کفش بخرد، در این‌جاست که می‌بینیم درواقع خیاط پیراهن را با یك جفت کفش مبادله کرده است. منتهی این مبادله با کمك پول انجام‌گرفته. مقدار کاری که برای تولیدپیراهن ویك‌جفت کفش‌مصرف شده نیز برابرند که باهم مبادله شده‌اند.

هر گاه دو و یا چند کالا باهم مبادله می‌شوند، آنچه آنها را دارای ارزش (ارزش مبادله) کرده، مقدار کاری‌است که درآنها نهفته است.

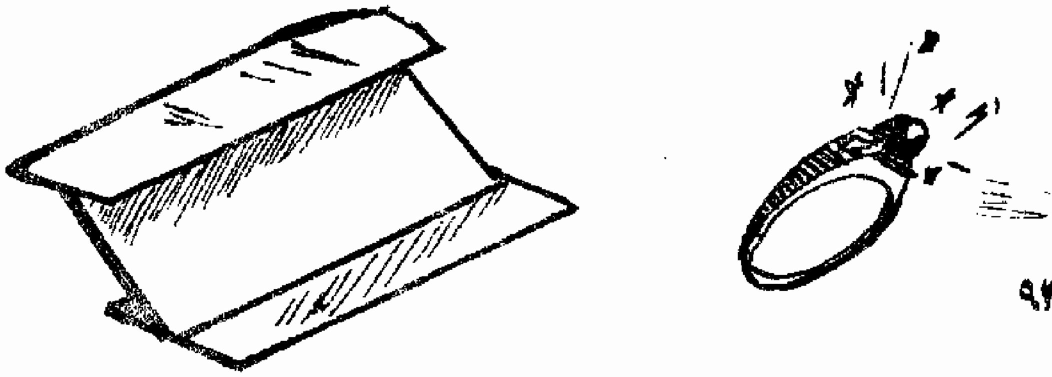


وقتی به‌مغازه‌ای‌مراجعه می کنیدو می بینید کالایی را که‌می‌خواهید بخرید بسیار گران است، شاید ازخود سؤال کنید علت گرانی این کالا چیست. و راستی علت گرانی و یا ارزانی بعضی کالاها چیست؟

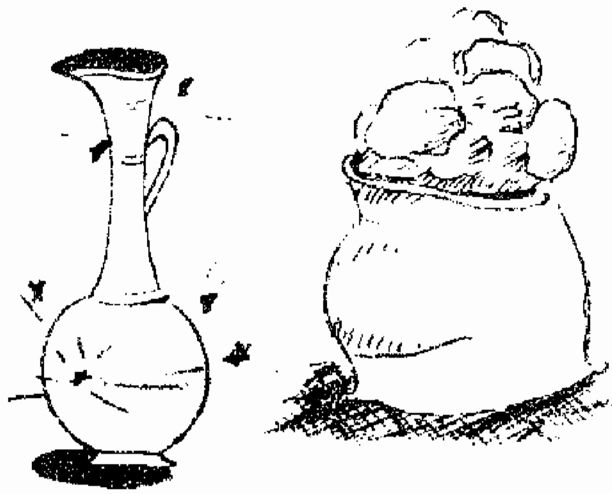
آیاگرانی کالا به این‌دلیل است که وزنش زیاد است؟ حجمش زیاد است؟ کمیاب است؟ تعداد آن کالا از تعداد مشتریانش کمتر است؟

اگر بدرستی دقت کنیم متوجه خواهیم شد که هیچ‌یك ازدلایل بالا نمی‌تواند علت گرانی کالا باشد. برای اثبات این‌موضوع، دلایل بالا را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

قیمت یك گرم‌طلا چندین‌برابرقیمت یك کیلو آهن است؛ حال اگر علت گرانی هرکالا سنگینی زیاد آن بود، باید قیمت آهن بسیار بسیار ازطلا بیشتر می‌بود.



قیمت یك کیلو نقره صدها برابر قیمت یك کیلو پنبه است، حال اگر علت گرانی هر کالا زیادبودن حجم آن باشد، چون حجم یك کیلو پنبه چندین برابر حجم یك کیلو نقره است، باید قیمتش هم از آن گرانتر باشد؛ درحالی که اینطور نیست.



فرض کنید در بازار، چای بسیار کمیاب است و در عوض طلا بسیار زیاد. حال هرچه طلا زیاد باشد و چای کمیاب، آیا قیمت یك کیلو طلا با یك کیلو و حتی چندین کیلو چای برابر خواهد شد؟ اگر علت گرانی، کمیابی باشد، وقتی چای کمیاب شود، باید قیمت یك کیلوی آن بیش از یك کیلو طلا باشد، درحالی که اینطـور نیست، چای هر چقدر هم دربازار کمیاب باشد، نه‌تنها قیمت یك کیلوی آن بلکه قیمت صد کیلوی آن‌هم برابر قیمت یك کیلو طلا نخواهد شد. پس کمیاب بودن کالاهم دلیل بر گرانی نیست.

آیازیاد بودن مشتری (یعنی بالارفتن تقاضا) و کمی موجودی کالا (یعنی پایین بودن عرضه) می‌تواند علت گرانی کالا باشد؟ ویا همچنین کم بودن مشتری (پایین آمدن تقاضا) وزیادبودن کالا (زیاد بودن عرضه) دلیل بر ارزان بودن کالا خواهد بود؟

فرض کنید دریك جامعه هزار کیلوبرنج وجود دارد و دوهزار مشتری که هر کدام یك کیلو برنج می‌خواهد. مقدار برنج هزار کیلو است، درحالی که جامعه دوهزار کیلو برنج طلب می کنند.

حال باز فرض کنید درهمین جامعه هزار کیلو نمك وجود دارد و دوهزار مشتری که هر کدام یك کیلـو نمك می‌خواهد. مقدار نمك نیز هزار کیلوست، درحالی که جامعه دوهزار کیلو نمك‌طلب می کنند.

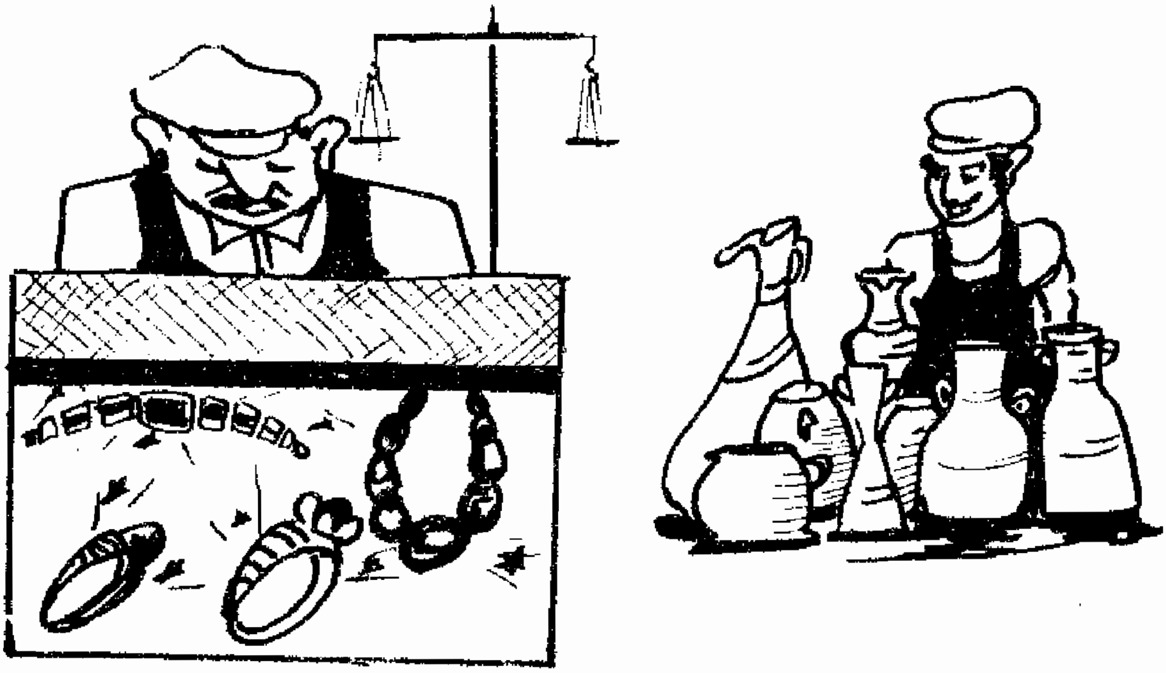
خوب، اگرعلت گرانی کالا زیاد بودن مشتری و کم‌بودن کالا است، قیمت برنج ونمك که هردو به‌یك‌مقدار درجامعهٔ وجود دارند، و تعداد مشتری هردو کالا نیز برابر است، باید برابر باشد. یعنی باید قیمت یك کیلو نمك‌برابرشود با قیمت یك کیلو برنج. آیا چنین‌چیزی می‌شود؟ معلوم است که خیر.



پس قیمت کالا چگونه تعیین می‌شود؟

قیمت هر کالا بوسیله کاری که صرف تهیهٔ آن می‌شود، تعیین می گردد. مثلایك ژاکت را درنظربگیرید، این ژاکت ابتدا بصورت

پشم بر پشت گوسفند قرار داشته، مقداری کار صرف چیدن آن شده، مقداری کار صرف ریسیدن پشم و تبدیل آن به نخ کشته، و سرانجام مقداری کارهم صرف خواهد شد تا از نخ، ژاکت بافته شود. بنابراین قیمت این ژاکت برابر است با کاری که صرف آن شده‌است. هرگاه برای تولید یک کالا کار کمی صرف گردد، قیمت آن کالا ارزان خواهد بود؛ و برعکس، هرگاه برای تولید یک کالا، کارزیادی صرف گردد، قیمت آن کالا گران خواهد بود.



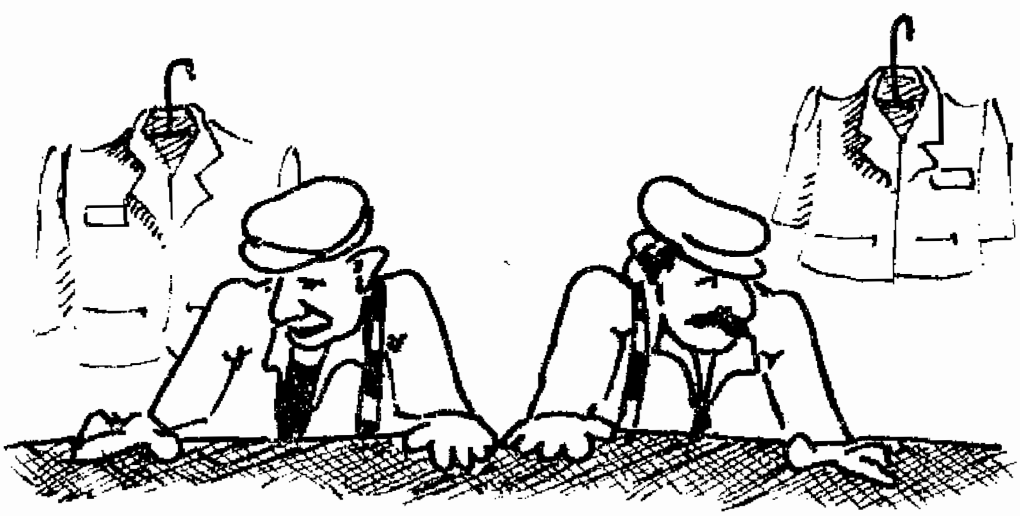
بسیاری از کالاها که قبلا گران بودند، بعلت رشد ابزارتولید، ارزانتر شدند؛ چون پس از رشد ابزار تولید مدت کار لازم برای تهیهٔ آن کالاها کمتر شد.

حال اگر تولید کننده‌ای به‌علت کمی تجربه‌ویا کندکاری، کالایی را که تهیهٔ آن درواقع به چهارساعت کار احتیاج دارد، درعرض شش ساعت تهیه کند، دراینصورت آیا قیمت کالای او گرانتر خواهد بود؟

مثالی می‌زنیم: فرض کنیم برای تهیهٔ یک جفت کفش، ۴ساعت کار لازم است، و قیمت آن هم برابر ۴۰ تومان باشد؛ اما کفاشی که

کند کار می‌کند، همین کفش‌را درمدت ۶ ساعت تهیــه می‌نماید؛ در این‌صورت آیا این کفاش می‌تواند کفش خود را گرانتر از کفاشانی که همان کفش‌را درعرض ۴ساعت تهیه نموده‌اند بفروشد؟

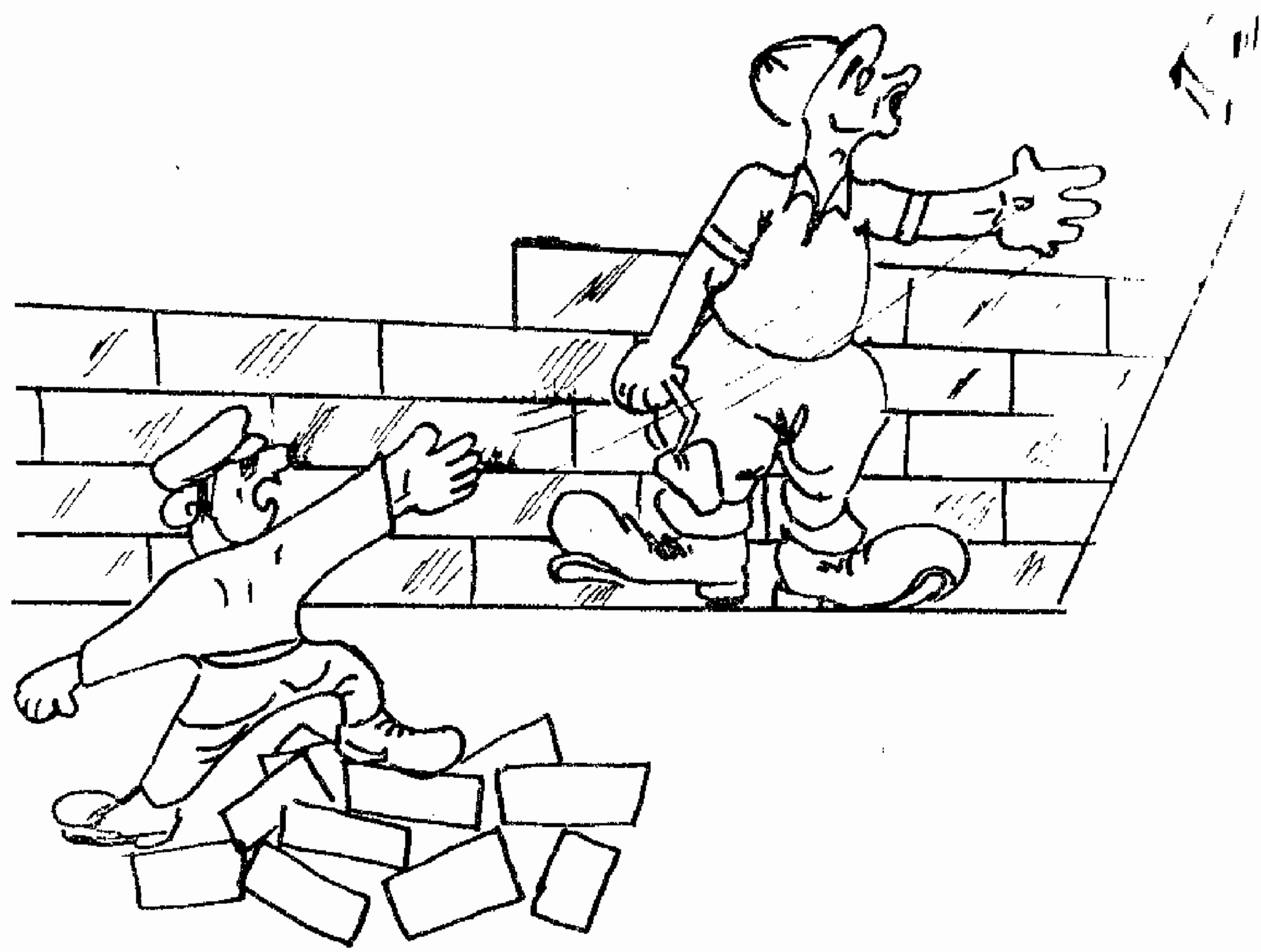
خیر؛ زیرا یك‌جفت کفش بطورمتوسط چهارساعت کارمی‌برد. یعنی ارزش یك جفت کفش برابر است با ۴ساعت کاری که کفاش بر روی آن‌انجام داده، به‌اضافهٔ قیمت چرم (یعنی به‌اضافهٔ مقدار کاری که صرف تهیهٔ چرم شده است). بنابراین قیمت هرکالا را از روی مدت زمان لازم برای تهیهٔ آن کالا تعیین می‌کنند. مثلا برای تهیهٔ یك دست لباس هشت ساعت کار لازم است، حال اگر خیاطی برای تهیهٔ همان دست لباس، ۱۰ ساعت وقت مصرف کرد، می‌گویند مدت زمان لازم برای تهیهٔ یك‌دست لباس ۸ ساعت است، چــه خیاط ۱۰ساعت وقت صرف تهیهٔ آن کرده و چه هشت ساعت، در هرصورت قیمتش یکی است.



کارساده وکار پیچیده (مرکب):

کاری را که‌احتیاج به تخصص نداشته‌باشد، کارساده می‌گویند؛

ولی کاری که به آموزش و تخصص نیاز داشته باشد، کار پیچیده (مرکب) است.



روزی شخصی برای یافتن کار به کارخانهٔ اتومبیل‌سازی مراجعه کرد. از او پرسیدند: «آیا تخصصی داری؟»

جواب داد: «نه؛ من هیچ تخصصی ندارم.»

به او گفتند: «خیلی خوب، بیا بغل دست این استاد کار بایست و هرچه از تو خواست به‌او بده.»

او بغل استاد کار ایستاد تا به وی کمک نماید. مدتها گذشت و

آن شخص دید که بااینکه استادکار هم مانند او روزی هشت ساعت کار می کند، ولی دویست تومان بیشتر از او مزد می گیرد. بنابراین از استادکار پرسید: «من وتو روزی هشت ساعت کار می کنیم، حال اینکه به تو روزانه دویست وپنجاه تومان می‌دهند و به‌من پنجاه تومان، علتش چیست؟»



استادکار جواب داد: «درست است که من و تو هر دو روزی هشت‌ساعت کار می کنیم، ولی کاری که توانجام‌می‌دهی، کاری است ساده، وکاری که من انجام می‌دهم، کاری است پیچیده. من سی‌سال است که‌زحمت کشیده و آموزش دیدم تاتوانستم دراین کار استادشوم؛ بنابراین وقتی هشت ساعت کارمی کنم، دراین هشت ساعت از تجربه وکارسی‌ساله‌ام نیز استفاده می‌نمایم؛ یعنی درواقع مقداری ازکار سی ساله‌ام را هم روی اتومبیل وارد می کنم.»

هر کسی می‌تواند بغل دست یك استادکار بایستد و چیزهائی ازقبیل «چکش»، «آچار»وغیره بدست‌اوبدهد، ولی‌هر کسی‌نمی‌تواند نقص اتومبیل‌را دربیابد. هر کسی می‌تواند بدست بناآجربدهد، ولی

هر کسی نمی‌تواند رادیو بسازد. هر کس می‌تواند کالا را از نقطه‌ای به نقطهٔ دیگر حمل کند، اما هر کسی نمی‌تواند ساعت‌ساز باشد.

در کارخانه، کارگران ماهر و کارگران غیرماهر و مهندسان و غیره کار می‌کنند و با کمک همدیگر، کالا می‌سازند. در این کارخانه کارِ کارگران غیرماهر، کاری‌است ساده؛ و کار کارگران ماهر و مهندسان، کاری‌است پیچیده (مرکب). بارآوری کار پیچیده، چندبرابر کارساده است. مثلا اگر در گذشته برای تولید یک کالا، پنج ساعت کار لازم‌بود، حالا بعلت رشدابزارتولید و مهارت انسان، تولید همان کالا یک ساعت کار می‌برد. پنج ساعت‌کاری که در گذشته صرف تولید کالا می‌شد، کار ساده، و یک‌ساعت‌کاری که امروز صرف تولید همان‌کالا می‌شود، کاری است پیچیده (مرکب). بنابراین می‌بینیم که بارآوری‌کار پیچیده چند برابر کار ساده است.

کار مجرد وکار مجسم:

در یک جفت کفش کار چه کسی نهفته است؟

جواب: کار کفاش

در یک‌دست لباس کار چه کسی وجود دارد؟

جواب: کار خیاط.

در میز وصندلی کارچه کسی نهفته است؟

جواب: کار نجار.

در زغال کار چه کسی موجود است؟

جواب: در زغال کار معدنچی موجود است.

در هر کالا کاریک متخصص نهفته‌است. خیاط، کفاش، آهنگر،

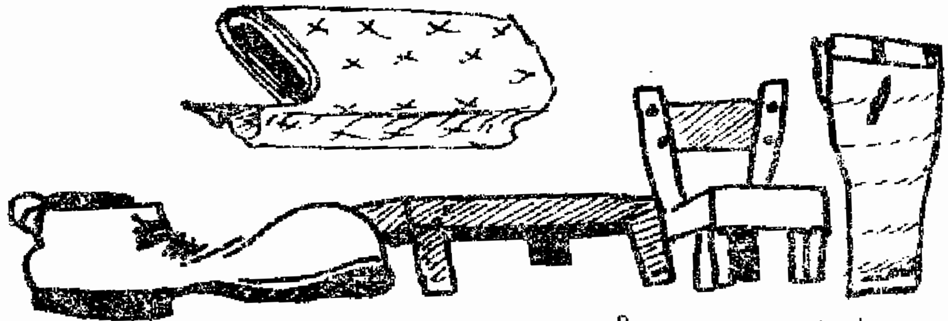
نجار و معدنچی، همه کار می‌کنند، ولی هر کدام کارش با دیگری فرق دارد.



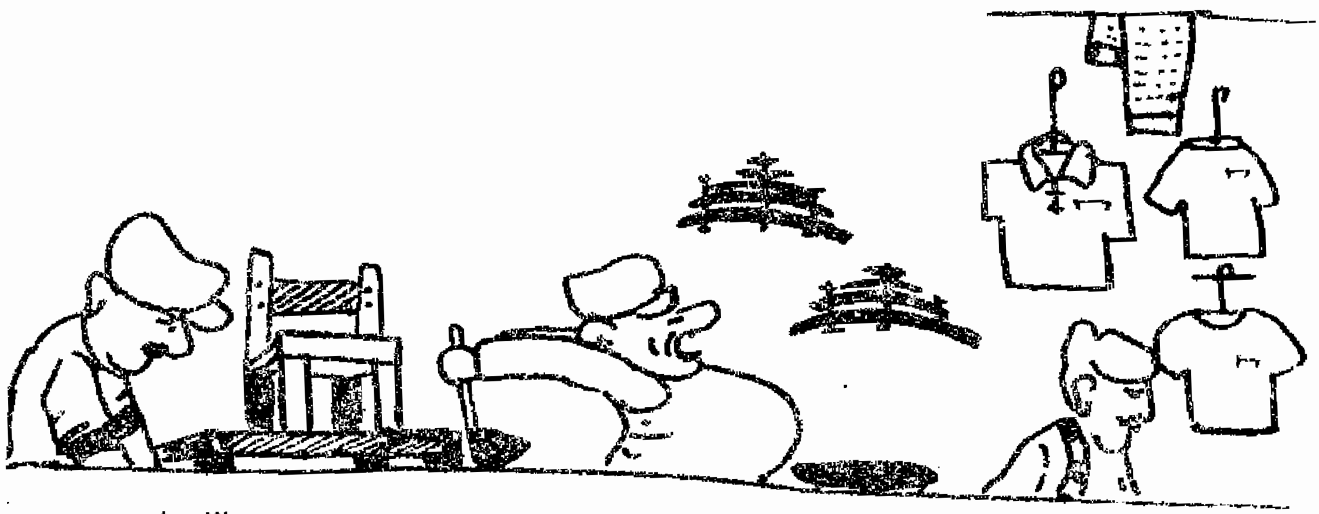
آیا امکان دارد که در زغال، کار نجار نهفته باشد؟ ویا می‌شود درلباس، کار معدنچی نهفته باشد؟ پر واضح است که خیر؛ در زغال کارمعدنچی و درمیزوصندلی کارنجار وجود دارد.

کفش، لباس، زغال، میز درچه‌چیزی مشترك هستند؟

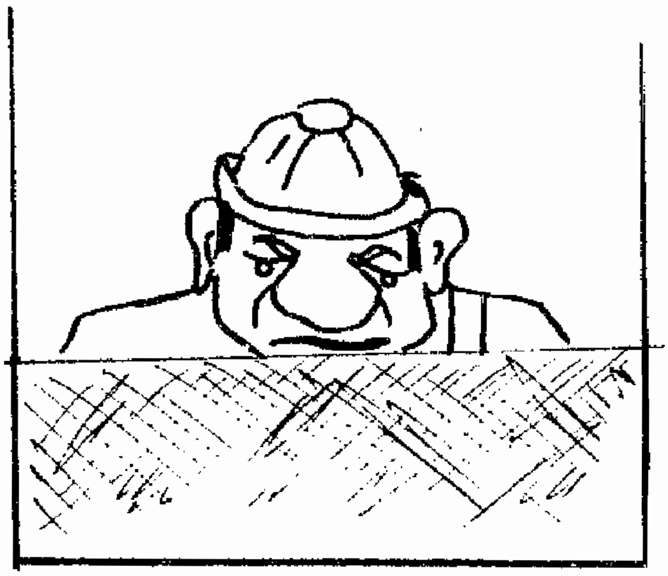
جواب: همهٔ کالاها در یك چیز مشترك هستند و آن کار انسان است که‌در آنهاوجود دارد. چون‌همهٔ کالاهابرای فروش‌تولیدمی‌شوند، پس کار انسان که در کفش، لباس، میز و زغال و تمام کالاهای دیگر وجود دارد، به کالا ارزش (ارزش مبادله‌ای) می‌بخشد. کار انسان را که درتمام کالاها وجود دارد، کارمجرد می گویند. کارمجرد به کالاها ارزش (ارزش مبادله‌ای)می‌دهد.


کالامجسم یا مشخص چیست؟

همانطور که قبلا گفته شد، در لباس نمی‌تواند کار نجار و یا معدنچی نهفته باشد. با اینکه در تمام کالاها کار انسان نهفته است، در هر کالا کار یك متخصص وجود دارد که با کار دیگران فرق می کند. مثلا کار خیاط با کار نجار فرق می کند. در لباس، کار خیاط و درمیز کار نجار، در زغال کار معدنچی و در کفش کار کفاش وجود دارد. هر کدام از این متخصصین با کار خود یك ارزش مصرف معین تولید می کنند. مثلا زغال ارزش مصرفی است که آن‌را برای گرم کردن اتاق مصرف می‌نمایند. یا لباس ارزش مصرفی است که آنسرا می‌پوشند. کفاش، کفش (ارزش‌مصرف‌معین) تولیدمی کند؛ خیاط، لباس (ارزش مصرف معین) تولید می کند؛ معدنچی ، زغال (ارزش مصرف معین) تولیدمی کند وغیره. به آن کاری مجسم ویامشخص می گویند که ارزش مصرف معین‌تولید نماید. مثل کار کفاش که فقط کفش‌بوجودمی آورد، یا کار خیاط که فقط لباس تولید می کند و غیره.



هر کاری که برای تولیدِ کالا انجام می‌شود، درعین‌حال هم مجرد است، چون برای فروش تولیدشده و بهمین‌خاطر ارزش (ارزش مبادله‌ای) دارد؛ وهم مجسم؛ زیرا دارای ارزش مصرف معین نیز می‌باشد. مثلا می‌گویند حسن کار کرد وباکارخود کالایی تولید نمود. تااینجا برای‌ما روشن‌است که حسن کار کرد وباکارخود کالایی که نمی‌دانیم چیست تولید نموده است. یعنی تا اینجا نمی‌دانیم که تخصص حسن چیست، آنچه می‌دانیم این‌است که او چیزی تولید نموده‌است که آنرا مبادله کند (بفروشد). بنابراین دروهلهٔ‌اول حسن‌ارزش (ارزش‌مبادله) بوجود آورده است. پس کار حسن در وهلهٔ اول، کار مجرد است.



اما اگر بگویند حسن خیاط است، برای ما معلوم خواهد شد که کالای او لباس می‌باشد. در اینجا خواهیم دانست که حسن علاوه براینکه ارزش (ارزش مبادله) بوجود آورده، ارزش مصرف معینی نیز تولید کرده‌است که‌لباس نام‌دارد. یعنی کار حسن کارمجسم (یامشخص) هم می‌باشد. بنابراین کار حسن علاوه براین که مجرد (یعنی بوجود آوردن ارزش مبادله) است، مجسم (یعنی تولید ارزش مصرف‌معین) هم می‌باشد.

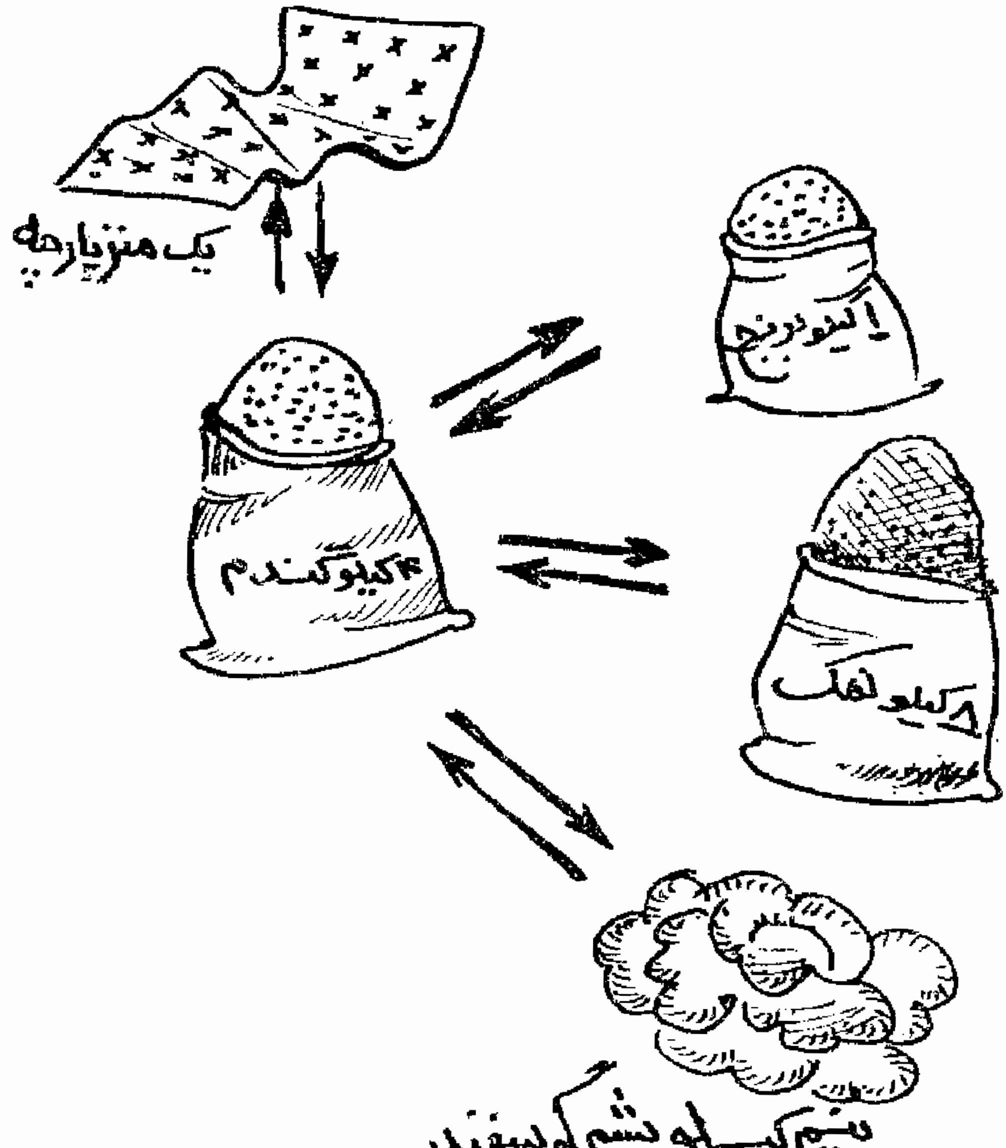


تکامل مبادله و رشد شکل‌های ارزش:

بیان کردن ارزش یک کالا بوسیلهٔ کالای دیگر ساده‌ترین شکل ارزش است. یعنی ساده‌ترین شکل ارزش این است که مثلا بگویید ۴ کیلو گندم به نیم کیلو پشم گوسفند می‌ارزد. در جامعهٔ اشتراکی اولیه



بطور تصادفی چنین مبادله‌هایی صورت می‌گرفته است؛ اما بعدها با تکامل مبادلات، شکل ارزش نیز تکامل یافت. در اینجا دیگر دو کالا روبروی‌هم نمی‌ایستند،وهر کالافقط با کالای دیگرقابل مبادله نمی‌باشد، بلکه می‌تواند با کالاهای بسیاری مبادله شود. مثلاً درمثال بالا ۴ کیلو گندم نه‌تنها با نیم کیلو پشم گوسفند قابل مبادله است، بلکه می‌تواند با کالاهای دیگر، مثلا با یك کیلو برنج و هشت کیلو نمك، یك متر پارچه، وغیره مبادله شود.



۱ کیلو برنج =]
هشت کیلـــو نمـك =]
نیم کیلو پشم گـوسفند =] ۴ کیلو گندم
۱ متر پارچه =]

یعنی:

۴ کیلو گندم مساوی‌است با یك کیلو برنج
۴ کیلو گندم مساوی‌است با هشت کیلو نمك
۴ کیلو گندم مساوی‌است با نیم کیلـو پشم
۴ کیلو گندم مساوی‌است با یك متر پارچـه

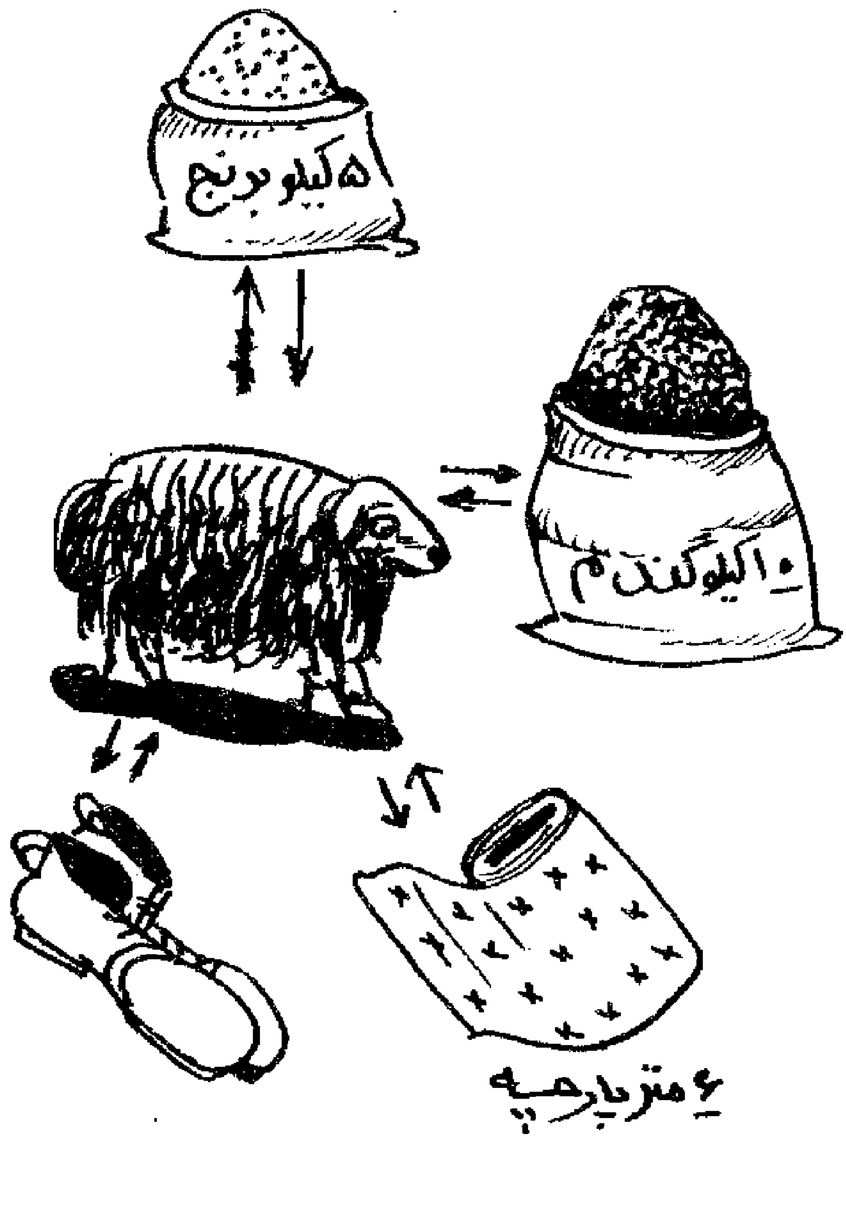
دربالا ارزش یك کالا را بوسیلـهٔ چندین کالا بیان کرده‌ایم. این مرحله ازتکامل مبادلات (که‌در آن‌یك کالا باچندین کالا مبادله می‌شود)، شکل تکامل‌یافتهٔ‌ارزش نام دارد.

با تکامـل بیشتر مبادلات، مبادله به شکـل بالا مشکلاتی ایجاد می‌کرد. مثلا گاهی پیش می‌امد شخصی برنج داشته و می‌خواست آنرا بـا کفش عوض کند؛ شخص دیگری پارچه داشته و می‌خواست آنرا با برنج عوض کند. شخصی که صاحب برنج‌بود، به پارچه نیاز نداشت، ولی صاحب پارچه به برنج احتیاج داشت؛ در اینجا مبادله باا شکالاتی‌روبرومی‌شد؛ بنابراین صاحب‌پارچه مجبورمی‌شد پارچه‌اش را با کالایی مبادله نماید، که آن‌کالا بیش‌ازکالاهای دیگر مورد مبادله قرار می‌گرفت.

فرض کنیم آن‌کالایی‌راکه هرصاحب‌کالایی حاضراست کالایش را با آن مبادله نماید، گوسفنداست. یعنی فرض کنیم‌هرصاحب‌کالایی حاضراست کالایش را باگوسفند مبادله نماید؛ دراین‌صورت صاحب پارچه، پارچه‌اش را باگوسفند مبادله می‌کند، سپس نزد صاحب‌برنج

رفته، گوسفندرا به‌او داده و برنج می گیرد.

گفتیم صاحب برنج هم به کفش نیاز داشت، بنابراین او هم گوسفند را با یك جفت کفش مبادله می نماید.



یك گوسفند = [= ۵ کیلو برنج
[= ۱۰ کیلو گندم
[= ۶متر پارچه
[= یك جفت کفش

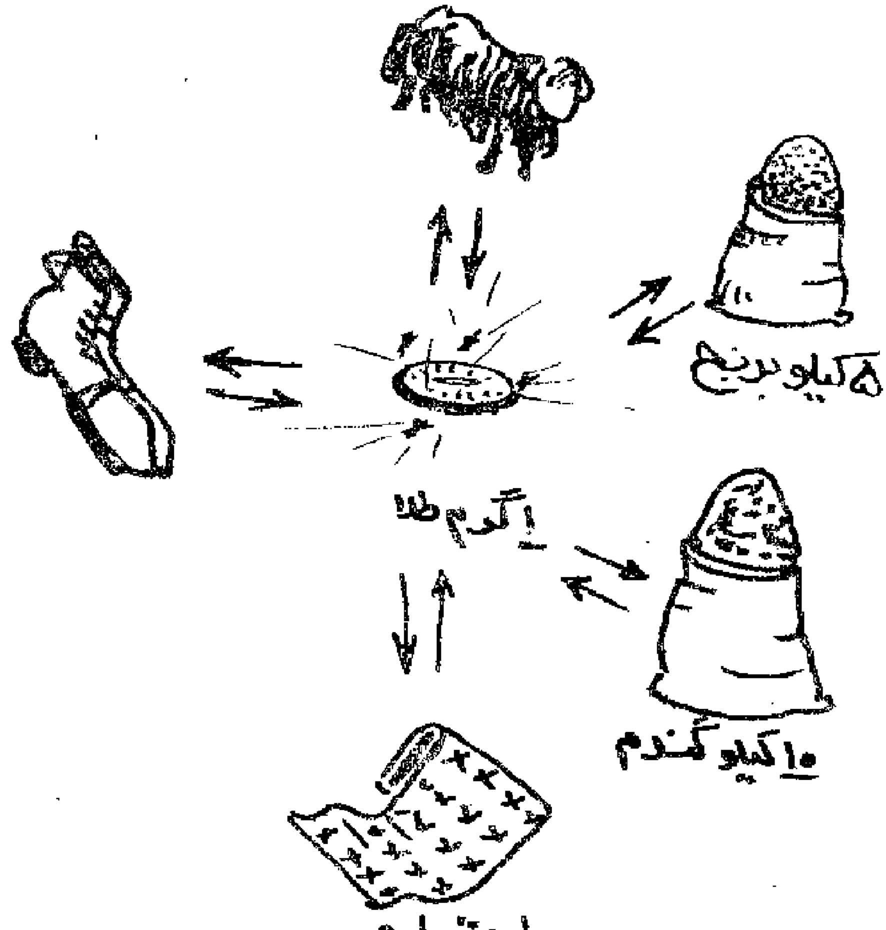
یعنی:

۵ کیلو برنج	برابراست با	یك گوسفند
۱۰ کیلو گندم	برابراست با	یك گوسفند
۶ متر پارچه	برابراست با	یك گوسفند
۱ جفت کفش	برابراست با	یك گوسفند

دربالاارزش چندین کالارا بوسیلهٔیك کالا(گوسفند)بیان کرده‌ایم. به‌این مرحله از تکامل مبادلات (که در آن چندین کالا با یك کالا مبادله می‌شوند)، شکل‌عمومی‌ارزش می‌گویند.

اگر یادتان باشد در تکامل یافتهٔارزش ارزش، ارزش یك کالا (در مثال‌ما آن کالا، ۴ کیلو گندم‌بود.) بوسیلهٔ چندین کالای دیگر بیان می‌شد. یعنی یك کالا را با چندین کالای دیگر مبادله می‌کردند. ولی درشکل عمومی ارزش، همانطور که دربالاگفتیم، ارزش چندین کالا را با یك کالا (در مثال آن‌کالا گوسفند بود.) بیان می‌کردند، یعنی چندین کالا را با یك‌کالا مبادله می‌نمودند.

اما این‌نوع مبادله نیز بتدریج با اشکالاتی روبرو می‌شد، زیرا درمناطق مختلف، کالاهای مختلفی مورد قبول صاحبان کالا بود؛ مثلا درنقطه‌ای صاحبان‌کالا حاضر بودند کالایشان‌را فقط باگوسفند عوض کنند، و در نقطهٔ دیگر صاحبان کالا حاضر بودند که کالایشان را فقط باگندم مبادله‌نمایند. درنقطه‌ای، پوست،نقش گوسفند وگندم‌را داشت، و درنقطهٔ دیگری برنج. این‌بود که بتدریج فلزات قیمتی مانند طلا و نقره نقش مهمی‌درانجام مبادلات پیدا کردند؛ زیرا هرکسی حاضربود کالایش را با طلا و یا نقره مبادله نماید. و بدین ترتیب شکل پولی ارزش بوجود آمد.



یـک مـــرغ =]
۵ کیلو بـرنـج =]
۱۰ کیلو گندم =] یک گرم طلا
۶ متر پارچه =]
۱ جفت کفش =]

یعنی:

یک مـرغ برابر است با یک گرم طلا
۵ کیلو برنج برابر است با یک گرم طلا
۱۰ کیلو گندم برابر است با یک گرم طلا
۶ متر پارچه برابر است با یک گرم طلا

یک‌جفت کفش برابر است با یک گرم طلا

قیمت و ارزش چه فرقی باهم دارند؟

قبلا گفتیم ارزش هر کالا از روی مقدار کاری که برای تولید آن لازم است، تعیین می‌شود. یعنی ارزش هر کالا عبارت است از مقدار کار اجتماعاً لازم برای تولید آن کالا. اما باید دید آیا قیمت کالا هم همیشه برابر ارزش آن کالاست یا نه؟ برای روشن شدن مطلب فرض کنیم برای تولید یک کالا چهار ساعت کار لازم است، حال اگر کار در هر ساعت بیست تومان ارزش داشته باشد، آن کالا که چهار ساعت کار صرف تولید آن شده، هشتاد تومان می‌ارزد. اما گاهی پیش می‌آید به علت اینکه تعداد مشتری آن کالا زیاد (یعنی تقاضا زیاد) و تعداد کالا کم است، قیمت آن کالا بیشتر از ارزش واقعی‌اش می‌شود. البته همانطور که قبلا هم گفتیم، علت اصلی گرانی و ارزانی کالاها، کم و یا زیاد بودن کالای موجود در بازار (عرضه) و کم و یا زیاد بودن خریدار (تقاضا) نیست، ولی عرضه (چگونگی موجودی کالا) و تقاضا (چگونگی تعداد مشتری) می‌تواند، قیمت یک کالا را کمی پایین‌تر و یا بالاتر از ارزش واقعی آن ببرد.

مثلا فرض کنیم در جامعه‌ای مقدار هزار کیلو برنج و هزار کیلو هم نمک وجود داشته باشد (این مثال را قبلا در رابطه با علت واقعی گرانی و یا ارزانی کالاها آوردیم)؛ و باز هم فرض کنیم تعداد مشتری برای برنج و نمک هر کدام دو هزار نفر باشد، و هر نفر هم یک کیلو برنج و یک کیلو نمک بخواهد؛ در اینجا اگر ارزش هر کیلو نمک برابر ۱۰ ریال باشد، به علت اینکه تقاضا (خریدار) بیشتر از عرضه (موجودی کالا)

شده، کیلویی ۱۵ ریال بفروش می‌رسد. و برنج هم که ارزش هر کیلوی آن ۸۰ ریال می‌باشد، به علت زیاد بودن تقاضا (مشتری) و کم بودن عرضه (موجودی کالا)، کیلویی ۱۲۰ ریال بفروش می‌رسد. درحالی که اگرعلت گرانی و یا ارزانی کالاها، عرضه و تقاضا بود، برنج و نمك که هردو به یك اندازه درجامعه موجود است، و هردو نیز به‌یك‌اندازه خریدار دارند، باید قیمتشان یکی باشد، ولی می‌بینیم اینطور نیست.



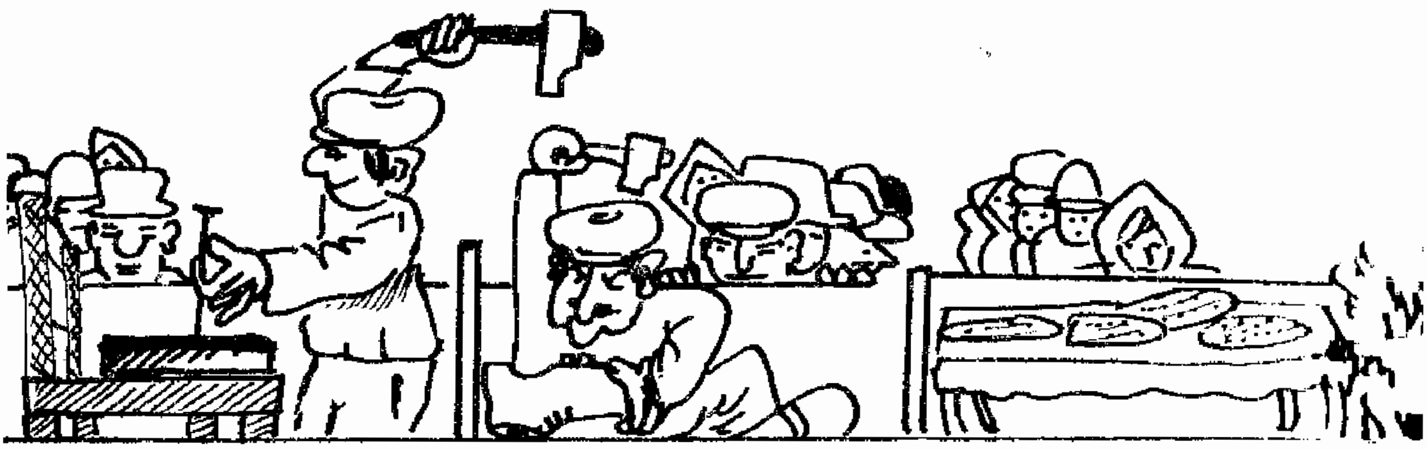
ازمطالب بالا نتیجه می گیریم که قیمت و ارزش باهم فرق می کنند. اگر عرضه (مقدار کالا) و تقاضا (تعداد مشتری) یکی باشند، قیمت و ارزش چندان فرقی با هم نخواهند داشت. اما اگر عرضه زیاد و تقاضا کم ویاعرضه کم وتقاضا زیاد باشد، قیمت بالاتر ویا پایین‌تر از ارزش همان کالا خواهد بود.

در تولید کالایی، روابط تولید میان‌اشخاص عبارت از روابطی است که میان اشیاء وجود دارد:

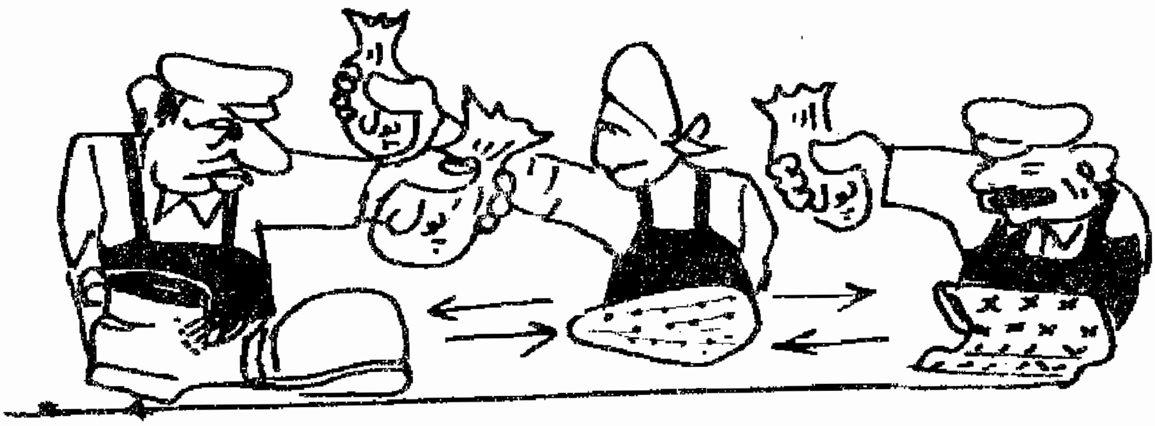
وقتی نجار میز می‌سازد، آیا می‌تواند برای سیر کردن شکم خود و خانواده‌اش میزهایی را که ساخته است بخورد؟ پرواضح است

که‌خیر. نجارمیزها را می‌فروشد وبا پول آن، نان، برنج، زغال، نفت، کفش، لباس وغیره می‌خرد. نانوا هم نان می‌پزد وبا پولی که‌ازفروش آن تهیه می‌کند، میز، کمد، زغال، نفت، کفش، برنج، لباس و غیره می‌خرد. کفاش هم کفشهایی را که می‌سازد می‌فروشد تا بتواند باپول آن چیزهای مورد نیاز خودرا بخرد.

می‌بینیم که یك روابط تولید و یك همبستگی میان اشخـاص اجتماع وجود دارد. نجار میز، کمد، و... می‌سازد تانیاز کفاش، نانوا و تولیدکنندگان دیگر را رفع نماید. نانوا نان می‌پزد تا نیاز کفاش، نجار وغیره‌را رفع نماید. کفاش تولید می‌کند تا به‌نوبه خود احتیاج دیگران‌را برطرف سازد؛ و دیگران‌هم به‌همین ترتیب.



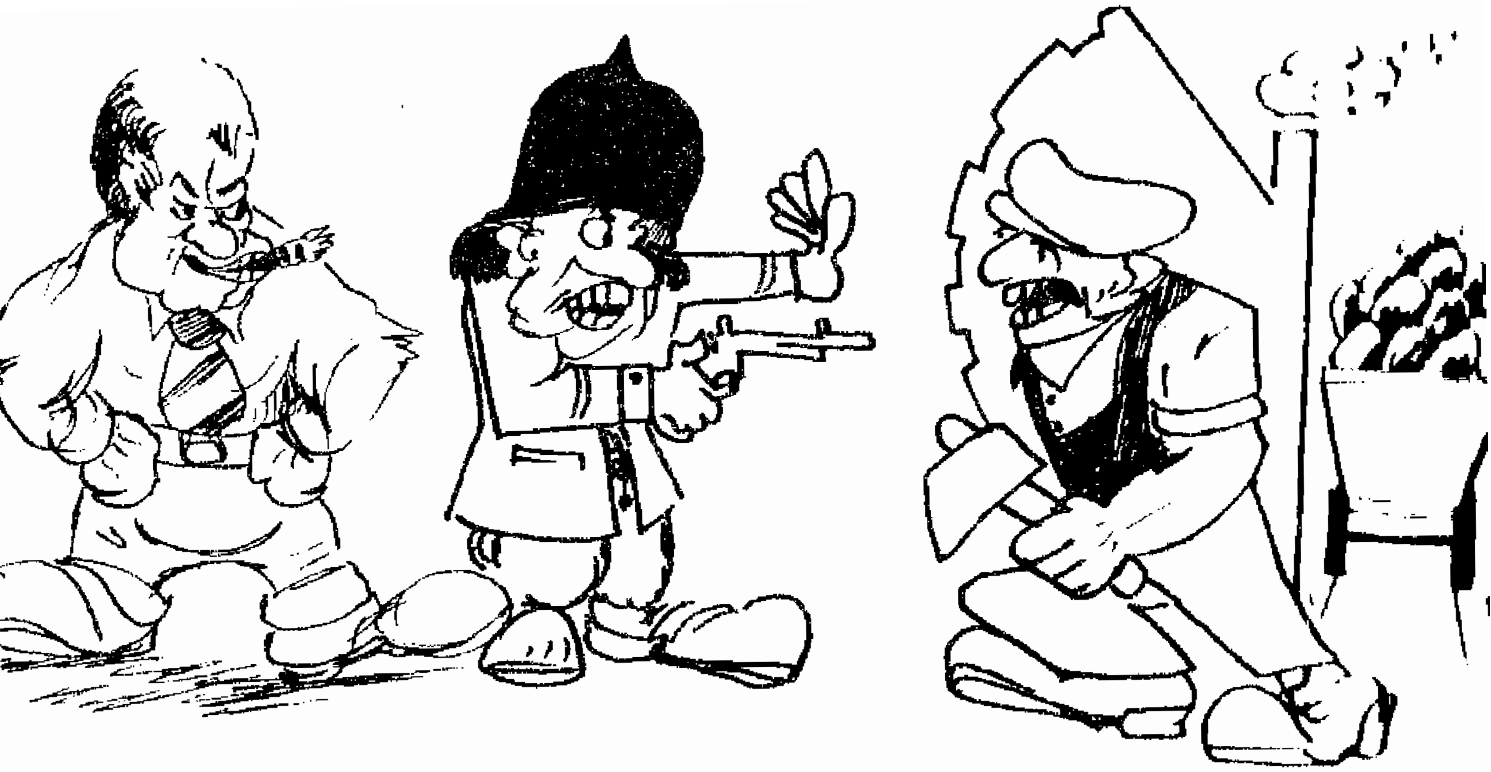
میان نانوا، نجار و کفاش وغیره روابطی معین در تولید وجود دارد که این روابط درمبادله کالاها نمایان می‌گردد. نانوا نان می‌دهد و بنا به ارزش آن مقداری پول می‌گیرد، کفاش کفش می‌دهد و بنا به ارزش آن مقداری پول می‌گیرد، و نجارهم به‌همین شکل. پس کاملا روشن می‌شود که درتولید کالایی روابط تولید میان‌افراد، عبارت‌است از روابط میان اشیاء (ویا بهتر است بگوئیم روابط میان‌کالاها). یعنی روابط تولید میان اشخاص به‌شکل گردش کالا از دست نانوا به کفاش، کفاش به‌نانوا، وغیره نمایان می‌شود.



تضاد تولید کالایی:

قبلا گفتیم کالا محصولی است که برای فروش (مبادله) تولید می‌شود. بنابراین هرگاه کسی چیزی تولید کرد که آنرا خود مصرف کند، آن شخص کالا تولید نکـرده است. تولیدکننده‌ای که برای مصرف‌شخصی خویش تولیدمی‌نماید، با اجتماع هیچ رابطه‌ای‌ندارد. ولی کسی که کالا تولید می کند با اجتماع در ارتباط است، چون اولا یکی‌از نیازهای جامعه را رفع می‌نماید، و ثانیاً کار او جزئی از تمام کارهایی است که درجامعه وجود دارد. بنابراین هر تولیدکننده کالا به صدها تولیدکننده دیگر احتیاج دارد و مجبور است که با آنها در ارتباط باشد.

پس کار تولیدکنندهٔ کالا، اجتماعی است، زیراتولیدکننده در کار خود به صدها تولیدکنندهٔ دیگر بستگی دارد؛ از طرف دیگـر چون درتولید کالایی،مالکیت بروسایل تولید خصوصی است،تولیدکنندگان بطور مستقل وجدا ازهم دست به تولید می‌زنند؛ هیچ کسی کارخودرا بانیازجامعه منطبق نمی کند، وبدین ترتیب کار تولیدکننده که خصلتی اجتماعی دارد، به شکل کارخصوصی درمی‌آید؛ وعلتش



هم این‌است که بین تولیدکنندگان هماهنگی وجود ندارد.

بنابراین کار تولیدکننده درتولید کالایی ساده، خصلتی دوگانه دارد، یعنی ازیك‌طرف کارش اجتماعی‌است وازطرف دیگرخصوصی. بین کار اجتماعی و کارخصوصی، تضاد وجود دارد، و این تضاد وقتی آشکار می‌شود که تولیدکنندگان کالا، کالاهایشان را به بازار ببرند. وقتی تولیدکنندگان، کالاهای‌خودرا به‌بازار می‌برند، عده‌ای به‌راحتی کالاهایشان را می‌فروشند و عدهٔ دیگری موفق به فروش کالاهای‌خود نخواهند شد.

به‌فروش‌نرسیدن کالاهای بعضی‌از تولیدکنندگان بی‌علت‌نیست. امکان دارد کالای‌تولیدکننده‌ای که کالا روی‌دستش‌مانده است، گران باشد، و یا اصلا آن‌کالا به دلیل اینکـه زیاد ازحد تولید شده، دیگر مشتری نداشته باشد. به‌هرحال با منـافع اجتماع جور درنمی‌آید که کالای‌گران ویا کالایی‌راکه به دردش نمیخورد، بخرد؛ وبدین ترتیب کالای‌گران و یا بدون مشتری روی دست صاحبش خواهد ماند. این

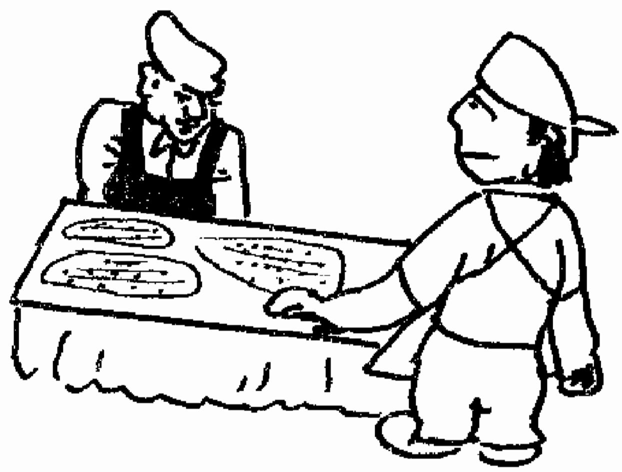
جاست که تولیدکنندهٔ کالا، کار و منافع خصوصی خودرا با منافع اجتماع درتضادمی‌بیند؛ ودرواقع دراینجاست که‌تضاد بین کارخصوصی وکار اجتماعی آشکار می‌شود.



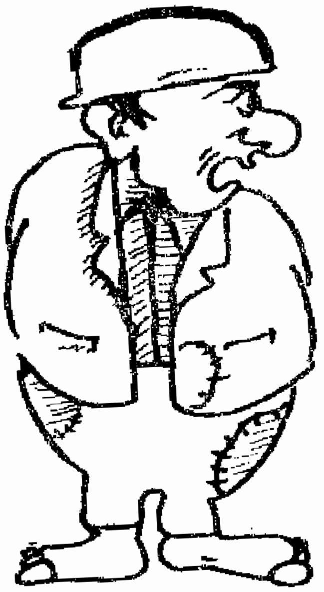
فتیشیسم کالا (پرستیدن کالا):

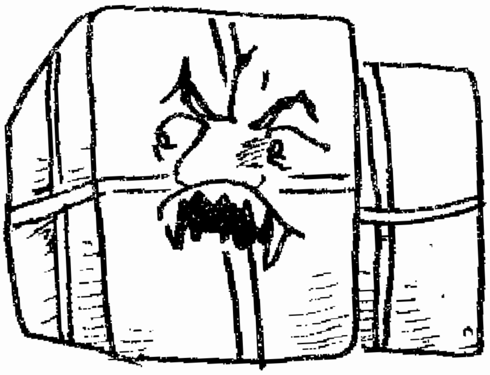
درزمانهای‌قدیم انسانها آتش، خورشید، ماه‌وبعضی‌ازحیوانات و بخصوص گاو را می‌پرستیدند. آنها معتقد بودندکه خورشید و ماه وگاو و غیره قادر به انجام‌کارهای بزرگ وعجیبی هستند و برانسان مسلط وحاکم می‌باشند. درسرمایه‌داری‌هم بنظر می‌رسدکالاها دارای نیروی عجیب وشگفت‌انگیزی هستند وبر انسان حاکم و مسلط می‌باشند؛ زیراکه در تولیدکالایی رابطهٔ میان افراد در رابطهٔ میان کالاها نمایان می‌شود؛ به‌این ترتیب که‌کفاش به نان احتیاج دارد و نانوا هم به‌کفش. نانوا نان می‌پزدکه نیاز کفاش‌را رفع کند، وکفاش هم کفش می‌سازدکه نیاز نانوا را برطرف نماید، این است‌که در واقع روابط اجتماعی معینی میان کفاش‌ونانوا به‌شکل مبادلهٔ کالا آشکار می‌گردد.

یعنی تنها ازطریق روابط کالاهـا روابط اجتماعی معینی بین کفاش و ناتوا برقرار می‌شود.



همانطور که قبلاهم گفتیم، در تولید کالایی ساده چون مالکیت بر وسایل تولید خصوصی است، تولیدکنندگان بطور جداگانه دست به‌تولید می‌زنند، و همینطور این تولیدکنندگان برای اجتماع، تولید می‌کنند. بنابراین کار آنها از یك‌طرف اجتماعی است، چـون آنها برای‌اجتماع تولیدمی‌کنند،بعلاوه کارشان‌جزئی ازتمام‌کارهایی است که در اجتماع وجود دارد؛ و از طرفی هم کار آنها بشکل خصوصی درمی‌آید، چون‌مالکیت‌بروسایل‌تولید خصوصی بوده‌وتولیدکنندگان جدا از هم تولید می‌کنند. در اینجـا تضاد بین کار اجتماعی و کار خصوصی وقتی آشکار می‌شود که تولیدکنندگان می‌خواهند کالاهای خود را بفروشند، و بدین‌ترتیب آنهایی که موفق بـه فروش کالایشان می‌شوند، ثروتمنـد و آنهـایی که نمی‌توانند کالاهایشان را بفروشند، بیچاره می‌شوند. اینجاست که به‌چشم صاحب‌کالا، کالا چیز عجیب و شگفت‌انگیزی‌جلوه‌گرمی‌شود. چیزی که هم‌می‌تواند تولیدکننده‌را بیچاره و ورشکست کنـد، و هم می‌تواند تولیدکننـده را ثروتمند و خوشبخت نماید؛ و این به‌نظرتولیدکننده خصلت طبیعی کالا است.





به‌نظر آنها همانطور که رنگ‌و وزن، خصلت طبیعی اشیاءاست، قدرت عجیب و تسلط کالا بر انسان هم خصلت طبیعی کالاست.

البته این پدیده که در تولید کالایی، کالا برانسان حاکم ومسلط است، یك واقعیت است؛ اما اینکه حاکمیت و تسلط کالا بر انسان خصلت‌طبیعی کالاست، پوچ وبی‌معنی‌می‌باشد؛زیرا تازمانیکه مالکیت بروسایل تولید خصوصی‌است، تولید کنندگان‌بدون‌هیچ‌برنامهٔ درستی کالا تولید می‌کنند. صاحبان وسایل تولید تنها درفکرمنافع خصوصی خود هستند و به‌هیچ عنوان نیاز جامعه را درنظرنمی‌گیرند، این‌است که آنهاخودکالارابرخودحاکم ومسلط‌می‌کنند. درجوامع‌سوسیالیستی که تولید از روی برنامهٔ منظم و صحیحی صورت می‌گیرد، انسان‌بر کالاحاکم‌ومسلط‌می‌شود. بنابراین می‌بینیم که‌تسلط کالا بر انسان (فتیشیسم کالا)، خصلت طبیعی کالا نیست.



پول

پول چگونه بوجود آمد؟

پـول نتیجهٔ تکامـل مبادلهٔ کالاهاست. در گذشته خواندیم که ابتدایی‌ترین شکل ارزش، بیان‌کردن ارزش یك کالاست بوسیلهٔ کالای دیگر. یعنی ساده‌ترین شکل ارزش این بود که مثلا بگویند یك‌قرص نان به دومتر طناب می‌ارزد. یعنی یك‌قـرص نان = ۲متر طناب؛ در این مرحله، ارزش یك کالابوسیلهٔ یك کالای دیگر بیان می‌شد.

باتکامل مبادلات، شکل تکامل یافتهٔ ارزش‌جای ابتدایی‌ترین شکل ارزش‌راگرفت. دراین مرحله‌ازتکامل‌مبادلات، دیگرمانند قبل‌یك کالافقط با یك کالای تنهاقابل‌مبادله‌نبود، بلکه‌یك کالامی‌توانست‌با کالاهای‌زیادی مبادله شود؛ بدین‌معنی که ارزش‌یك کالادرچندین کالا بیان می‌شد. اما بازهم مبادلات تکامل یافتند، ودر پـی‌آن، شکل‌عمومی ارزش جای‌شکل تکامل یافتهٔ ارزش را گرفت. در این مرحله از تکامـل مبادلات درست برعکس مرحلهٔ قبلی کـه ارزش یك کالا در چندین کالا بیان می‌شد، ارزش چندین کالا دریك کالا بیان می‌گشت. بدین‌معنی که‌چندین کالا با یك کالا (که همه حاضربودند کالای‌خودرا باآن عوض‌کنند)، مبادله می‌شد. بعدها طلا و نقره جای آن کالاهایی را گرفت‌که همه حاضر بودند اجناس خود را با آن مبادله کنند؛ و بدین ترتیب شکل پـولی ارزش بوجود آمد، و سرانجام نیز سکه‌های پول نقش مهمی را درآسان نمودن مبادلات به‌عهده‌گرفتند.

(لطفاً برای‌اینکه‌بهتر متوجه مطلب‌شوید به‌صفحات ۱۰۵ الی ۱۱۰

مراجعه کنید.)

حال برای اینکه مطلب ساده شود، تکامل مبادلات و چگونگی پیدایش‌پول‌را به‌صورت زیر می‌نویسیم:

شکل سادهٔ ارزش:

ارزش یك کالا در کالای دیگر بیان می‌شود؛ یعنی یك کالا برابر است با کالای دیگر.

مثلا: ۴ کیلو گندم = نیم کیلو پشم گوسفند

شکل تکامل‌یافتهٔ ارزش:

ارزش یك کالا درچندین کالای دیگر بیان می‌شود؛ یعنی یك کالا برابراست با چندین کالای دیگر.

مثلا: ۴ کیلو گندم = یك کیلو برنج، ۴ کیلو گندم = ۸ کیلو نمك، ۴ کیلو گندم = نیم کیلو پشم گوسفند، ۴ کیلو گندم = یك متر پارچه و.....

شکل عمومی ارزش:

ارزش چندین کالا در یك کالابیان می‌شود؛ یعنی چندین کالا با یك کالا قابل مبادله هستند.

مثلا: ۱۰ کیلو گندم = یك گوسفند، ۶متر پارچه = یك گوسفند،

یک جفت کفش مساوی‌است با یک گوسفندو....

شکل پولی ارزش:

ارزش چندین کالا (کالاهای مختلف) در فلزات گران بها بیان می‌شود؛ یعنی کالاهای مختلف با فلزات گران‌بها مبادله می‌شوند.
مثلا: ۵ کیلو برنج = ۱ گرم طلا، ۱۰ کیلو گندم = ۱ گرم طلا، ۶ متر پارچه = ۱ گرم طلا، ۱ جفت کفش = ۱ گرم طلا، یک گوسفند = یک گرم طلا و.....

طلاونقره قبل از آنکه بصورت پول درآیند، خود، کالامحسوب می‌شوند: فرض کنیم در یک گرم طلا همانقدر کار خوابیده باشد که در هزار کیلو آهن خوابیده باشد؛ در اینصورت ارزش یک گرم طلا و ۱۰۰۰ کیلو آهن یکی است؛ (چون برای تهیهٔ هردو کالا، یک مقدار کار صرف شده است.) یک گرم طلا را می‌توان در جیب گذاشت و آنرا براحتی از نقطه‌ای به نقطهٔ دیگر حمل کرد، ولی ۱۰۰۰ کیلو آهن را نمی‌توان به‌آسانی حمل ونقل نمود.

طلا و نقره دیر فاسد می‌شوند؛ مقدار کمی طلا و نقره برابر است با مقدار زیادی از کالاهای دیگر، برای آنکه تولید آنها زمان زیادی کار می‌برد؛ در وزن کم ارزش زیادی را نمایش می‌دهند، حمل و نقل آنها آسان است؛ علاوه بر اینها، می‌توان آنها را به قطعات کوچکتری تقسیم کرد، بدون اینکه این تقسیم، ارزش آنرا پایین بیاورد.
این ویژگی‌ها باعث شد که انسان از طلا و نقره به‌عنوان وسیله‌ای که مبادلات را بسیار آسان می‌نمایند، استفاده کند.

عملکرد پول:

۱ــ پول وسیله‌ای است‌که ارزش را اندازه‌گیری می‌کند:



وقتی یکمقدار پول می‌دهیم و مقداری کالا می‌خریم، آن‌مقدار پول ارزش آن‌مقدار کالارا بیان می‌کند. یکی‌از مهمترین وظایف پول بیان‌ارزش کالاهاست؛ ارزش‌یك‌کالا‌که بوسیلهٔ پول‌آنرا نشان میدهیم، قیمت نامیده می‌شود.

قبلا گفتیم که قیمت‌وارزش (یا ارزش مبادله) با هم فرق میکنند. ارزش بطور متوسط آن‌مقدارکاری‌است که برای تولید کالا لازم‌است؛ ولی قیمت امکان داردکه با ارزش (ارزش مبادله) کالا منطبق نباشد؛ یعنی قیمت یك‌کالا می‌توانـد کمتر و یا بیشتر از ارزش کالا باشد؛ و همانطورکه قبلا گفتیم این بستگی به عرضه و تقاضا دارد. حتی امکان دارد چیزی دارای‌ارزش (ارزش مبادله) نباشد، اما قیمت داشته‌باشد. مثلا شخصی‌را درنظربگیرید که خود سرمایه‌دارنیست، اما برای حفظ منافـع سرمایه داران، حاضر است دست به هرکاری بزند. او بـرای

خدمتی که انجام می‌دهد، از سرمایه‌دار پول می‌گیرد. یعنی در واقع شرافت و وجدان خودرا به سرمایه‌دار می‌فروشد. ولی آیا وجدان و شرافت کالا هستند؟ خیر؛ زیرا کالا چیزی است که برای مبادله تولید شده باشد؛ یعنی دارای ارزش (ارزش مبادله) باشد. و ارزش (ارزش مبادله) هم مقدار کاری است که بطور متوسط برای تولید کالا لازم است.

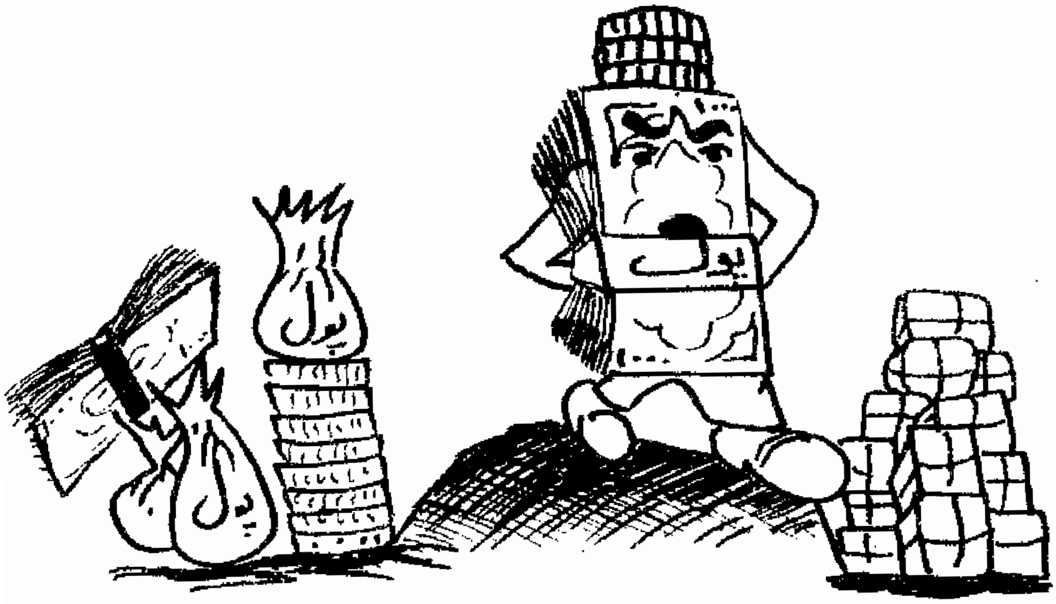
۲ – پول وسیلهٔ گردش است:



وقتی بین دونفر خرید و فروش صورت می‌گیرد، کالا ازدست فروشنده به‌دست خریدار می‌رسد و پول برعکس از دست خریداربه دست فروشنده می‌رود. دراینجا پول بعنوان وسیلهٔ گردش کالا عمل کرده و این نیز یکی‌از وظایف پول است.

حتماًتاکنون‌دیده‌اید که‌گاه بچه‌هادربازی‌های‌خود، نقش‌خریدار

وفروشنده‌را بازی می‌کنند. درچنین‌بازیهایی، یکی از بچه‌ها فروشنده و دیگری خریدار می‌شود؛ خریدار پول‌خیالی به فروشنده می‌دهد و کالای خیالی هم می‌خرد.



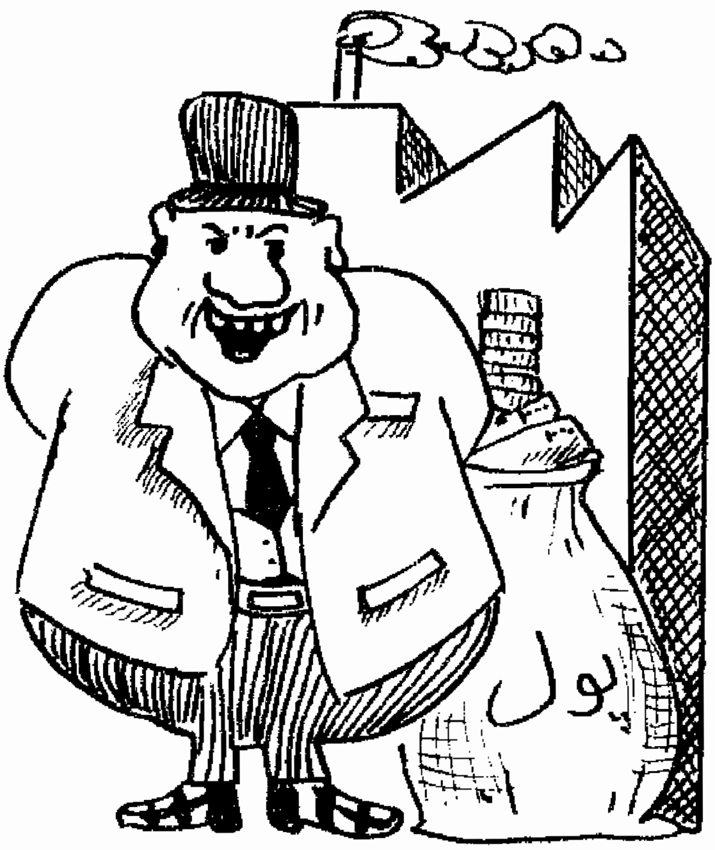
اما آنچه مسلم می‌باشد، این است که برای درگردش بودن کالا، پول نقد لازم است. بچه‌ها با پول‌خیالی نمی‌توانند حتی یك شکلات بخرند. وقتی شخصی کالایش را می‌دهد و در ازای آن مقداری پول می‌گیرد، قصدش این نیست که آن پول‌را برای همیشه درجیب خود نگاه دارد؛ بلکـه هدفش این است که با آن پول کالای دیگـری را بخرد.

با پیدایش پول، جهان کالاها به‌دوقسمت تقسیم می‌شود؛ دریك طرف کالاها و درطرف دیگر پول قرار می‌گیرد. آنزمان که مبادلات به شکل پایاپای (مبادلهٔ پایاپای‌بدین شکل است که شخصی کالایش‌را با کالای دیگری عوض نماید.) انجام می‌گرفت،

دو نفر که کالاهای خود را با یکدیگر مبادله می‌نمودند، هردو در یك زمان و بطور مستقیم هم خرید می‌کردند و هم فروش. ولی زمانیکه پول بعنوان وسیلهٔ گردش بکار رفت، شخصی که کالای خودرا

بفروش می‌رساند، می‌توانست تا هروقت که دلش می‌خواست، پولی‌را که از فروش کالا بدست آورده بود در جیب خود نگاهدارد؛ و پر واضح است اگر اشخاص بسیاری،بفروشند، اماچیزی نخرند، گردش کالاها دشوار و حتی گاهی ناممکن خواهد شد، و بدین‌ترتیب بحران بوجود خواهد آمد. (بحران‌ها را در فصل‌های آینده مفصل‌تر مورد بررسی قرار خواهیم داد).

۳ــ پول وسیله‌ای است‌که می‌توان با آن گنجینه بوجود آورد:

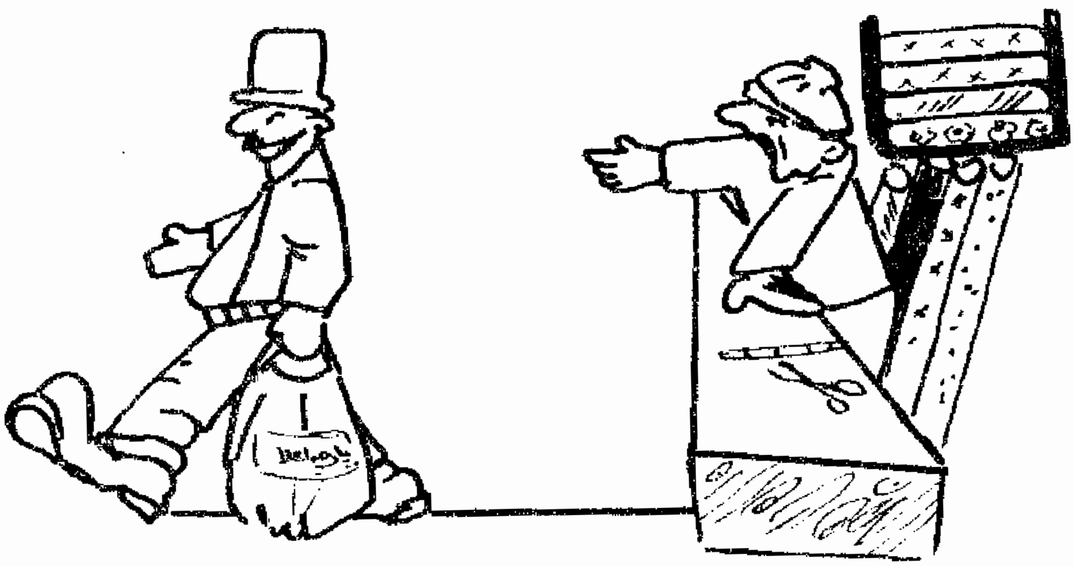


بعضی از اشخاص هستند که علاقهٔ عجیبی به جمع نمودن پول دارند؛ و البته این‌علاقه‌نیزاز آنجا سرچشمه می‌گیرد که پول را میتوان درهرآن به‌کالای مورد نظرتبدیل‌نمود؛ اما کالارا نمی‌توان به‌راحتی به پول تبدیل‌کرد. این اشخاص از داشتن پول زیاد لذت می‌برند، و درواقع پول‌را برای پول جمع می‌کنند.

بسیاری از اشخاص نیز از آن جهت پول را جمع می‌کنند که با آن کالاهای مورد نیاز خودرا بخرند.

سرمایه‌داران هم پول جمع میکنند، و کاملاواضح است که آنها پول را برای نگاه‌داشتن درجیب جمع نمی‌کنند، بلکه می‌خواهند با آن پول کارخانه‌جات خود را گسترش بدهند.

۴ـ پول وسیله‌ای است برای پرداخت:

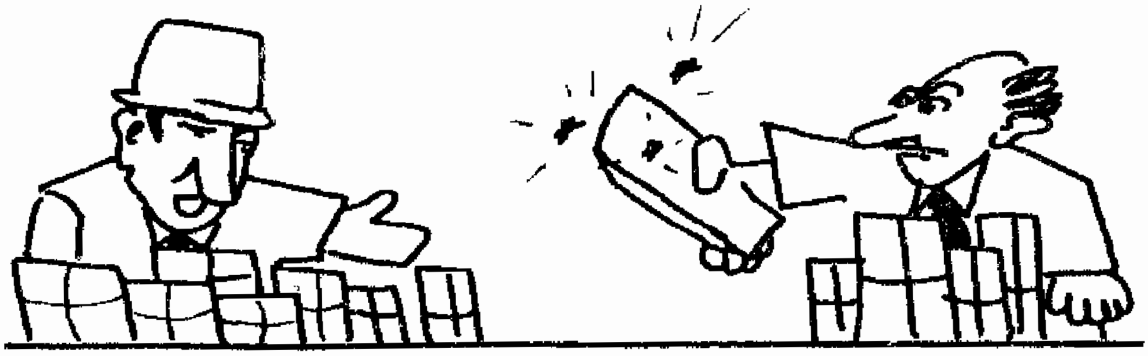


فروشنده همیشه کالایش‌را بطور نقدی نمی‌فروشد، بلکه گاه‌نیز کالایش‌را به‌خریدار نسیه می‌دهد. درچنین معامله‌هایی، فروشنده طلبکار وخریدار بدهکار می‌شود، وباید پس‌ازمدتی بدهی‌خودرا بپردازد.

زمانیکه خریدار کالا را از فروشنده می‌خرد، فروشنده کالای خودرا ازدست می‌دهد بدون‌اینکه پولی بدست او برسد؛ وبرعکس زمانیکه موعد پرداخت بدهی خریداربه‌سرمی‌رسد، خریدار به‌فروشنده پول می‌دهد بدون اینکه کالایی دریافت کند؛ زیرا او کالایش‌را قبلا دریافت کرده است.

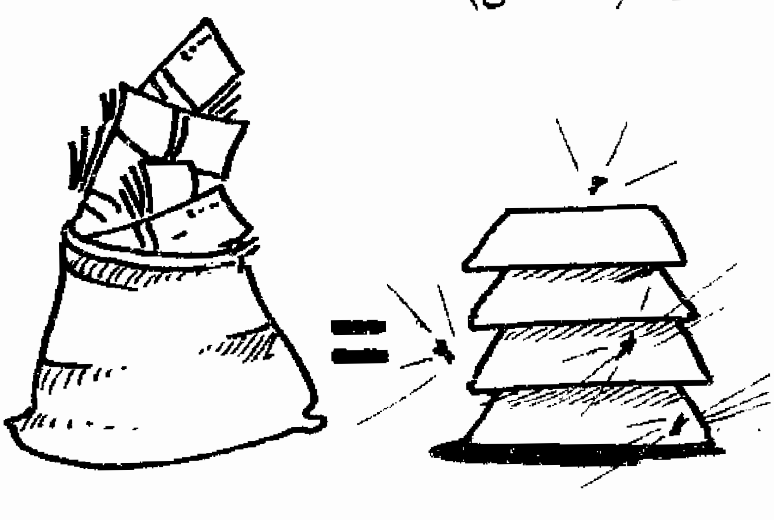
درپرداخت مالیات‌ها نیزازپول بعنوان وسیلهٔ پرداخت استفاده می‌کنند.

۵- پول جهانی:



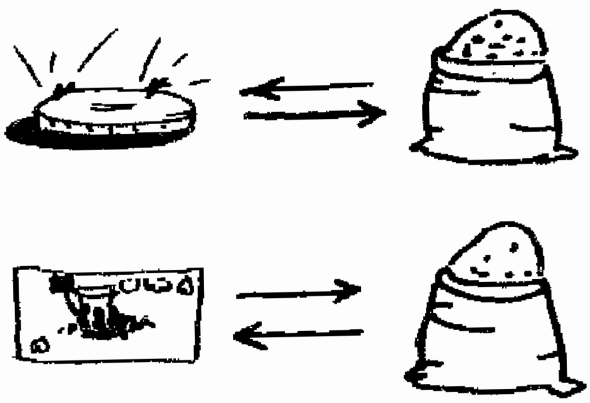
در معاملات بین کشورهای مختلف، طلا که پول جهانی است، بعنوان وسیله‌ای برای خرید و فروش قرارمیگیرد. مثلا هرگاه کشور الف به‌اندازهٔ یك میلیون تومان به‌کشور ب کالا بدهد، و کشور ب نیز به‌اندازهٔ یك‌میلیون وپانصد هزار تومان کالا به‌کشور الف صادر نماید، پانصد هزارتومان از کشور الف طلبکار می‌شود که کشور الف باید این پانصد هزار تومان را به صورت شمش‌های طلا به‌کشور ب بپردازد.

۶- پول کاغذی (اسکناس):



پول کاغذی نمایندهٔ طلاست. مقدار اسکناسی که منتشر میشود باید برابر با مقدار طلایی باشد که برای گردش کالاها لازم است.

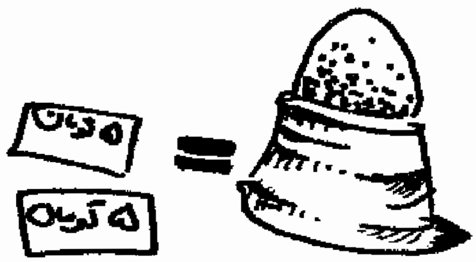
فرض کنیم در کشور برای گردش کالاها، صد هزار سکهٔ طلا لازم است، و دولت باید پانصد هزار تومان اسکناس چاپ کرده و به جریان بیاندازد. در اینجا هر اسکناس پنج‌تومانی معرف یك سکهٔ‌طلا است، یعنی هر اسکناس پنج تومانی به اندازهٔ یك سکهٔ طلا قدرت خرید دارد. مثلا اگر با یك سکهٔ طلا می‌توان یك کیلو برنج خرید، با یك اسکناس‌پنج‌تومانی‌هم می‌توان یك کیلو برنج خرید.



اما اگردولت به‌جای‌انتشار پانصدهزارتومان، یك میلیون‌تومان اسکناس منتشر کند، دراینجا هر اسکناس ده تومانی معرف یك سکهٔ طلا خواهد شد؛ یعنی هر اسکناس ده تومانی به اندازهٔ یك سکهٔ طلا قدرت‌خرید دارد. مثلا اگربا یك‌سکهٔ‌طلا بتوان یك کیلو برنج‌خرید، با ده تومان هم می‌توان یك کیلو برنج خرید کرد.

می‌بینیم که اگر دولت بیش از آن مقداری که طلا برای گردش کالاها لازم است، اسکناس منتشر کند، ارزش اسکناس پایین آمده و قیمت کالاها بیشتر می‌شود؛ بطوریکه اگر قبلا با پنج تومان می‌شد یك کیلو برنج خرید کرد، حال که مقدار اسکناس دوبرابر مقدار لازم

منتشرشده، با ده تومان می‌توان همان‌یک کیلوبرنج را خرید.

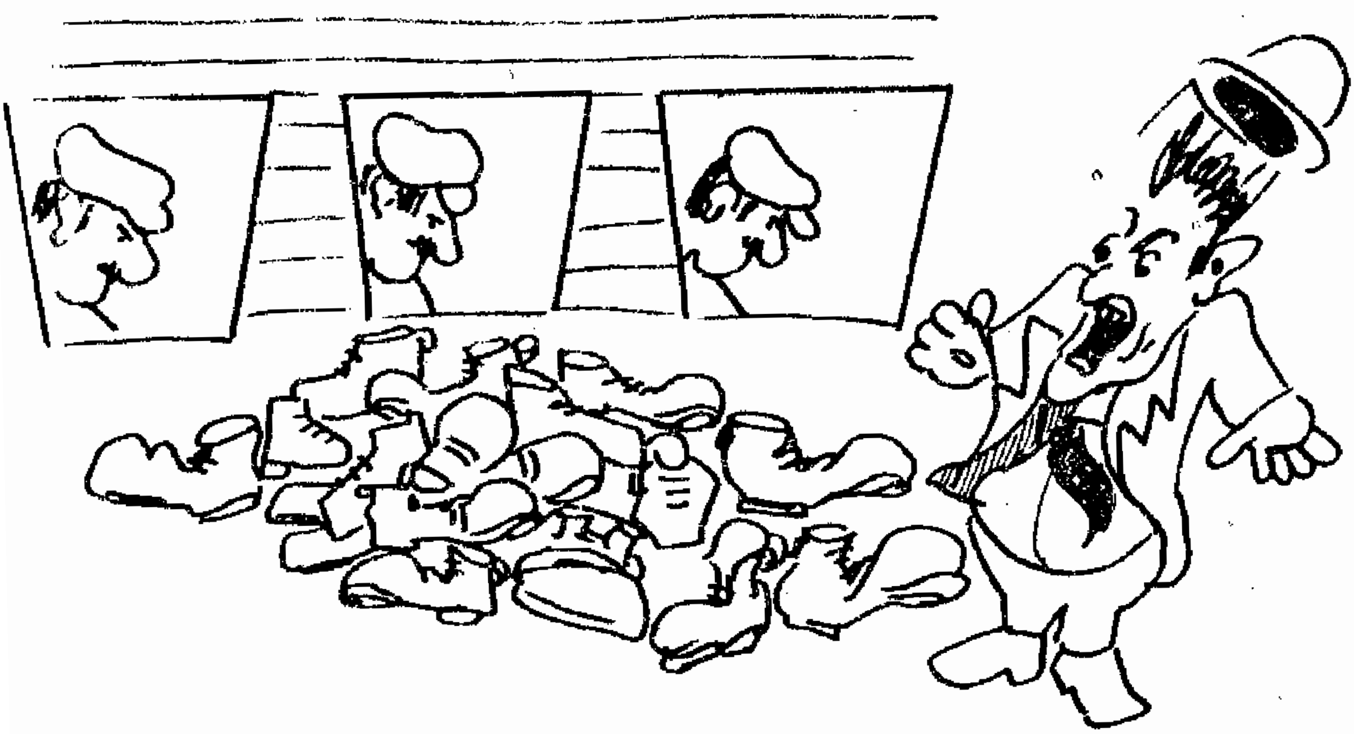


زیاد شدن اسکناس و پایین آمدن ارزش اسکناس ازطریق بالا رفتن قیمت کالاها را تورم می‌گویند.

تورم بیش‌ازهمه فشارر‌ابرکارگران‌وکارمندان‌جزء زیاد میکند. زیرا قیمت کالاها سرسام آور بالا می‌رود، در حالی‌که کارگران و کارمندان جزء همان حقوق سابق و یاکمی بیشتر از آن را دریافت می‌کنند:

قانون ارزش :

درجامعهٔ سرمایه‌داری، تولیدکنندگان هیچ برنامهٔ منظمی برای تولیدندارند. تولیدکننده وقتی‌مشاهده می‌کند کالایی دربازار مورد استقبال مردم قرارگرفته و بقیمت‌گرانی بفروش می‌رسد، ازهمان‌کالا به میزان بسیار زیادی‌تولید میکند؛ ولی وقتی برای فروش، کالایش را به بازار می‌برد، باکمال تعجب می‌بیندکه هیچ خریداری ندارد، و یا کالایش را به بهای‌کمی می‌خرند. علت چیست؟ علت این است‌که آن‌کالا زیاد و بیش از احتیاج مردم تولید شده است؛ و احتمالا هر تولیدکننده‌ای، مقداری از آن‌کالا تولید نموده است؛ در نتیجه عرضه (موجودی‌کالا) زیاد و تقاضا (مشتری برای آن‌کالا) کم شده و بهمین جهت قیمت پایین‌تر ازارزش می‌آید.



در اینجا تولید کنندگان دست از تولید این کالا برمی‌دارند و به تولید کالای دیگری می‌پردازند. در نتیجه آن کالای قبلی دوباره در بازار کم خواهد شد و مجدداً قیمتش بالاتر از ارزش خواهد رفت.

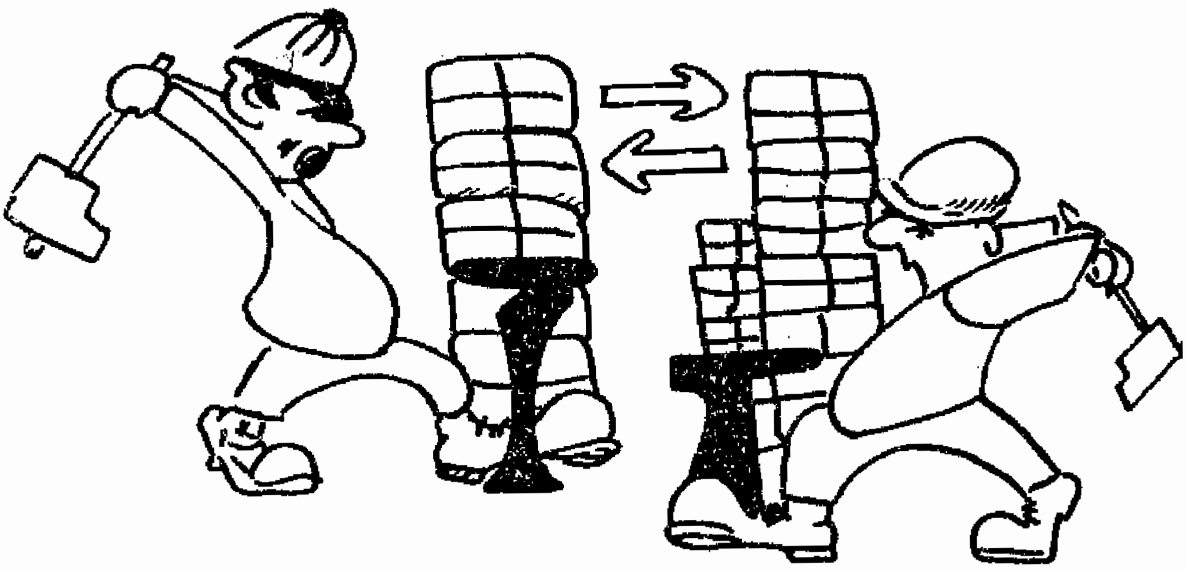
مثلاً فرض کنیم موجودی کفش در جامعه کم است و مشتری آن زیاد، و به همین دلیل هم قیمت آن بالاتر از ارزش واقعی‌اش می‌باشد؛ در اینجا تولید کنندگان دست به تولید مقدار زیادی کفش خواهند زد. در نتیجه مقدار کفش در جامعه زیاد شده در حالی که مشتری آن کمتر از تعداد کالا می‌شود، بنابراین قیمت کفش پایین‌تر از ارزشش می‌آید.

بدنبال پایین آمدن قیمت کفش بعضی از تولید کنندگان، دیگر دست از تولید کفش برمی‌دارند و به تولید کالای دیگری می‌پردازند؛ که این خود باز باعث می‌شود مقدار کفش در بازار کم گردد؛ و قیمت آن دوباره بالا رود.

ارزش (ارزش مبادله) هر کالا از روی مقدار کار لازمی که برای تولید آن کالا صرف می‌شود، تعیین می‌گردد. ولی قیمت هر کالا می-

تواند کمی بالاتر و یا پایین‌تر از ارزش همان کالا باشد.

زمانیکه هرج و مرج بر تولید حاکم است، قانون ارزش، تولید را تنظیم می‌کند. قانون ارزش، قانون اقتصادی تولید کالاست. طبق این قانون چند کالا وقتی می‌توانند با یکدیگر مبادله شوند که برای تولید همهٔ آنها یك مقدار کار لازم باشد؛ یعنی طبق قانون ارزش، اساس تولید و مبادلات کالاها، مقدار کار لازمی است که برای تولید آنها صرف می‌شود. همینطور قیمت هر کالا نیز طبق این قانون، فقط می‌تواند کمی پایین‌تر و یا بالاتر از ارزش همان کالا باشد.



فصل دوم

سرمایه و ارزش اضافی

انباشت ابتدایی سرمایه:

برای پیدایش نظـام سرمـایه‌داری،دوشرط اساسی لازم است:

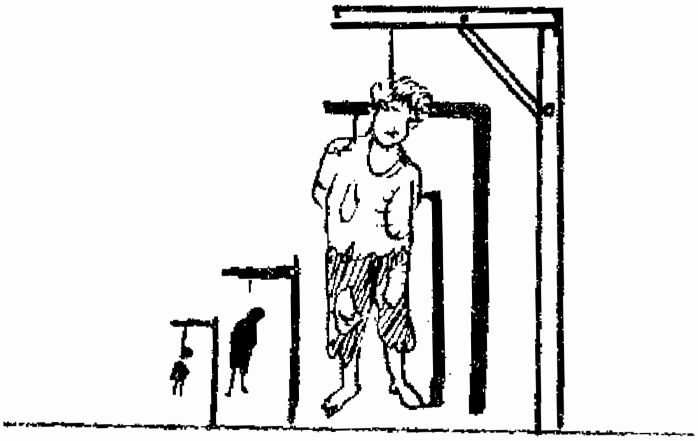
۱ـ بوجود آمدن انبوهی‌ازمردم که بظاهر آزادند، ولی دارای هیچگونه وسایل تولید نیستند، این افراد برای سیرکردن شکم خود و خانواده‌شان مجبورند نیروی کار خودرا بفروشند.

۲ـ جمع‌شدن‌وسایل‌تولید و مقدار زیادی پول در دست بعضی افراد.

وقتی صنعت پارچه بافی رونق‌گرفت و تقاضای پشم زیاد شد، در انگلستان اولین کشوری که وارد سرمایه‌داری‌گردید، دهقانان را با وضع بسیارناگواری از زمین‌ها وخانه‌هایشان بیرون راندند. مالك‌ها،

زمین‌های دهقانان را به‌چراگاههایی برای گوسفندان تبدیل کردند و بدین ترتیب به‌پرورش گوسفند پرداختند تا از پشم گوسفندان، استفادهٔ زیادی ببرند. آنها نه‌تنها زمینهای دهقانان را گرفتند، بلکه زمین‌های کلیساها و زمینهای دولتی‌را هم صاحب شدند.

گروه‌بسیار زیادی‌از مردم که ازخانه‌ها و زمینهایشان رانده شده بودند، بصورت دوره‌گردان خانه بدوش، وگدایان‌و دزدان درآمدند. به‌همین جهت دراواخر قرن ۱۵، دولت قوانینی وضع کرد که طبق آن قوانین هر ولگردی راکه برای بار اول می‌گرفتند، آنقدر با شلاق می‌زدند که خون از بدنش جاری شود. هر ولگردی را برای بار دوم می‌گرفتند، نصف گوشش‌رامی‌بریدند؛ ولی هرگاه ولگردی را برای بار سوم دستگیرمی‌کردند، اورا اعدام‌می‌نمودند؛ وطبق همین‌قوانین بی‌رحمانه، در اوایل قرن۱۶ تعداد ۷۲۰۰۰ (هفتاد و دوهزار) ولگرد را اعدام‌کردند.



باتوجه به‌قوانین ظالمانه، برای‌توده‌های‌زیادی از مردم که هیچ وسیلهٔتولید ووسیلهٔ امرار معاشی نداشتند، راهی نماند جزاینکه برای سیرکردن شکم خود نیروی بازوی خودرا بفروشند؛ و بدین ترتیب ارتش بزرگی ازکارگران روزمزد بوجودآمد که در خدمت سرمایه‌داران قرارگرفت.

این یکی از شرایط پیدایش‌سرمایه‌داری بود؛ اما برای پیدایش

سرمایه‌داری شرط دیگری نیز لازم‌بود و آن‌اینکه وسایل تولید ومقدار زیادی پول در دست عدهٔ بسیار کمی جمع شود.

باکشف آمریکا، عده‌ای‌سودطلب به‌آنجا رفتند وباغارت منابع وقتل عام مردم آنجا، ثروتهای‌عظیمی به‌چنگ آوردند. آنها با استخراج معادن طلا و نقره و غیره برثروت خود می‌افزودند.



تجارت با کشورهایی که عقب‌افتاده و مستعمره بودند نیز یکی ازبهترین راههای جمع کردن ثروت‌بود. زیرا درکشورهای مستعمره و عقب‌افتاده قیمت بسیاری از محصولات ارزان بود؛ بعنوان مثال در انگلستان فلفل ۸ برابر و ابریشم خام ۱۰ برابر گرانتر از هندوستان فروخته می‌شد.

وبدین طریق شرکتهایی که با پشتیبانی دولت، تجارت کالاهای کشورهای مستعمره و عقب‌افتاده را به‌انحصار خود درآورده بودند، سودهای فراوانی به‌جیب می‌زدند.

تبدیل پول به سرمایه:

قبل ازاینکه پول درجامعه نقش مهمی پیدا کند، مبادله به شکل

کالا ــ کالا (یعنی به شکل کالادربرابرکالا) صورت می‌گرفت. این‌مبادله به‌این شکل بود: شخصی که گندم داشت و خودش هم نیازمند زغال بود، مقداری گندم به آن شخصی که دارای زغال بوده و خود به گندم احتیاج داشت می‌داد و مقداری زغال می‌گرفت.



پس‌از اینکه مبادلات تکامل یافته‌تر شدند، دیگر لازم نبود آن شخصی که مثلا دارای گندم بوده و خود به زغال احتیاج داشت، بــه دنبال کسی بگردد که هم دارای زغال بوده‌وهم به‌گندم نیازداشته‌باشد. دراینجا شخصی که دارای کالا بود، کالایش‌را می‌فروخت وبا پول‌آن، کالایی‌راکه احتیاج داشت می‌خرید.

به‌این‌نوع مبادله، کالا در برابر پول و پول در برابر کالا می‌ــ گویند که پیش از سرمایه‌داری وجود داشته است. کالا در برابرپول وپول در برابر کالا را می‌توان با فرمول زیرهم نمایش داد:

کالا ــ پول ــ کالا

در اینجا لازم است توضیح داده شود که‌کالای اولی باکالای آخری‌ازلحاظ ارزش (ارزش‌مبادله) فرقی نمی‌کنند، زیرا برای‌تولید

هردوکالا باید یك اندازه کار صرف شده باشد تا صاحبان آنها حاضر به انجام مبادله شوند.

به‌عنوان مثال فرض‌کنیم شخصی دارای ۱۰۰متر پارچه است و احتیاج به‌گندم دارد. بنابراین ۱۰۰متر پارچه‌اش‌را مثلا به ۵۰۰تومان فروخته و با همان ۵۰۰تومان، ۲۰۰کیلو گندم می‌خرد.

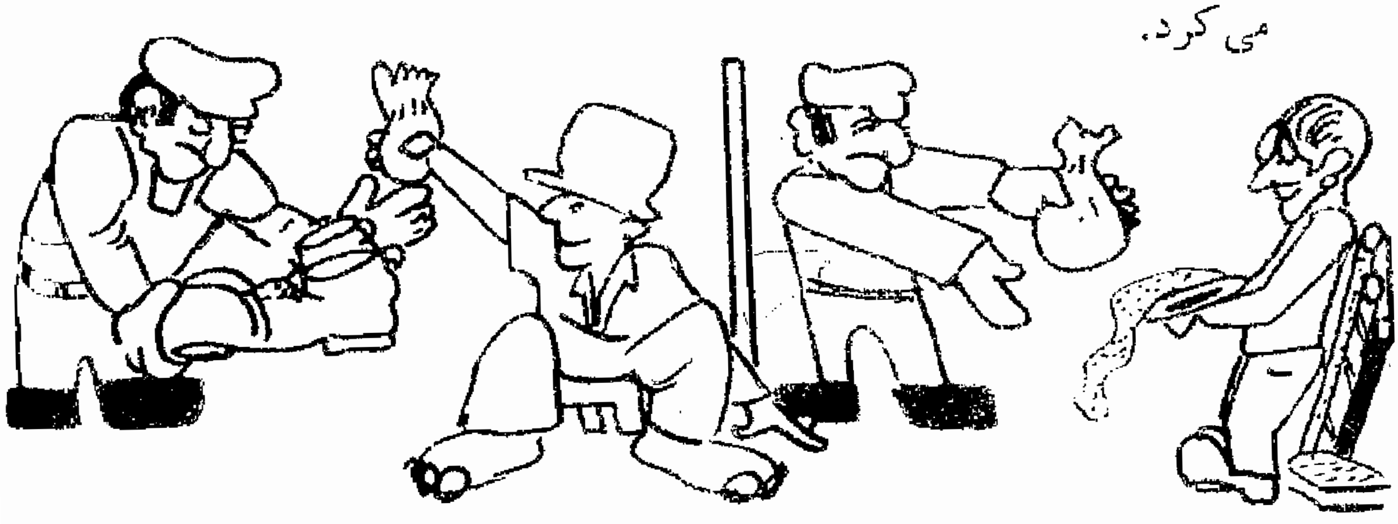
۱۰۰متر پارچه = ۵۰۰تومان

۲۰۰کیلو گندم = ۵۰۰تومان

۱۰۰ متر پارچه = ۲۰۰کیلو گندم

چون همانطور که گفتیم ۱۰۰متر پارچه با ۲۰۰کیلو گندم مبادله شده است، در واقع مقدار کار لازم برای تولید هر دو کالا (۱۰۰متر پارچه و ۲۰۰کیلو گندم)، یکی است و بهمین جهت آن‌دو کالا از نظر ارزش (ارزش مبادله) برابر ند. ولی کاملا مشخص است که از لحاظ ارزش مصرف مختلف هستند؛ زیرا یکی از کالاها گندم و دیگری پارچه می‌باشد.

زمانیکه گردش کالاها به‌شکل کالا ــ پول ــ کالا (کالا در برابر پول و پول دربرابر کالا)، انجام‌می‌شد، شخصی که دارای کالا بود ابتدا کالایش را به‌پول نزدیك می‌ساخت، سپس دوباره پول را به‌کالا تبدیل می‌کرد.



اما این‌نوع گردش، درسرمایه‌داری به پول ـ کالاـ پول، (یعنی پول‌در‌برابر کالا، و کالادربرابرپول) تبدیل می‌شود. در اینجا سرمایه‌دار با پول کالا تولید کرده، سپس کالارا فروخته ودوباره آنرا به‌پول تبدیل می‌نماید. آنچه دراینجا مهم می‌باشد این است که ببینیم پول اولی با پول آخری چه فرقی می کند. خوب، کاملا روشن است که پول آخری از پول اولی بزرگتر (بیشتر) است؛ زیرا هدف نهایی سرمایه‌دار بدست‌آوردن سود فراوان است، واگرپول‌آخری با پول اولی برابر شود، هیچ فایده‌ای برای اونخواهد داشت که پولش‌را به کار بیاندازد. بنابراین در فرمول زیر، پول آخری برابراست با پول اولی باضافهٔ مقداری پول اضافی.

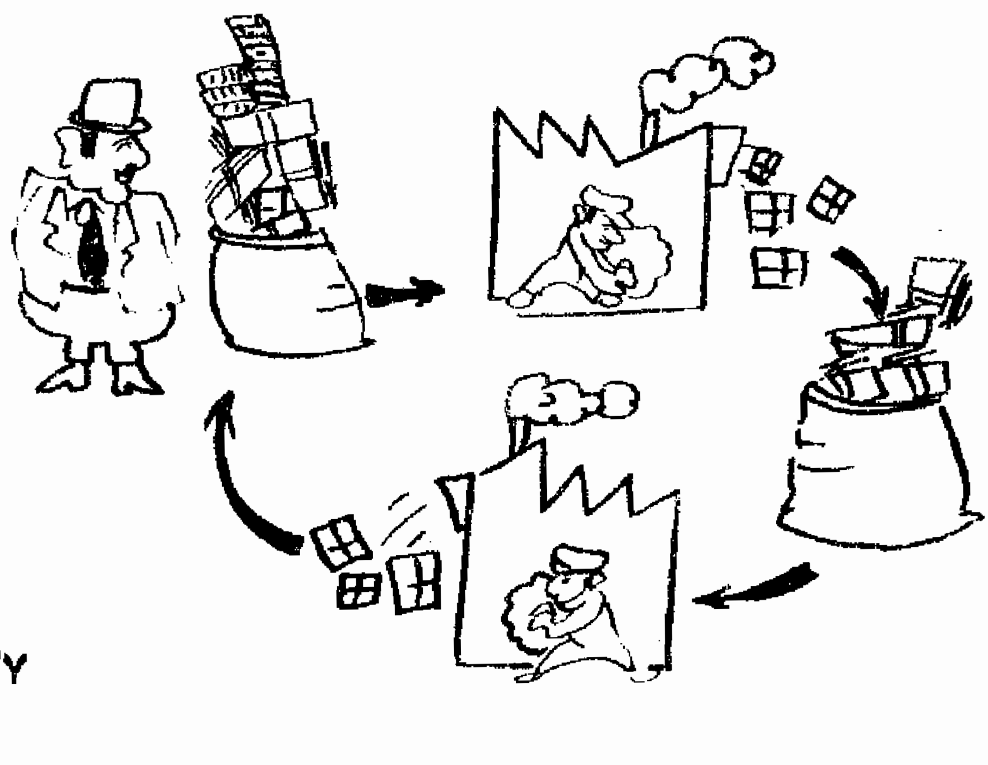
پول‌آخری = پول اولی + مقداری پول اضافی

این پول اضافی، ارزش اضافی نام دارد.

پول آخری = پول اولی + ارزش اضافی

حال‌با توجه به‌مطالب ذکرشدهٔ بالا می‌توانیم سرمایه‌را تعریف کنیم:

سرمایه، آن‌پولی‌است که ارزش‌اضافی به‌همراه بیاورد.



ولی‌این ارزش اضافی‌چگونه‌بوجود می آید؟پول که خودبخود ارزش اضافی به‌همراه نمی‌آورد.

سرمایه‌دار برای تبدیل پول به کالا به بازار می‌رود؛ مواد خام و مواد سوختی وغیره خریده و آنها را به‌کارخانه می‌برد. حال باید اینها به‌کالایی تبدیل شوندکه بتواند آن‌کالاهارا بفروشد. اماچگونه این مواد خام به کالا تبدیل می‌شوند؟ سرمایه‌دارباید یك‌کالای دیگر هم بخردکه این مواد خام را بوسیلهٔ کارخانه به‌کالای مورد نظر او تبدیل‌کند. آن‌کالا چیست؟ آن‌کالایی‌که سرمایه‌دار باید آنرا بخرد تابرایش کالاتولیدکند،نیروی‌کارکارگران‌است. نیروی‌کارکارگران است‌که ارزش اضافی بوجود می‌آورد.

نیروی کار یك کالا می‌باشد:

نیروی‌کار یك‌کالامی‌باشد، وصاحب این‌کالا کسی است‌که هیچ وسیله‌ای نداردکه با آن امرار معاش‌کند، وبه‌همین‌جهت مجبوراست برای امرار معاش نیروی‌کار خود را به سرمایه‌دار بفروشد.

نیروی‌کار هم مانند تمام کالاهای دیگر دارای ارزش مصرف و ارزش (ارزش مبادله) می‌باشد.

ارزش مصرف هرکالا در مفید بودن آن است:

مثلاً ارزش مصرف گندم این است‌که از آن نان تهیه‌کرده و مصرف می‌کنند. ارزش‌مصرف هیچ‌کالای دیگری‌مانند ارزش مصرف گندم نیست.

ارزش مصرف کفش‌این است‌که آنرا بپوشند. تا به حال‌کسی ندیده‌که‌ازکفش نان پخته ومصرف نمایند، و یاگندم را به‌جای‌کفش به پا کنند.

ارزش مصرف آهن این است که از آن بیل، کلنگ، و داس آهنی و غیره درست کنند.

بنابراین هرکالایی ارزش مصرف خاص خودش را دارد؛ یعنی به‌یك طریقی مفیدواقع می‌گردد. در نتیجه نیروی‌کار هم باید ارزش مصرف خاص خودش راداشته باشد. ارزش مصرف نیروی‌کار، همان ارزش اضافی‌ایست که بوجود می‌آورد. یعنی ایجاد ارزش اضافی، مفید بودن نیروی کار می‌باشد. و هیچ‌کالای دیگری این خاصیت را ندارد که ارزش اضافی بوجود بیاورد.

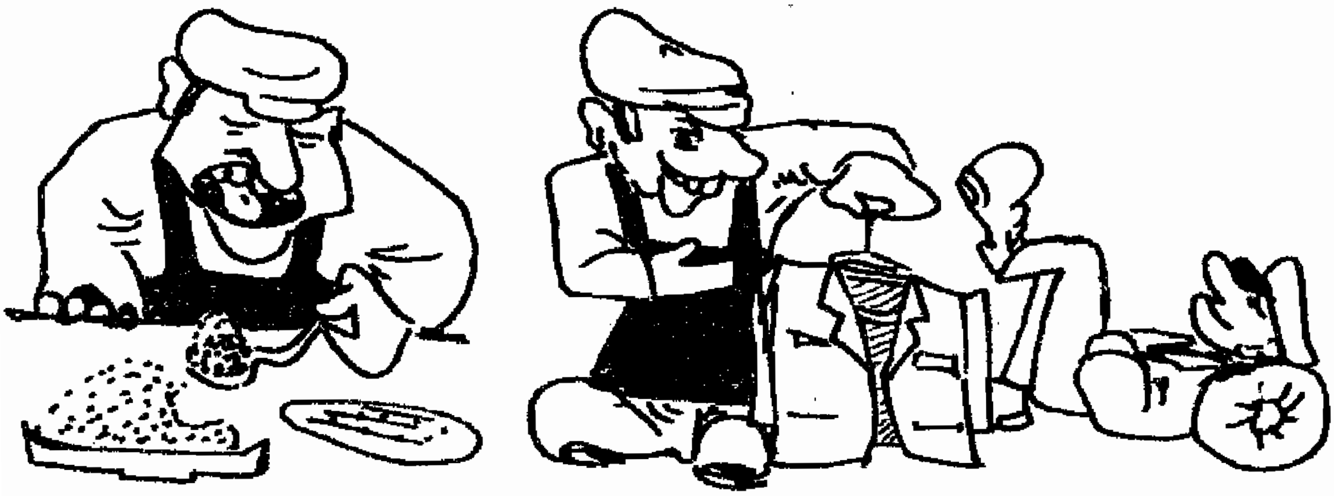
ارزش (ارزش مبادله) نیروی کار چیست؟

ارزش (ارزش مبادله) هرکالا از روی کار اجتماعاً لازمی که باید برای تولید آن صرف شود، تعیین می‌گردد. ارزش نیروی کار هم به همین شکل است.

مثلاً اگربرای تولید یك‌جفت‌کفش مجموعاً ۵ ساعت‌کار لازم باشد؛ ارزش (ارزش مبادله) این یك جفت‌کفش برابر ۵ ساعت کار اجتماعاً لازم می‌باشد.

نیروی‌کار هم مانندکالاهای دیگر باید تولید شود. اما چگونه؟ برای هرکالا، مقداری‌کار لازم بایدصرف شود. ولی تولید نیروی‌کار به‌این‌شکل صورت می‌پذیرد: برای‌تولیدنیروی‌کار باید خورد، پوشید و استراحت کرد.

هرکارگر ازآنجاکه باید برای روز بعد نیروی‌کار (درخودش) بوجود بیاورد، می‌خورد، می‌آشامد، می‌پوشد و استراحت می‌کند. علاوه براینهاکارگر باید خانواده‌اش‌را نیزخرج بدهد. همینطور بعضی از کارگران باید آموزش ببینند تا بتوانند با ابزار تولید پیچیده کار کنند، و این نیز خــرجهایی دارد. بطور کلی ارزش (ارزش مبادله) نیروی‌کار برابر است با مخارجی که‌کارگر باید برای تولید نیروی‌کار



صرف کند. این مخارج همانطور که گفته شد عبارتند از: خـوردن، آشامیدن، پوشیدن، و استراحت کردن به اضافه خرج خانواده.

واضح است که اگر کارگر نخورد، نیاشامد و استراحت نکند، نمی‌تواند نیروی کار بوجود بیاورد تا آنرا بفروشد.

بنابراین کارگر نیروی کارخود رابه‌سرمایه‌دارمی‌فروشد ومقداری پول بعنوان مزد (که قیمت نیروی کار می‌باشد) دریافت می‌نماید،

کارگر بااین پول نان و غذا برای خود و خانواده‌اش تهیه می‌کند، لباس می‌خرد، استراحت می‌کند، و بدین ترتیب نیروی کاری راکه از دست داده دوباره در خود بوجود می‌آورد.

روزبعد بازنیروی کارش رافروخته ومزد دریافت می‌کند. مجدداً با آن مزد می‌خورد، می‌آشامد و استراحت می‌کند وبجای نیروی کار از دست رفته (فروخته‌شده) نیروی کارجدیدی‌را بوجود می‌آورد.

کار لازم وکار اضافی: کار لازم کاری است که کارگران برای خود انجام داده و بابت آن مزد می‌گیرند؛ ولی کار اضافی کاری است که کارگران بدون دریافت هیچ پولی برای سرمایه‌دار انجام می‌دهند.



تولید ارزش اضافی:

سرمایه‌دار از یکطرف مواد خام‌می‌خرد، مواد سوختنی‌می‌خرد وآنرا به‌کارخانه‌می‌برد؛ واز طرف دیگر نیروی‌کارکارگران را خریده تا ازآن مواد خام،کالا تولیدکنند. وقتی سرمایه‌دار نیروی‌کار را می‌خرد ، نیروی کار متعلق به‌او می‌شود. و همانطورکه نیروی کار متعلق به او می‌شود، کالایی را هم که کارگران می‌سازند متعلق به اوخواهد شد. سرمایه‌دار به کارگران می‌گوید چه کالایی را تولید کنند، چقدر تولیدکنند؛ و هدف نهایی‌اش‌هم بدست آوردن ارزش اضافی است.

اما این ارزش اضافی چگونه بدست می‌آید؟

فرض کنیم ، سرمایه‌داری برای تولید کفش ۵۰۰ هزار تومان سرمایه‌گذاری می‌کند وازاین ۵۰۰هزار تومان ۲۰ هزارتومان مخارج کارخانه و ۳۸۰ هزار تومان صرف خرید موادخام‌گردد؛ و ۱۰۰هزار تومان هم بابت ارزش شش ماه کار کارگران داده شود.

۵۰۰هزارتومان	= ۱۰۰هزارتومان	+ ۳۸۰هزار تومان	+ ۲۰ هزار تومان
↓	↓	↓	↓
پولی که سرمایه‌دار سرمایه‌گذاری کرده	ارزش شش ماه کار کارگران	مواد خام	مخارج کارخانه

وباز فرض کنیم قیمت هرجفت کفش برابربا ۱۰۰تومان باشد و کارگران دراین شش‌ماه ۵۰۰۰جفت کفش تولید نمایند؛ خوب، حال اگر سرمایه‌دار ۵۰۰۰ جفت کفش را بفروشد، بازهمان ۵۰۰هزارتومان خودش بدستش می‌آید. در این جا پول تبدیل به‌سرمایه نشده است؛ چراکه ارزش اضافی بهمراه خود نیاورده است. در نتیجه سرمایه‌دار برای بدست آوردن ارزش اضافی مجبور است کارگران را بیشتر از پولی که‌به آنها می‌دهد به کاربکشد. بهمین جهت‌به کارگران پولی‌برابر کار شش‌ماه آنها می‌دهد، ولی به‌جای شش ماه، یکسال کار می‌کشد. بنابراین وقتی کارگران دوبرابر کار کنند ، مخارج کارخانه و موادخام نیزباید دوبرابرشود. یعنی‌وقتی با شش‌ماه کار کارگران ۲۰ هزارتومان مخارج کارخانه و ۳۸۰ هزارتومان موادخام مصرف شود، برای‌یکسال کارکارگران که تولید ۲برابر می‌شود ، مخارج کارخانه ۴۰ = ۲ × ۲۰ هزارتومان و مواد خام ۲ × ۳۸۰ = ۷۶۰ هزارتومان می‌شود.

۹۰۰هزارتومان	= ۱۰۰هزارتومان	+ ۷۶۰هزارتومان	+ ۴۰ هزار تومان
↓	↓	↓	↓
سرمایه‌ای که سرمایه‌دار در جریان تولید	مزد شش ماه کارگران	موادخام	مخارج کارخانه

کارگران که با شش‌ماه کار، ۳۸۰هزارتومان‌مواد خام و ۲۰هزار تومان‌مخارج کارخانه، ۵۰۰۰جفت کفش‌تولیدمی کنند، بایکسال کار، ۷۶۰ تومان‌مواد خام و ۴۰ هزارتومان مخارج کارخانه ، ۱۰۰۰۰هزار جفت

کفش تولید خواهند کرد.

سرمایه‌دار با فروش ۱۰۰۰۰ جفت کفش، ۱۰۰۰۰۰۰ تومان بدست می‌آورد.

تومان ۱۰۰۰۰۰۰ = تومان ۱۰۰ × ۱۰۰۰۰ جفت کفش

ولی می‌دانیم سرمایه‌دار ۹۰۰ هزار تومان پول به‌کار انداخته بود. پس این ۱۰۰ هزار تومان اضافی از کجا بدست آمد؟

۱۰۰۰۰۰۰ — ۹۰۰۰۰۰ = ۱۰۰۰۰۰

↓

(پولی که سرمایه‌دار بکار انداخت)

۱۰۰ هزار تومان اضافی، ارزش اضافی است که از شش ماه کار اضافه‌ای که کارگران بدون دریافت مبلغی برای سرمایه‌دار انجام داده‌اند بدست آمده است. و در اینجا پول به‌سرمایه تبدیل می‌شود، زیرا ارزش اضافی با خود به همراه آورده است. ارزش اضافی که از کار اضافی کارگران بوجود می‌آید، منبع بزرگ ثروت سرمایه‌دار است و سرمایه‌داران را روز به روز داراتر می‌کند.

حال با توجه به مطالب بالا، فکر کنم بتوانیم معمای زیر را حل کنیم:

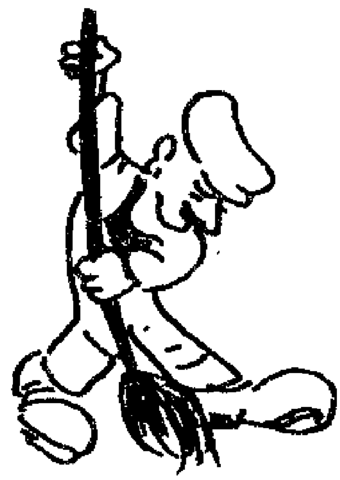
چرا کارگران که در کارخانه کار می‌کنند،

در خانه کار می‌کنند،

اتاق خود را رنگ می‌زنند،



استراحت ندارند،



به‌گردش نمی‌روند،

غذاهای ارزان و آنهم به مقدار کم می‌خورند،



لباسهای ارزان قیمت می‌پوشند،
به بچه‌هایشان پول جیبی نمی‌دهند ، و یا کم می‌دهند ،



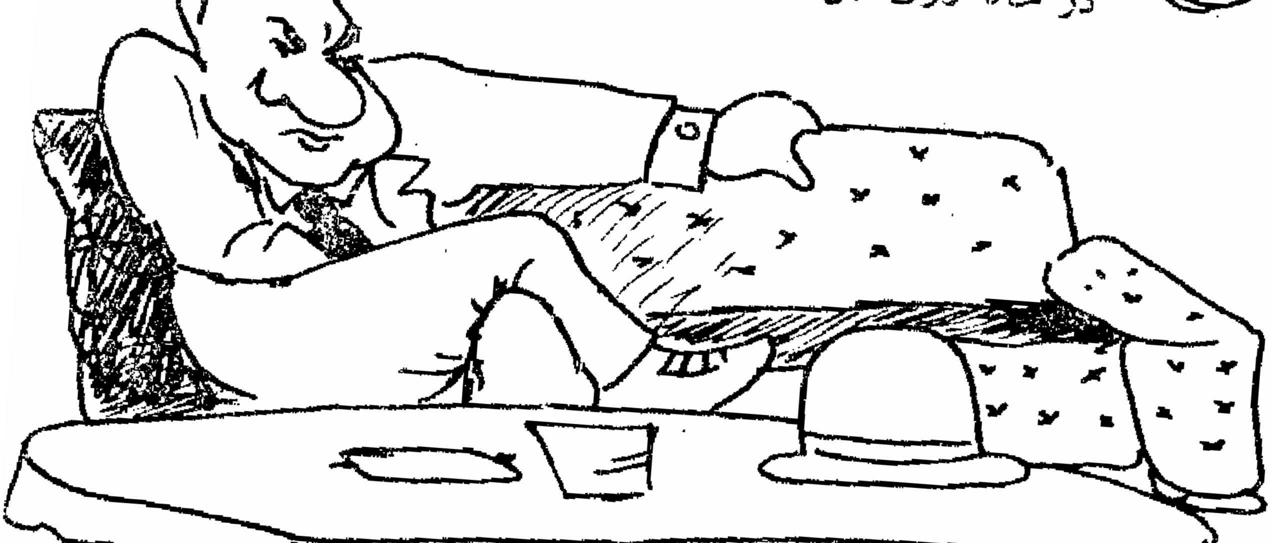
باز هم همیشه جیبشان خالی ست و سر خرجی باز نهایشان چانه‌میزنند؟



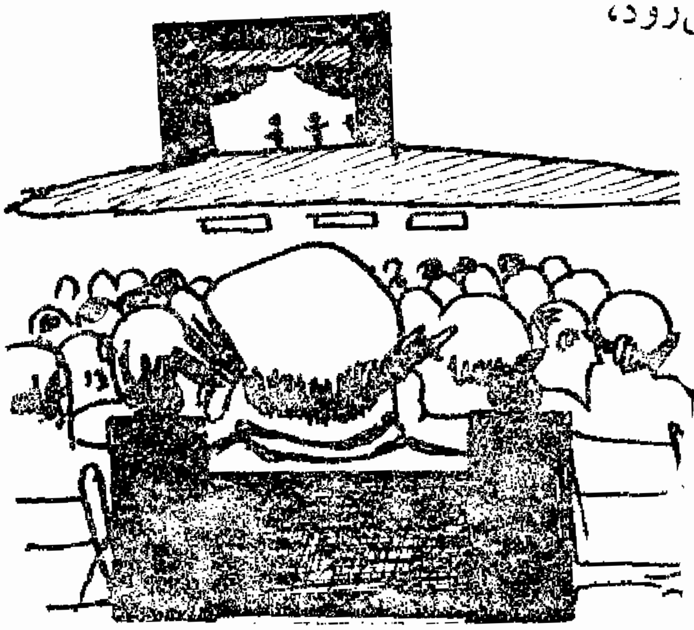
ولی:
سرمایه‌دار که در کارخانه دستش را توی جیبش کرده و به
کارگران دستور می‌دهد،



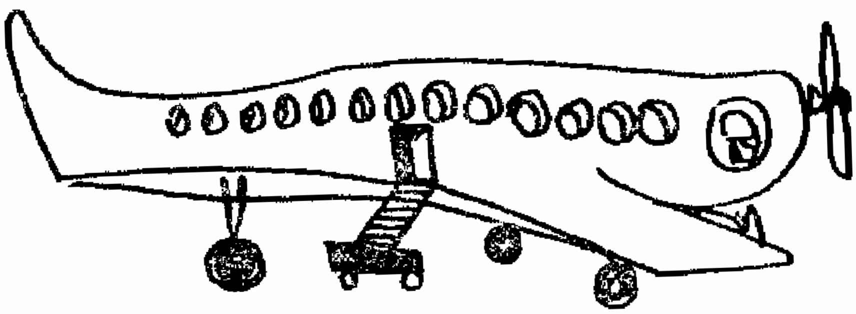
در خانه روی مبل به استراحت می‌پردازد،



به‌تاتر، تالارهای موسیقی، شکارگاههای خصوصی وسایر تفریح-
گاهها می‌رود،



سالی چند باربرای گردش به‌اروپاسفر می کند،





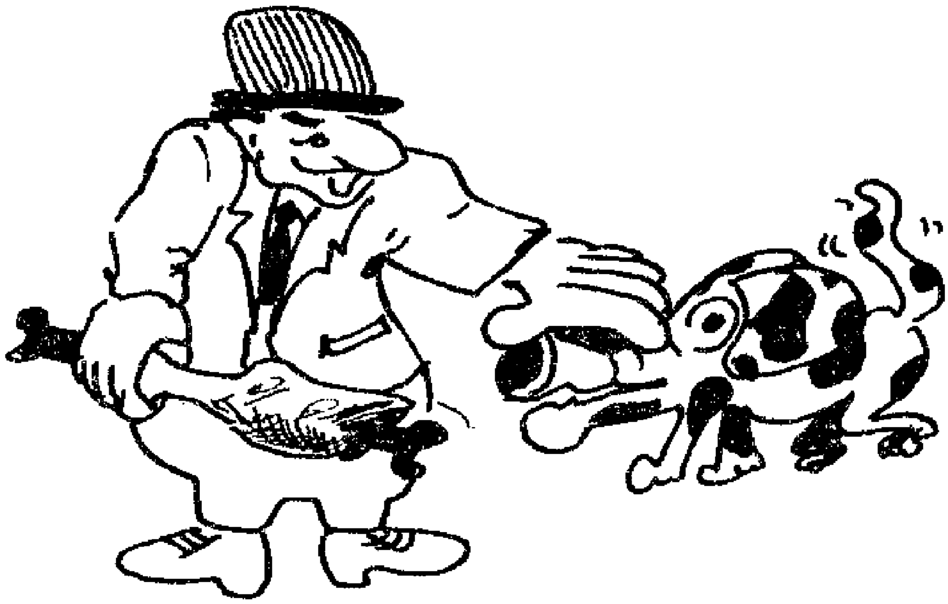
بهترین غذاها را می‌خورد.



بهترین مشروبات را می‌نوشد،
بهترین لباسها را می‌پوشد،
روزی چند هزار تومان به‌هر کدام از بچه‌هایش پول تو جیبی می‌دهد،



و حتی روزی صدها تومان هم خرج سگش می کند،



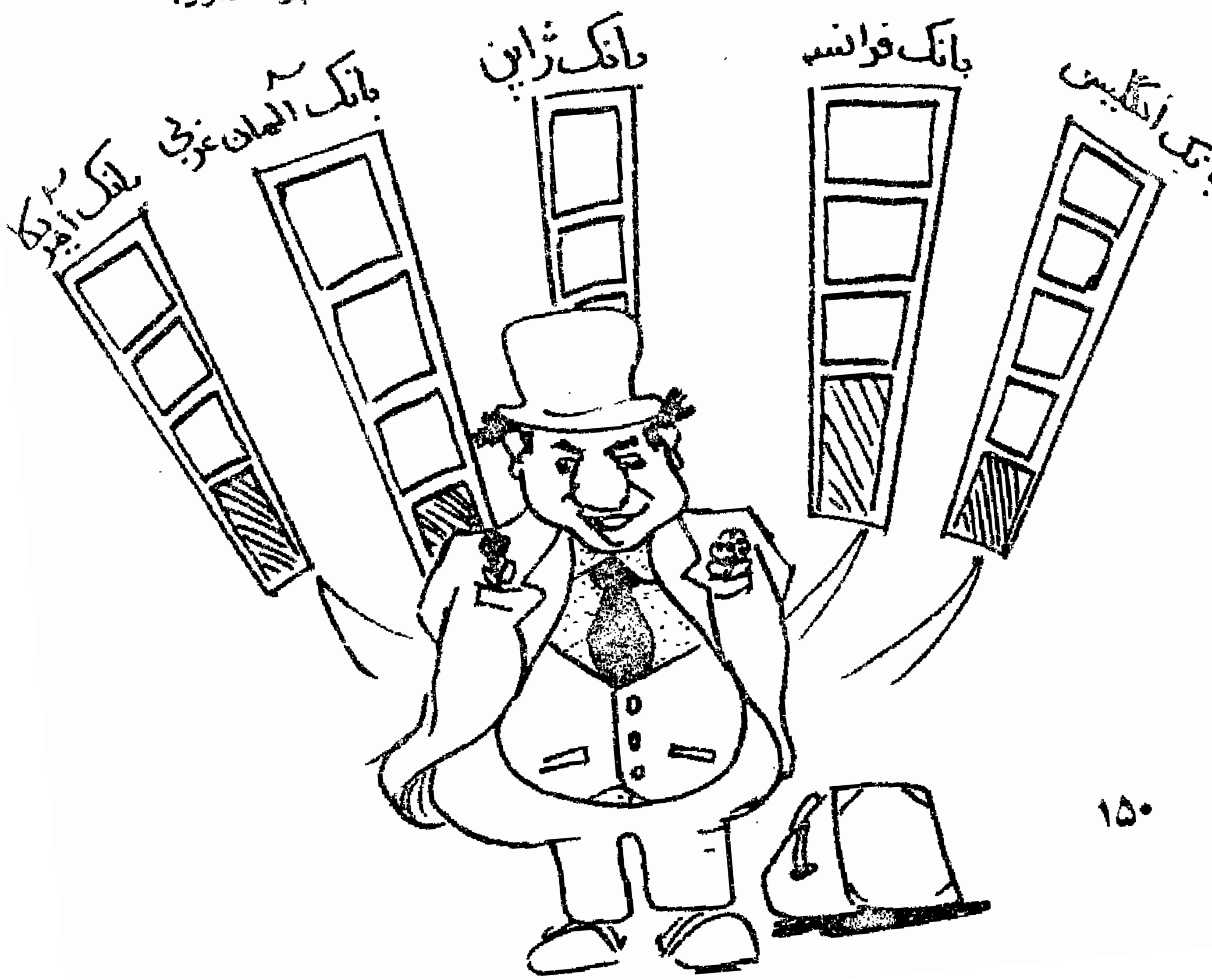
برای آرایش زنش هم هزارها تومان می‌پردازد،



باز کیفش، پر از پول است،



و در بانکهای داخلی و خارجی نیز میلیونها تومان پول دارد؟



بله، جواب این معما، همانطور که خودتان هم می‌دانید این است: ارزش اضافی که از کار اضافی کارگران بوجود می آید، ثروت فراوانی برای سرمایه‌دار به بار می آورد، ولی کارگران که از طریق سرمایه‌دار استثمار می‌شوند، به‌سختی می‌توانند شکم خود و خانواده‌شان را سیر کنند.

سرمایهٔ ثابت و سرمایهٔ متغییر:

آن قسمت از سرمایهٔ سرمایه‌دار را که صرف تهیه ماشینهای تولید، ساختمانهای کارخانه، کارخانه‌ها، مواد خام و مواد سوختی می گردد، سرمایهٔ ثابت می‌نامند؛ و قسمت دیگر سرمایه را که صرف خرید نیروی کار (مزد کارگران) می‌شود، سرمایهٔ متغییر می گویند.

نرخ ارزش اضافی:

نرخ ارزش اضافی و یا نرخ استثمار، نشان میدهد که درجهٔ استثمار تا چه‌حد می‌باشد. وقتی ما نرخ ارزش اضافی (نرخ استثمار) را بدست‌بیاوریم، پی خواهیم‌برد که کارگران چه‌مقدار از کار روزانه را برای خود کار کرده‌اند، و چه مقدار برای سرمایه‌دار.

نرخ ارزش اضافی (نرخ استثمار) از تقسیم ارزش اضافی بر سرمایهٔ متغیر بدست می آید.

$$\text{نرخ استثمار} = \text{نرخ ارزش اضافی} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{کل سرمایه}} \times ۱۰۰$$

اما چون ارزش اضافی ازکار اضافی کارگران بدست می آید و سرمایهٔ متغییر هم که مزد کارگران است در مقابل کار لازم به کارگران داده می‌شود ، نـرخ ارزش اضافی را می‌توان از تقسیم کار اضافـی بر کار لازم نیز بدست آورد.

$$\text{نرخ ارزش اضافی} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر}} \times \%۱۰۰ = \frac{\text{زمان کار اضافی}}{\text{زمان کار لازم}} \times \%۱۰۰$$

مسئله :

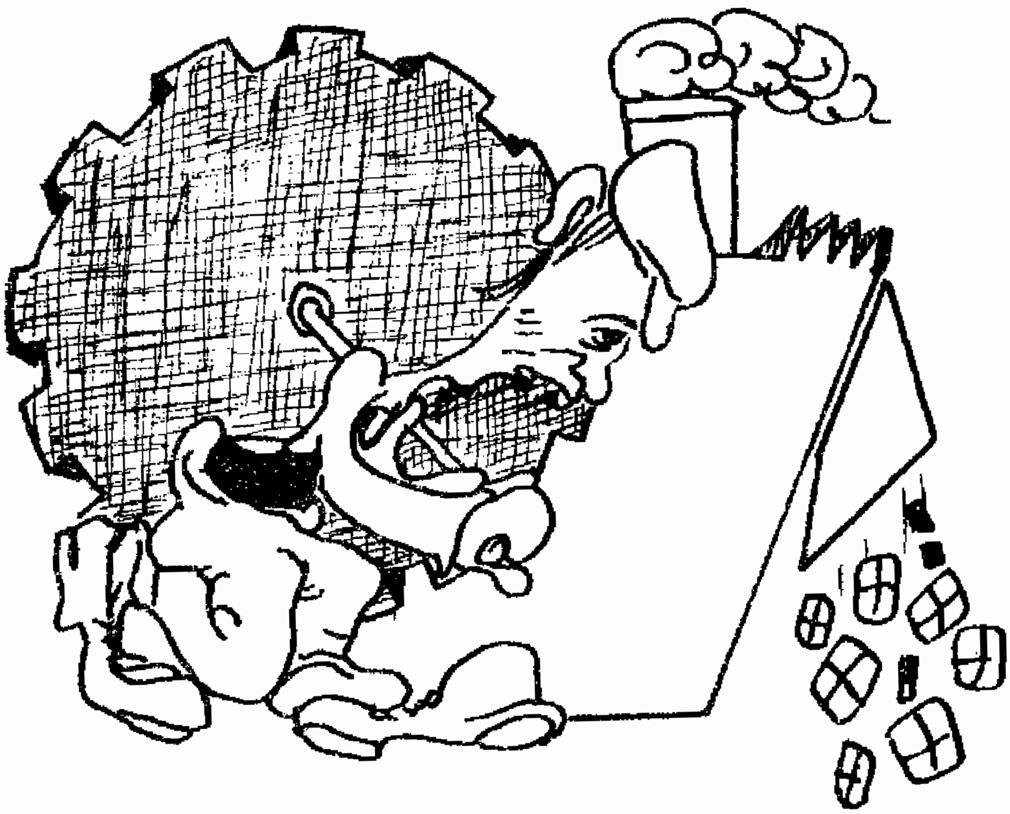
فرض کنیم کارگری در روز ۸ساعت کار می کند، و روزانه ۴۰ تومان مزد می‌گیرد؛ این کارگر اگر در هر روز ۴۰ تومان هم ارزش اضافی بوجود بیاورد، نرخ ارزش اضافی چقدر خواهد شد؟

$$\text{نرخ ارزش اضافی} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر}} = \frac{\text{۴۰ تومان}}{\text{۴۰ تومان}} \times \%۱۰۰ = \%۱۰۰$$

می‌بینیم نرخ ارزش اضافی ۱۰۰٪ شده است، و این به آن مفهوم است که کارگر نصف زمان کار را برای خود کار کرده است، و نصف دیگر را برای سرمایه‌دار. یعنی کار لازم ۴ساعت و کار اضافی هم ۴ ساعت می‌باشد.

ارزش اضافی مطلق و ارزش اضافی نسبی:

اگر سرمایه‌دار ساعات کار روزانه را زیادتر کند، بطوریکه کار لازم (کاری که کارگر برای‌خود انجام می‌دهد) ثابت بماند، ولی کار اضافی (کاری که کارگر بدون دریافت مزد برای سرمایه‌دار انجام می‌دهد) بیشتر شود، نرخ ارزش‌اضافی بالا می‌رود، یعنی درجه استثمار شدیدتر می‌گردد.



مثلاً در مثال بالا که ساعات کار روزانه ۸ ساعت بود، به ۱۰ ساعت افزایش می‌یابدبدون‌اینکه مزدکارگرزیاد شود. یعنی کارگر قبلاً روزانه ۸ساعت کار می‌نمود، از این ۸ساعت ۴ ساعت را برای خود (کار لازم) و ۴ ساعت را برای سرمایه‌دار (کار اضافی) کار می‌کرد. اما حال که کار روزانه به ۱۰ ساعت افزایش یافته، باز هم مانند قبل ۴ ساعت را برای خود کار می‌کند (کار لازم ثابت مانده)، در حالیکه برای سرمایه‌دار ۶ ساعت کار مـی‌نماید (کار اضافی زیادتر شده). یعنی برای سرمایه‌دار ۲ساعت بیشتر کارمی‌کند؛ وبه همین‌جهت نرخ ارزش اضافی بیشتر می‌شود.

$$\text{نرخ ارزش اضافی} = \frac{\text{زمان کار اضافی}}{\text{زمان کار لازم}} = \frac{\text{۶ ساعت}}{\text{۴ ساعت}} \times ٪۱۰۰ = ٪۱۵۰$$

به‌ارزش‌اضافی‌ای که درنتیجه‌طولانی‌ترشدن‌کار روزانه بدست می‌آید، ارزش اضافی مطلق می‌گویند. سرمایه‌دار تشنهٔ ارزش اضافی است؛ ولی نمی‌تواند هر چقدر دلش بخواهد، ساعات کار روزانه را

زیاد کند؛ زیرا کارگر مدت زمانی را باید صرف خوردن کند و بعلاوه به‌خواب و استراحت، احتیاج دارد. همچنین کارگران برای کم کردن ساعات کار روزانه همواره باسرمایه‌داران به مبارزه پرداخته‌اند. بدین ترتیب سرمایه‌دار می‌بیند که زیاد کردن کار روزانه چندان آسان نیست، پس می‌آید و راه دیگری را برای زیاتر کردن ارزش اضافی انتخاب می‌کند و آن راه بدین صورت است که ساعات کار روزانه کارگران را ثابت نگاه می‌دارد؛ ولی زمان کار لازم را کم می‌نماید.

در مثال قبلی ما ساعات کار روزانه کارگران ۸ ساعت بود، و کارگران از این ۸ساعت، ۴ ساعت را برای خود (یعنی زمان کار لازم ۴ساعت بود)، و ۴ساعت دیگررا هم برای سرمایه‌دار ودر جهت تولید ارزش اضافی کار می‌نمودند (کار اضافی ۴ ساعت بود).

حال سرمایه‌دار می‌آید و زمان‌کار لازم را کم‌تر می‌کند؛ فرض کنیم زمان‌کار لازم را که ۴ ساعت بود، به ۳ ساعت کاهش دهد، در نتیجه ۱ ساعت به‌کار اضافی اضافه خواهد شد. یعنی کار اضافی که برابر با ۴ ساعت بود، ۵ ساعت مـی‌شود. در اینصورت ببینیم نرخ ارزش اضافی چقدر می‌شود:

$$\text{نرخ ارزش اضافی} = \frac{\text{زمان کار اضافی}}{\text{زمان کار لازم}} \times \%۱۰۰ = \frac{۵}{۳} \times \%۱۰۰ = \%۱۶۶$$

ارزش اضافی‌ای که در نتیجه کم شدن کار لازم و زیاد شدن کار اضافی به همان نسبت، بدست آید، ارزش اضافی نسبی می‌باشد.

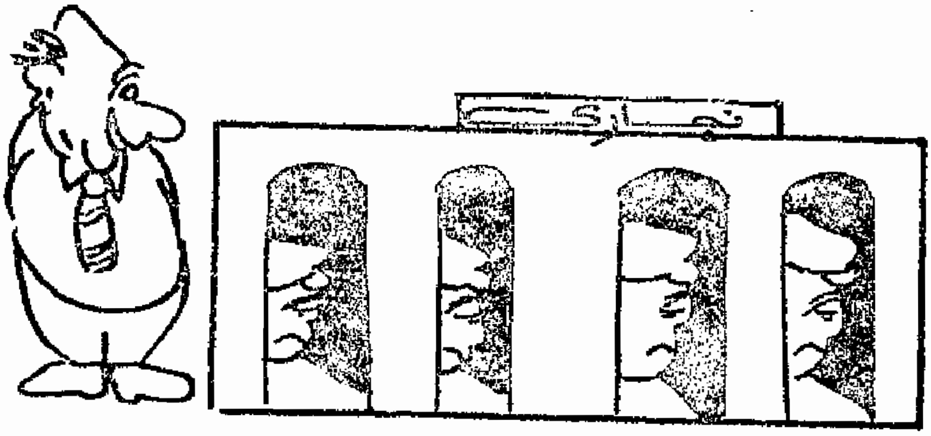
رشد سرمایه‌داری در صنعت:

مراحل سرمایه‌داری عبارتند از سه مرحلهٔ همکاری سادهٔ سرمایه‌داری،

مانو فاکتور سرمایه‌داری و مرحلهٔ تولید ماشینی و صنعت بزرگ

۱ـ همکاری سادهٔ سرمایه‌داری:

در این مرحله، سرمایه‌دار دریك‌زمان‌واحد تعداد زیادی کارگر رادر یك کارگاه (در یك مکان) جمع می‌کرد و همهٔ آنها راکه دریك رشته مهارت داشتند، و یك کاررا انجام می‌دادند، بکارمی‌گرفت.

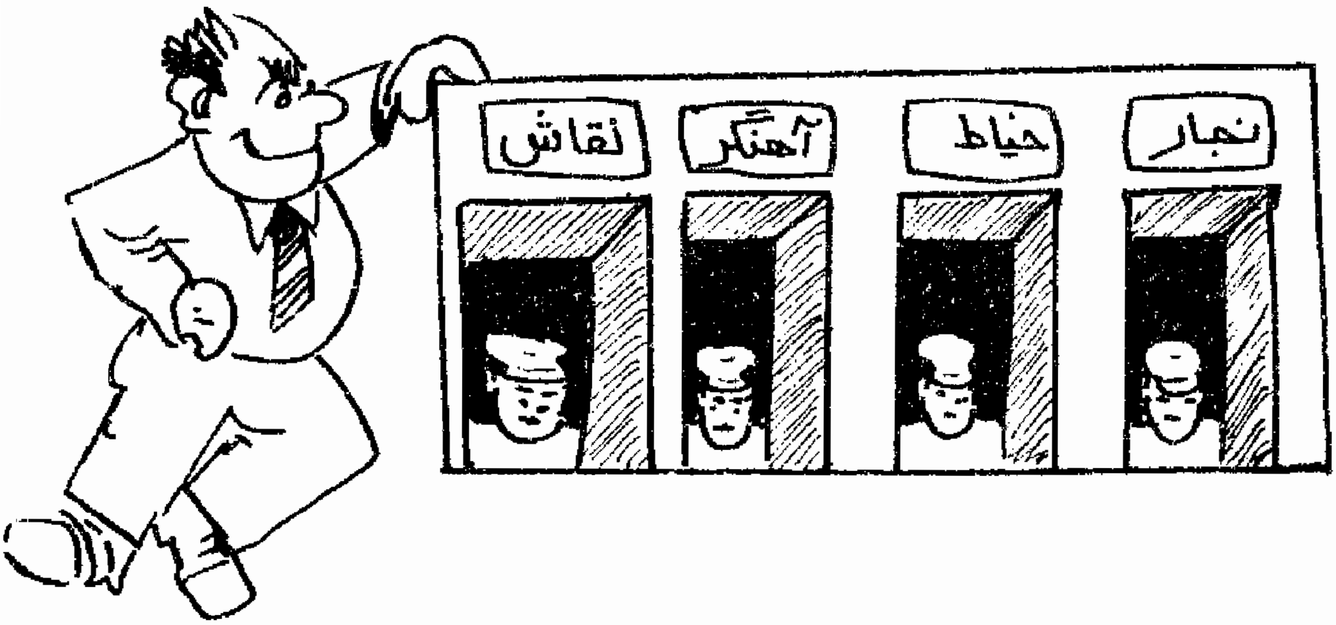


چندکارگر وقتی همزمان و با همکاری یکدیگر کاری را انجام دهند، بهترو سریعترکار می‌کنند ودرنتیجه‌تولید بیشتر اززمانی‌خواهد شد که همین چندکارگر بدور از هم و جداگانه کار کنند.

۲ـ مانوفاکتور سرمایه‌داری:

با رشد همکاری سادهٔ سرمایه‌داری، بتدریج درکارگاهها تقسیم کار بوجود آمد؛ و مرحلهٔدوم‌سرمایه‌داری یعنی‌مانوفاکتورسرمایه‌داری جای مرحله‌قبلی راگرفت. مانوفاکتور سرمایه‌داری به دو راه بوجود آمد. راه اول بدین‌شکل بود که سرمایه‌داران، متخصصان در رشته‌های مختلف را به‌کار می‌گرفتند.

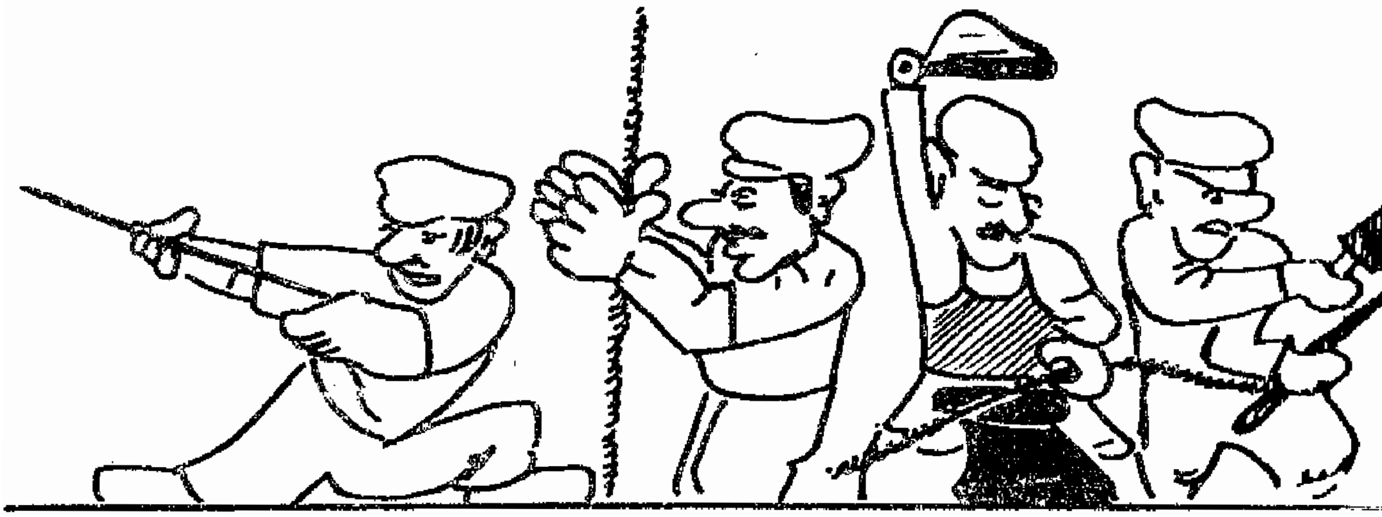
کارگران با هم کار می‌کردند، ولی مانند مرحلهٔ قبلی یك کار راانجام‌نمی‌دادند؛ زیرا هرکدام در رشته‌ای‌تخصص ومهارت داشت؛ با این وجودهمهٔ‌آنها با مهارت در رشته‌های‌مختلف، یك کالای‌خاصی را تولید می‌کردند.



مثلا سرمایه‌دار برای تولید درشکه از نجار و خیاط و آهنگر و چوب‌بر گرفته تا شیشه‌گر و نقاش و غیره را بکار می‌گرفت تابرای او درشکه بسازند.

راه دوم این بودکه سرمایه‌دار ، پیشه‌ورانی را که فقط دارای یك رشته بودند، درکارگاه جمع می‌کرد و آنها را به‌کار می‌کشید.

به عنوان مثال مانوفاکتور سوزن‌سازی با این روش بوجـود آمد . در مانوفاکتور سوزن سازی سیم از زیر دست چندین کارگر می‌گذشت تا سرانجام سوزن ساخته می‌شد. یکی سیم را می‌کشید، دیگری سیم را تاب می‌داد، سومی آنرا قطع می‌کرد، چهارمی نوك آنرا تیز می‌کرد و غیره.



سرمایه‌داران، کارگران مانوفاکتور را به‌شدیدترین و بیرحمانه‌ترین شکل استثمار مــی کردند. آنها از کارگران روزانه هیجده ساعت و حتی از این هم بیشتر کار می‌کشیدند؛ و در مقابل این همه کار، مزد کمی به آنها می‌دادند.

۳ـ مرحلهٔ تولید ماشینی و صنعت بزرگ:

در این مرحله که سومین و تکامل یافته‌ترین مرحلهٔ سرمایه‌داری است، کارگاهها به کارخانه‌ها تبدیل می‌شوند. استفاده از کارخانه، تولیدات‌را بیشترو کالاها را ارزان‌ترنمود؛ زیرا بوسیلهٔ کارخانه برای تولید کالاها وقت کمتری مصرف می‌شد ؛ و همین امر باعث شد که بسیاری‌از تولید کنندگان کوچك ورشکست شوند.

در مرحلهٔ تولید ماشینی، سرمایه‌داران به استثمار هر چه بیشتر کارگران پرداختند. آنها حتی زنان و کودکان را به‌کار کشیدند.

در نظام سرمایه‌داری کار و تولید اجتماعی است. چند هزار کارگر که در کارخــانه‌ای کار می کنند، همهٔ آنها بطور دسته جمعی يك کالا راتولید می کنند. هیچ کارگری‌نمی‌تواند بگوید که‌این کالارا



من‌تولید کرده‌ام. زیرایك کارگر کارخانه به‌تنهایی قادر نیست محصولی را تولید کند. اما تمام کارگران کارخانه، باکمك یکدیگر قادرند کالا تولیدنمایند. بنابراین می‌بینیم که کار در سرمایه‌داری خصلت اجتماعی دارد.علاوه بر این کارخانه‌ها نیزبرای‌تولید به‌هم وابسته هستند. مثلاً کارخانه اتومبیل سازی احتیاج به‌فولاد داردوازاین جهت به‌کارخانهٔ‌فولاد سازی وابسته است؛ کارخانه‌فولادسازی هم برای تولید فولاد احتیاج به زغال سنگ دارد، و از این جهت به معادنهای زغال سنگ وابسته است و غیره غیره. همینطور تمام کارخانه‌ها به هم وابسته‌اند هستند. اینجاست که می‌گوییم تولید خصلت اجتماعی دارد.

اما مالکیت بروسایل‌تولید خصوصی‌است. کاروتولیداجتماعی است، ولی مالکیت خصوصی است.

تضاداساسی درنظام سرمایه‌داری، تضاد بین کار وتولیداجتماعی و مالکیت خصوصی می‌باشد.

دستمزد:

آیا زمانی که کارگر برای سیر کردن شکم خود و خانواده‌اش

به نزد سرمایه‌دار می‌رود، نیروی کارش را می‌فروشد یا کارش را؟
سرمایه‌دار برای اینکه کارگر متوجه نشود که دارد استثمار می‌شود می‌گوید:
ـ «کارگر در ازای کاری که انجام می‌دهد مزد می‌گیرد. یعنی مزد، قیمتِ کاری است که کارگر انجام می‌دهد.»
از جملهٔ بالا چنین می‌توان برداشت نمود که کارگر کارش را به سرمایه‌دار می‌فروشد، نه‌نیروی کارش را. ولی آیا چنین است؟ آیا شما می‌توانید چیزی را که ندارید بفروشید؟ پر واضح است که خیر. بنابراین کارگر هم برای آنکه بتواند کار را بفروشد ، باید آنرا از قبل داشته باشد: درحالیکه کار ازقبل موجودیت ندارد؛ و کارگر ابتدا باید به‌کارخانه (محل کار) رفته و سپس بوسیلهٔ کاری که انجام می‌دهد کالاتولیدنماید. تا اینجا دانستیم کارکالانیست. پس چه‌چیزی کالاست؟ کارگر از فروش چه چیزی امرار معاش می‌کند؟
هر چیزی برای اینکه بتوان آنرا فروخت، باید واقعاً وجود داشته باشد. نمی‌توان کالایی را بدون‌اینکه وجود داشته باشد، خرید ویا فروخت.
کارگر با فروش نیروی کار امرار معاش می‌کند. نیروی کار کالا می‌باشد، زیرا از قبل درکارگر موجود می‌باشد.
وقتی سرمایه‌دار به کارگر مزد می‌دهد وانمود می‌کند که برای تمام‌کار انجام شده، آن مزدرا می‌پردازد. این است که استثماربخوبی خودرا نشان نمی‌دهد. مثلا درنظام فئودالی دهقان درهفته چهاریاپنج روزرا برای ارباب کار می‌کرد و دویا سه‌روز را نیز برای خود کار می‌نمود. در اینجا استثمار کاملا روشن بود؛ و دهقان بخوبی می‌دید که ارباب بطور بی‌رحمانه‌ای اورا به‌کار می‌کشد.
درنظام سرمایه‌داری هم مزد درواقع پولی است که بابت کار

لازم پرداخت می‌کردد.

فرض کنیم کارگری در روز ۱۰ ساعت کار می‌کند. اگر ارزش کار در هر ساعت برابر با ۱۰ تومـان باشد و سرمایه دار روزانه ۵۰ تومان بابت مزد بپردازد، درواقع کارگر مزد ۵ ساعت کاری را که انجام داده دریافت کرده و مزد ۵ ساعت دیگر را دریافت ننموده است. ۵ ساعت کاری که مزدش پرداخت شده، کار لازم (کاری که کارگر برای خود انجـام داده است) و ۵ ساعتی که مزدش پـرداخت نشده، کار اضافی (کاری که کارگر برای سرمایه‌دار انجام می‌دهد، و بدین ترتیب ارزش اضافی تولید می‌نماید.) می‌باشد. اماهمانطور که گفتیم، مزد، این تصور را بوجود می‌آورد که سرمایه دار ۵۰ تومان را برای تمام کار انجام شده (۱۰ ساعت کار) پرداخته است.



بنابراین مزد این واقعیت را که کار روزانهٔ کارگر به کار لازم (کاری که مزدش پرداخت شده) و کار اضافی (کاری که مزدش پرداخت نشده)، تقسیم می‌شود مخفی می‌کند.

شکلهای مختلف مزد

«گاه مزد»، یکی از شکل‌های مختلف مزد است که براساس طول زمان کار پرداخت می‌گردد. «گاه مزد» انواع مختلفی دارد که عبارتند از مزد ساعتی، مزد روزانه، مزد هفتگی، مزد ماهیانه.

فرض کنیم کارگری روزانه ۸ ساعت کار می‌کند و در این ۸ ساعت ۸۰ تومان مزد می‌گیرد؛ قیمت هرساعت کار کارگر بطورمتوسط ۱۰ تومان است. حال اگر مزد روزانه ثابت بماند (همان ۸۰ تومان)، ولی زمان کار روزانه ۲ ساعت طولانی‌تر شود (یعنی ۱۰ ساعت شود)، قیمت هرساعت کار کارگر می‌شود ۸ تومان. یعنی مزد او در هرساعت ۲ تومان کمتر می‌شود. این است که کارگر هرچه بیشتر کار کند، مزد کمتری می‌گیرد.

گاه مزد این فرصت را به سرمایه‌دار می‌دهد که هرگاه بازار کالا عالی بود، مدت کار روزانه را طولانی کند، و هرگاه شرایط بازار خوب نبود، به میل خود مدت کار روزانه را کوتاه نماید.

بدین ترتیب «گاه مزد» تنها و تنها شدت استثمار کارگر را زیاد می‌کند.

مسئلهٔ ۱: کارگری روزانه ۸ ساعت کار می‌کند، و دراین ۸ ساعت، ۸۰ تومان مزد می‌گیرد؛ این کارگر بابت هر یك ساعت چقدر مزد دریافت می‌کنند؟

جواب: تومان ۱۰ $=\frac{\text{۸۰ تومان}}{\text{۸ ساعت}}=\frac{\text{مزد کار روزانه}}{\text{ساعت کار روزانه}}=$ مزد هریك ساعت کار

مسئلهٔ ۲ـ بازار برای فروش کالا عالی است؛ سرمایه‌دار کار روزانهٔ کارگر را که قبلا ۸ ساعت بود، ۴ساعت طولانی‌تر می کند. یعنی کار روزانهٔ کارگر از ۸ ساعت به ۱۲ ساعت افزایش می‌یابد. حال اگرمزدروزانه کارگرهم از ۸۰تومان‌به۹۰تومان‌برسد،قیمت‌هریك ساعت کارکارگر چقدر خواهد شد؟

جواب: ریال ۷۵ $=\frac{\text{۹۰ تومان}}{\text{۱۲ ساعت}}=\frac{\text{مزد کار روزانه}}{\text{ساعت کار روزانه}}=$ مزد هریك ساعت کار

مسئلهٔ ۳ـ بازار برای فروش کالا نامناسب است، سرمایه‌دار کار روزانه‌را از۸ساعت به ۴ساعت می‌رساند (یعنی به‌اندازهٔ ۴ساعت مدت کار روزانه را کوتاهتر می کند.)، حال اگر مزدکارگر در هر ساعت همان ۱۰تومان باشد، مزد روزانهٔ او چقدر خواهد بود؟

تومان ۴۰ = ۴ساعت × ۱۰تومان = ساعات کار روزانه × مزد یك ساعت کارگر = مزد روزانه‌کارگر

بنابراین‌نه‌تنها زمانیکه ساعات کارطولانی شود مزدکارگرپایین می‌آید، بلکه اگرمهلت کار روزانه‌کوتاهتر هم گردد، مزدکار روزانه کمتر خواهد شد.

«کارمزد» شکلی دیگرازمزد است‌که براساس تعداد محصولاتی که‌کارگر تولید می کند پرداخت می‌گردد.

وقتی مزد براساس ساعت و یا روز پرداخت‌گردد، سرمایه‌دار با خود می‌گوید:

«همهٔ‌کارگران به یك اندازه مهارت ندارند، بنابراین اگر کار مزد را براساس ساعت و یا روز بدهم، امکان دارد بعضی‌از کارگران بسیار کندکار کنند، و بدین ترتیب کلاه‌گشادی بر سرمن بگذارند. به

خاطر اینکه کلاه سرم نرود، بهتراست مزد کارگرانرا براساس تعداد قطعاتی که می‌سازند بپردازم.»

هرگاه کارگران کارخانه در روز ۸ساعت کار کنند وروزانه ۸۰ تومان مزد بگیرند، سرمایه‌دار کارگر ماهری را درنظر می‌گیرد که در این ۸ ساعت مثلا ۲۰ قطعه‌ساخته است؛ بدین ترتیب سرمایه‌دار بتعداد هرقطعه ۴تومان به کارگران می‌پردازد.



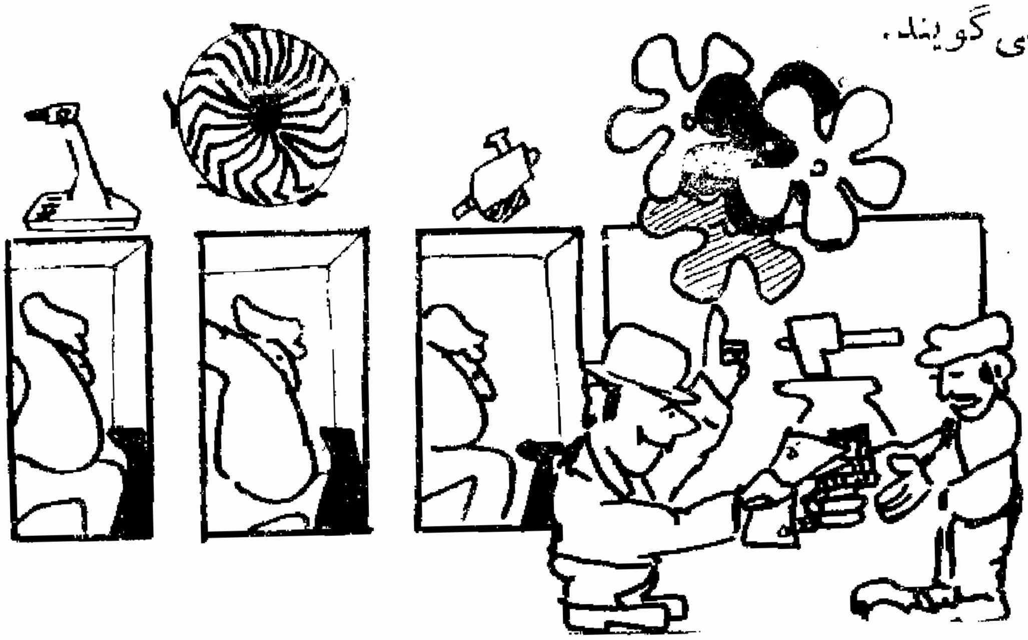
سرمایه‌داران «کارمزد» راتنهابرای‌استثماربیشتر کارگران‌انتخاب می‌کنند.

مزد اسمی و مزد واقعی:

دراولین مراحل تکامل سرمایه‌داری، مقدار بسیار زیادی ازمزد کارگران بصورت‌اجناس مورد لزوم‌آنها (برنج، نان، روغن، و...) پرداخت می‌شد؛ و آخر سر، وقتی سرمایه‌دار و کارگر می‌خواستند تصفیه حساب کنند، کارگر یا اصلا چیزی طلبکار نمی‌شد، و یا مقدار

بسیار کمی طلبکار می‌شد که آن را بصورت پول دریافت می‌نمود.

امروزه در بیشتر کشورهای سرمایه‌داری مزد کارگران بصورت پول پرداخت می‌گردد. مزدی را کــه بصورت پولی پرداخت گردد، مزد اسمی ومزدی‌را که بصورت اجناس به کارگ. ان‌داده‌شود، مزدواقعی می‌گویند.



آنچه روشن است این است که، کارگران، پولی (مزد اسمی) را که از سرمایه‌دار می‌گیرند، نمی‌توانند بخورند؛ بنابراین با آن پول، نان، برنج، گوشت، پنیر، لباس، کفش وغیره می‌گیرند؛ که این مزد واقعی آنها محسوب می‌شود.

مزد واقعی نشان می‌دهد که کارگران تا چــه حدودی می‌توانند با پولی که بدست می‌آورند زندگی خود وخانواده‌شان را بگردانند.

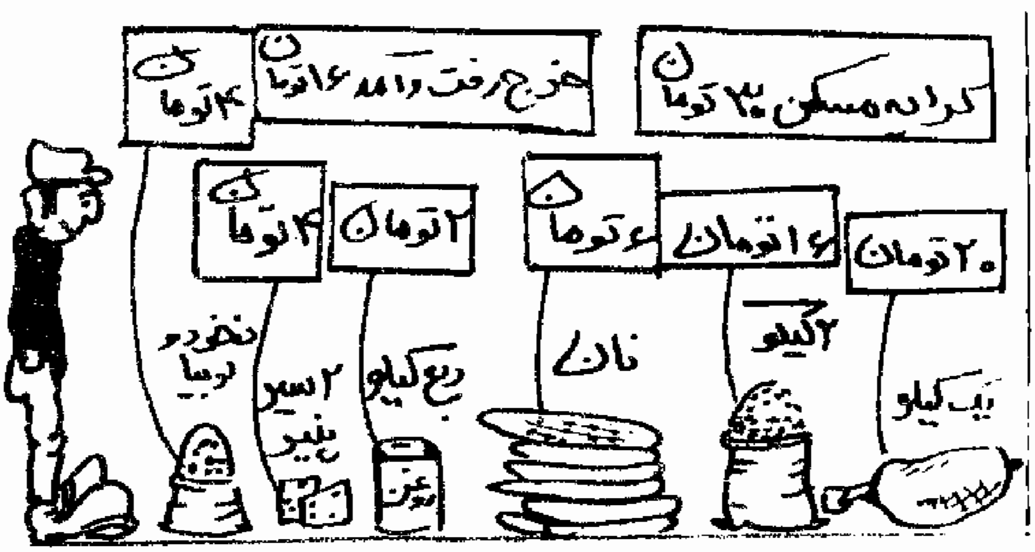
اگر مزد اسمی کارگران کمی بیشتر شود، و درکنار آن قیمت کالاها هم به نسبت زیادتری بالا رود، مزد واقعی پایین می‌آید. بامثال زیر، مطلب را روشن میکنیم:

فرض کنیم کارگری روزانه ۱۰۰تومان مزد می‌گیرد؛ حال اگر گوشت هر کیلو برابر با ۲۰تومان، برنج کیلویی ۸تومان، نان دانه‌ای ۱تومان، روغن کیلویی ۸ تومان ، لوبیا و نخود کیلویی ۸ تومــان



و کرایه مسکن هم روزی ۳۰ تومان باشد، مزد واقعی کارگر چقدر است؟ یعنی این کارگر با روزی ۱۰۰ تومان تا چه حدودی می‌تواند نیازهای خود و خانواده‌اش را رفع نماید؟

جواب: کارگر با روزی ۱۰۰ تومان می‌تواند روزانه یك کیلو گوشت (۲۰ تومان)، ۲ کیلو برنج (۱۶ تومان)، ۶ عدد نان (۶ تومان) ربع کیلو روغن (۲ تومان)، ۲ سیر پنیر (۴ تومان)، نیم کیلو لوبیا و نخود (۴ تومان) بخرد؛ و ۳۰ تومان کرایه مسکن بپردازد و ۱۸ تومان هم خرج رفت و آمد و پس‌انداز برای خرید پوشاك وغیره کند. می‌بینیم که مزد



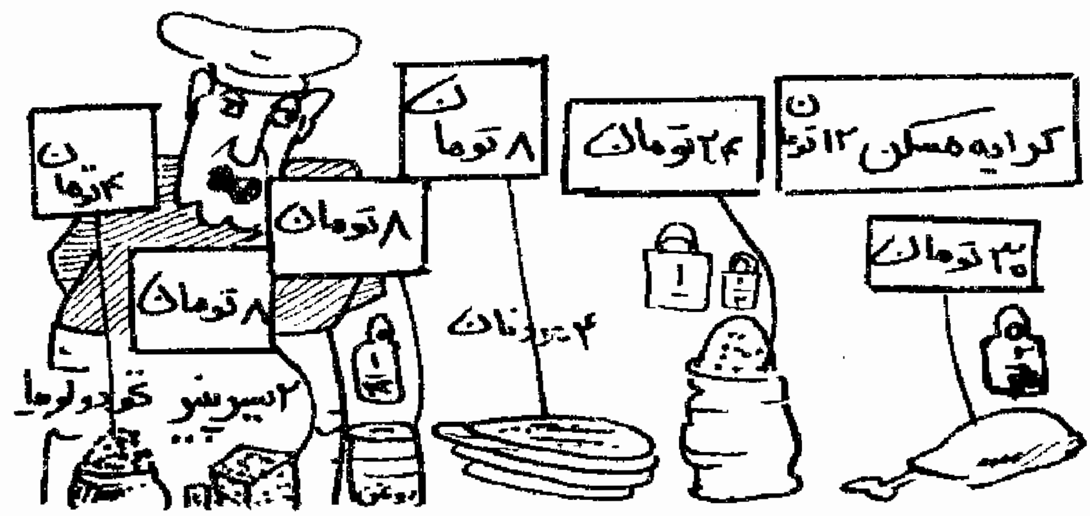
اسمی کارگر روزانه ۱۰۰ تومان است؛ و مزد واقعی کارگر روزانه ۱ کیلو گوشت، ۲ کیلو برنج، ۶ عدد نان، ربع کیلو روغن، نیم کیلو لوبیا

ونخود، ۲سیرپنیر و ۳۰تومان کرایهٔ منزل و ۱۸تومان نیز خرج رفت وآمد وغیره می‌باشد.

حال اگر مزد روزانهٔ کارگر از ۱۰۰تومان به روزی ۱۲۰تومان افزایش یابد، ولی قیمت کالاها ۲برابر شود، مزد واقعی (همانطور که گفتیم) پایین می‌آید.

برفرض آنکه قیمت تمام کالاها ۲برابر شود، و مزد کارگرهم از ۱۰۰تومان به ۱۲۰ تومان افزایش یابد، مزد واقعی چنین می‌شود:

سه‌ربع کیلوگوشت(۳۰تومان)، یك کیلوونیم برنج (۲۴تومان)، ۴عددنان (۸تومان)، ربع کیلوروغن (۴تومان)، ۲سیر پنیر (۸تومان)، ربع کیلو لوبیا و نخود (۴تومان)، ۳۰تومان کرایهٔ مسکن و ۱۲تومان خرج رفت وآمد و خرید پوشاك و غیره.



می‌بینیم که چگونه با بالا رفتن قیمت کالاها، مزد واقعی پایین می‌آید. مثلا در مثال بالا با بالارفتن قیمت کالاها، مزد واقعی از ۱ کیلو گوشت و ۲ کیلو برنج و غیره، به سه ربع کیلوگوشت و یك کیلو و نیم برنج و غیره کاهش می‌یابد.

بنابراین اولین علت کاهش (پایین آمدن) مزد واقعی، بالا رفتن قیمت کالاهاست.

علت‌دیگر پایین آمدن‌مزد واقعی، زیادشدن مالیاتها ویا بالارفتن اجاره مسکن می‌باشد.

در کشورهای‌سرمایه‌داری تعداد ساعات‌کار مردان و زنان یکی است، ولی مزد زنان کمتر از مردان است. همچنین کودکان نیز بـا انجام‌کار زیاد، مزدکمی دریافت می‌دارند. بدین ترتیب سرمایـه‌داران منافع بسیار زیادی به جیب می‌زنند.

همینطور کارگران سیاهپوست و کارگران سفیدپوست هم برای انجام کارهایی‌که شبیه به هم می‌باشند، مزدهـای مختلف و نابرابری می‌گیرند. مثلاً درکشورهای‌وابسته‌افریقایی مزدکارگران سفیدپوست، بطور متوسط ۱۰ برابر کارگران سیاهپوست می‌باشد. درآمریکا هـم مزد کارگران سیاهپوست‌کمتر از مزد کارگران سفیدپوست می‌باشد؛ که این نیز منبع درآمد بزرگی است برای سرمایه‌داران.

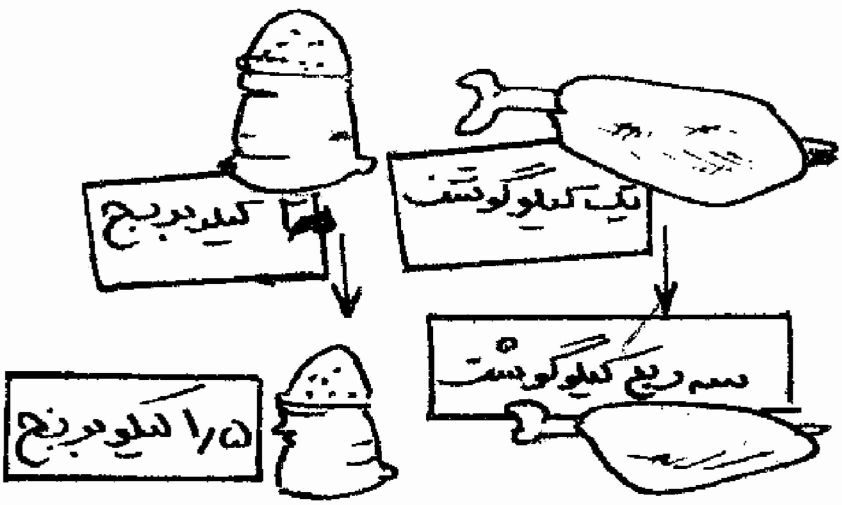
سرمایه‌داران برای اینکه بتوانند کارگران را سرکوب نمایند، اتحادیهٔ سرمایه‌داران را تشکیل می‌دهند؛ یعنی برعلیه کارگران‌متحـد می‌شوند. آنهابرای‌مبارزه علیه‌طبقهٔ‌کارگرازامکانات‌زیادی‌برخوردارند. این امکانات عبارتند از: پشتیبانی دولت، در اختیـار داشتن پلیس و ارتش، دراختیارداشتن رادیو و تلویزیون و غیره و غیره.

کارگران هم برای اینکه بتوانند با سرمایه‌داران مبارزه کننـد،

اتحادیه‌های خودرا تشکیل می‌دهند. و از این طریق خود را درمقابل سرمایه‌داران متشکل می‌کنند. بدین ترتیب کارگـران برای بالا بردن دستمزد مبارزه می‌نمایند. مبارزهٔ کارگـران برای بالا بردن دستمزد، مبارزهٔ اقتصادی است.

کارگران علاوه‌بر مبارزهٔ اقتصادی، مبارزهٔ سیاسی نیز میکنند. مبارزهٔسیاسی، مبارزه‌ای‌است که هدفش نابودکردن نظام سرمایه‌داری می‌باشد.

پس مبارزه برای بالابردن دستمزد، مبارزهٔ اقتصادی، و مبارزه برای نابودکردن نظام سرمایه‌داری ، مبارزهٔ سیاسی می‌باشد.



فصل سوم:

جمع شدن سرمایه در دست سرمایه‌داران، زندگی کارگران را دشوار میکند:

بازتولید:

انسان برای اینکه بتواند به زندگی خود ادامه دهد، باید غذا بخورد، بنوشد، لباس بپوشد، وبطور کلی مصرف نماید. اما مگر جامعه می‌تواند بدون اینکه تولید کند، مصرف نماید؟ پر واضح است که خیر.

بنابراین انسان تولید میکند، و مصرف می‌نماید؛ دوباره تولید می کند و مصرف می‌نماید؛ باز تولید و باز مصرف و همینطور ادامه می‌یابد.

می‌دانیم که‌در نظام‌سرمایه‌داری، چون‌وسایل‌تولید تحت‌مالکیت خصوصی قرار دارد، تولید به این‌شکل صورت می گیرد که عدهٔ کمی

سرمایه‌دار که مالك وسایل تولید هستند، نیروی کار کارگران رامی‌خرند و آنهارا مجبورمی‌نمایندبیش‌از آن‌مزدی که می‌گیرند، کاروتولید کنند؛ چون در غیر اینصورت سرمایه‌دار نمی‌تواند ارزش اضافی به دست بیاورد.

خوب، دراینجا آنچه مورد سؤال قرار می‌گیرد این است که این سرمایه‌داربا ارزش اضافی چه می‌کند؟ پاسخ این‌است که سرمایه‌دار، یا تمامی ارزش اضافی را به مصرف نیازهـای شخصی خود و خانواده‌اش می‌رساند؛ و یا مقـداری ازآن را برای زندگی خود و خانـواده مصرف می‌نماید و بقیـه را برای گسترش سرمایه بـه کار می‌برد.

بنابراین در هردو حالت، سرمایه‌دار تولید را متوقف نمیکند. مثلا انسان، لباس، کفش، مواد غذایی و غیره تولید می‌کند؛ همینطور لباس، کفش، مواد غذایی وغیره مصرف میگردند.

بازهم لباس، کفش، مواد غذایی وغیره تولید می‌شود؛ که به این می‌گویند بازتولید.

بازتولید دو نوع است: بازتولید ساده و بازتولید گسترده.

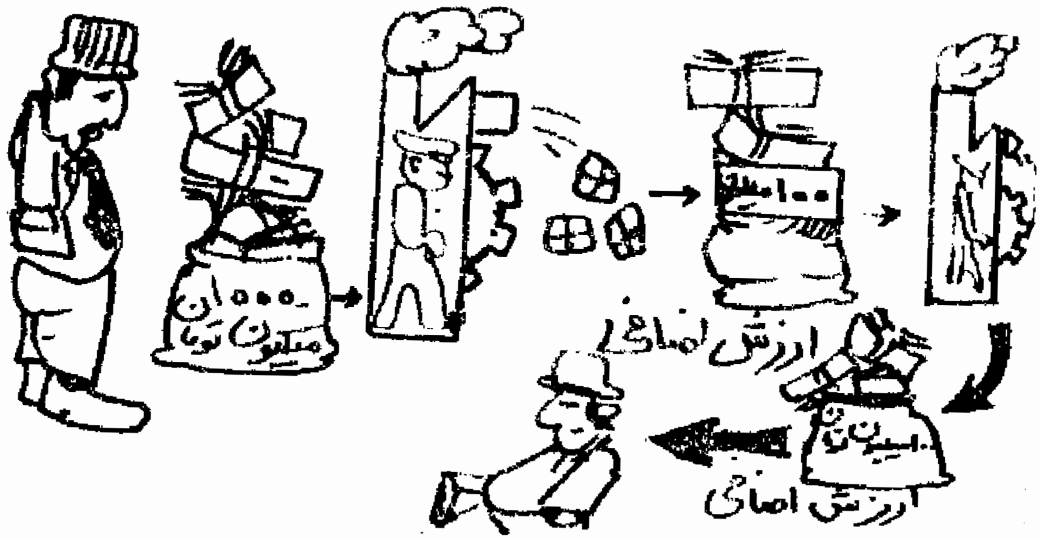
بازتولید سادهٔ سرمایه‌داری:

در این نوع بازتولید، سرمایه‌دار هرچـه ارزش اضافی بدست می‌آورد، صرف احتیاجات زندگی شخصی خود و خانواده‌اش می‌کند.

مثلافرض کنیم‌یك‌سرمایه‌دار، ۱۰۰۰میلیون تومان سرمایه‌گذاری کرده است؛ وپس از یك سال‌سرمایه‌اش که ۱۰۰۰میلیون بوده، بشود

۱۲۰۰ میلیون تومان. در اینجا ۲۰۰ میلیون تومان به سرمایهٔ سرمایه‌دار اضافه شده که از کار اضافی کارگران (یعنی از کاری که کارگران بدون دریافت هیچ گونه مزدی برای سرمایه‌دار انجام داده‌اند، بدست آمده است.)

این ۲۰۰ میلیون تومان، ارزش اضافی می‌باشد. حال اگر سرمایه‌دار تمام ارزش اضافی را (یعنی تمام ۲۰۰ میلیون تومان را) به‌مصرفهای شخصی خود برساند، در نتیجه آنچه برایش می‌ماند، همان ۱۰۰۰ میلیون تومان است. سرمایه‌دار مجدداً این ۱۰۰۰ میلیون تومان را به‌کار می‌اندازد و از آن، ۲۰۰ میلیون تومان ارزش اضافی بدست می‌آورد که بازهم تمام آنرا به مصرف می‌رساند.



می‌بینیم که در بازتولید ساده چیزی به سرمایه اضافه نمی‌شود، زیرا تمام ارزش اضافی صرف احتیاجات شخصی سرمایه‌دار و خانواده‌اش می‌شود.

بازتولید گسترده:

در این نوع بازتولید، سرمایه‌دار بخشی از ارزش اضافی را به مصرف شخصی خود و خانواده‌اش می‌رساند، وبخش دیگر آنرا

یعنی سرمایه‌دار با بخش دیگر ارزش اضافی، مواد خام بیشتری می‌خرد و کارگران بیشتری را به‌کار می‌گیرد.

مثلا فرض کنیم سرمایه‌دار ۱۰۰ میلیون تومان از ۲۰۰ میلیون تومان ارزش اضافی را به‌مصرف شخصی برساند، و ۱۰۰ میلیون تومان دیگر را برای توسعهٔ تولید بکار ببرد؛ دراینصورت ۱۰۰ میلیون تومان از ارزش اضافی به سرمایهٔ سابق اضافه می‌شود، وبدین ترتیب بخشی از ارزش اضافی به سرمایه تبدیل می‌گردد.

اضافه شدن قسمتی از ارزش اضافی را به سرمایه، انباشت سرمایه می‌گویند. بنابراین انباشت سرمایه یعنی تبدیل شدن قسمتی از ارزش اضافی به سرمایه.



اما آنچه برای ما روشن است این است که این ارزش اضافی از طریق استثمار طبقهٔ کارگر بدست می‌آید. سرمایه هم از اضافه‌شدن قسمتی از این ارزش اضافی افزایش پیدا می‌کند. پس درنتیجه میبینیم که افزایش سرمایه تنها و تنها از طریق استثمار طبقهٔ کارگر صورت می‌پذیرد.

اما هدف سرمایه‌دار از انباشت سرمایه چیست؟ بله، هدف کاملا

روشن است؛ از آنجا که سرمایــه‌دار تشنهٔ ارزش اضافی بیشتر است، سعی می کند که‌سرمایه‌اش‌رابیشتر کند؛ زیرا هرچه سرمایه بیشترباشد، با آن می‌توان هم مواد خام بیشتری خرید و هم کارگران زیادتری‌را به‌استثمار کشید؛ درنتیجه‌هرچه مواد خام‌بیشترو تعداد کارگران زیادتر باشد، ارزش اضافی بیشتری بدست‌می آید.

رقابت سرمایه‌داران با یکدیگر باعث می‌شود کـه سرمایه‌داران کوچك از میدان رقابت خارج شوند.

رقابت بین سرمایه‌داران باعث می‌شود که هر سرمایه‌دار برای افزایش سرمایه‌اش تلاش نماید.

رقابت، سرمایه‌دار را مجبور می‌نماید برای گسترش تولیـد، تکنیك تولید را بهتر کند؛ و این راهی است که هر سرمایه‌دار برای جلوگیری از سقوط خود انتخاب می کند.

ترکیب ارگانیك سرمایه:

می‌دانیم کل سرمایهٔ سرمایه‌داراز سرمایهٔ ثابت (ماشین‌ها، مواد خام، مواد سوختی، و غیره) و سرمایهٔ متغیر (مزد کارگران) تشکیــل می‌شود. بنابراین هرگاه سرمایه‌دار بخواهد قسمتی از ارزش اضافی را به‌کل سرمایه اضافه کند، مجبور است بخشی از آن را بــه سرمایه ثابت و بخش دیگر را به سرمایه متغیر اضافه نماید.

فرض کنیم کل سرمایهٔ‌سرمایه‌داری ۱۰۰۰میلیون‌تومان می‌باشد؛و از این ۱۰۰۰میلیون تومان، ۸۰۰میلیون تومان را سرمایهٔ ثابت و ۲۰۰ میلیون تومان را سرمایهٔ متغیر (دستمزد کارگران) تشکیل می‌دهد.

حال اگر کارگران نصف تمام مدت کار را برای خود و نصف مدت‌کار را برای سرمایه‌دار کار کنند، پس از یك سال ارزش اضافی

برابر با ۲۰۰میلیون تومان بوجود خواهدآورد. چرا؟ چون سرمایه‌دار مزد نصف مدت‌کار را (مثلا شش ماه را) به‌کارگران پرداخته، در حالیکه آنها را دو برابر (یعنی یک‌سال) بـه‌کار کشیده است. خوب، در اینصورت هرگاه مزد کار شش ماه کارگران برابر با ۲۰۰ میلیون تومان باشد، مزد کار یک‌سال آنها برابربا ۴۰۰ میلیون تومان خواهد شد؛ ولی سرمایه‌دار ۲۰۰میلیون تومان حاصل کارکارگران راتصاحب میکند، و یا به‌عبارت دیگر به جیب خود می‌ریزد.

اما ارزش اضافی تماماً به سرمایه اضافه نمی‌شود. سرمایـه‌دار قسمتی از آن را برای مصرف شخصی خود و خانواده‌اش (مثلا ۱۰۰ میلیون تومان را) کنار می‌گذارد، وبقیه را (۱۰۰میلیون‌توماندیگررا) به سرمایه اضافه می‌کند.

قبلادیدیم از ۱۰۰۰میلیون‌تومان سرمایهٔ سرمایه‌دار، ۸۰۰میلیون تومان سرمایهٔثابت و ۲۰۰میلیون تومان‌را سرمایهٔ متغیر (مزد کارگران) تشکیل می‌داد. اکنون هم که سرمایه‌دار می‌خواهد ۱۰۰میلیون‌تومان را به سرمایه‌اش اضافه کند، مجبور است مقدار زیادی‌از آن‌را (مثلا ۹۰میلیون‌تومان را) به‌سرمایه ثابت (جهت گسترش کارخانه، خریدمواد خام، خرید مواد سوختی، و سایر مخارج دیگر) بیفزاید، وباقیمانده را (۱۰ میلیون تومان را) به سرمایه متغیر (جهت خریدن نیروی کار)، اضافه نماید.

یعنی کل سرمایه برابربا ۱۱۰۰میلیون تومان، سرمایهٔ ثابت ۸۹۰ میلیون تومان و سرمایهٔ متغیر برابربا ۲۱۰میلیون تومان می‌شود.

تقسیم سرمایهٔ ثابت بر سرمایه متغیررا ترکیب ارگانیك سرمایه می‌گویند.

مثلا اگرکل سرمایـه ۱۰۰۰میلیون تومان، سرمایه ثابت ۸۰۰ میلیون‌تومان وسرمایه متغیر ۲۰۰میلیون تومان باشد، ترکیب ارگانیك

تومان وسرمایه متغیر ۲۱۰میلیون‌تومان شود، ترکیب ارگانیك‌سرمایه چنین خواهد شد.

$$\text{ترکیب ارگانیك سرمایه} = \frac{\text{سرمایهٔ ثابت}}{\text{سرمایه متغیر}} = \frac{۸۹۰}{۲۱۰} = \frac{۸۹}{۲۱} = \frac{۴/۲}{۱}$$

هرچه سرمایه سرمایه‌دار زیادتر شود، ترکیب ارگانیك سرمایه نیز رشد می‌کند. مثلا ترکیب ارگانیك سرمایه از $\frac{۴}{۱}$ به $\frac{۴/۲}{۱}$، $\frac{۵}{۱}$، و... رشد می‌یابد.

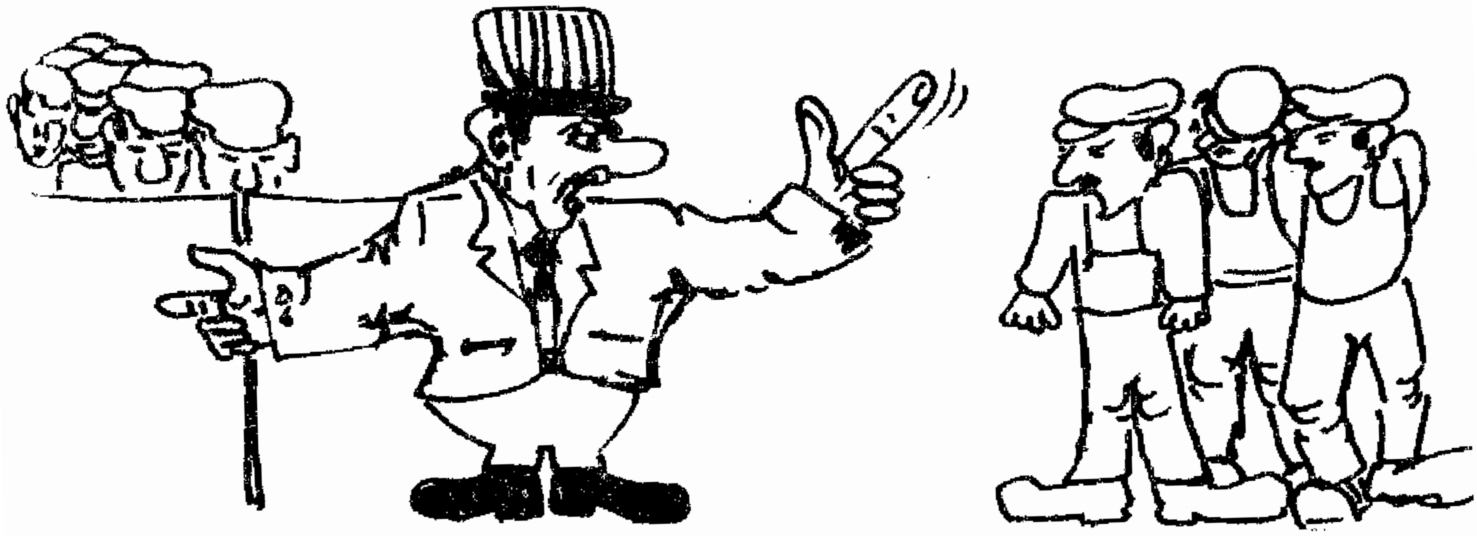
درنتیجه می‌بینیم که‌سرمایه ثابت باسرعت رشدمی کند (صورت کسر،سرمایه ثابت است)، در حالیکه سرمایه متغیر (مزد کارکارگران) بسیار آهسته و کند رشد می‌نماید، و بدین ترتیب رشدش از رشد سرمایه ثابت عقب می‌ماند.

از مطالب بالا این نتیجه را می‌گیریم که هرچه سرمایه بیشتر شود، ترکیب ارگانیك سرمایه بالاتر می‌رود و نیروی‌کار کمتری برای تولید خریده‌می‌شود، و بدین‌ترتیب‌بخش‌بزرگی‌از مردم که هیچگونه وسیله‌ای برای امرار معاش ندارند، هیچ‌کاری پیدانخواهندکرد.

سرمایه‌داران خواهان وجود ارتشی از بیکاران هستند. زیرا بدینوسیله براحتی می‌توانند هرگاه کارگران، کوچکترین اعتراضی کردند، آنها را تهدید به اخراج کرده و چنین بگویند:

«خلاصه خوب‌حواستان‌را جمع کنید و به‌کارتان بچسبید! اگر دستتان در بیاید وکوچکترین اعتراضی بکنید، اخراجتان‌می کنم و از

این همه کارگر بیکاری که پشت در ایستاده‌اند، چندتایی را به جای شما استخدام می کنم.»



تازه از این گذشته، سرمایه‌دار برسر کارگران منت هم می گذارد که استثمارشان می کند:

«بروید به جان من دعا کنید؛ من آدم خوب ودل رحمی‌هستم! به جان خودم قسم، دلم برایتان می‌سوزد که دستتان را به کاربند کردم! وگرنه چیزی که فراوان است، کارگر بیکار می‌باشد. پس تا نفس دارید کار کنید!»

قانون عام انباشت سرمایه

قبلاً گفتیم که تبدیل قسمتی از ارزش اضافی به سرمایه، انباشت سرمایه می‌باشد. و از آنجا که سرمایه‌دار برای ارزش اضافی حرص می‌زند، سعی می نماید هرچه بیشتر سرمایه‌اش را بیشتر نماید.

قانون عام انباشت سرمایه نشان می‌دهد که هرچه سرمایهٔ سرمایه‌دار بیشتر گردد، بیکاری، رنج وفقر ناامنی برای طبقه کارگر بیشتر می‌شود.



در آمد ملی یعنی چه؟

مجموع ارزش‌های تولید شده در یك دوره (مثلاً در یکماه، یا یکسال و غیره) را درآمد ملی‌می‌گویند. با رشدسرمایه‌داری وضع طبقه‌کارگر بطورنسبی ومطلق‌خراب می‌شود. خراب شدن نسبی وضع طبقه‌کارگربه‌این‌شکل است که هرچه‌ثروت‌اجتماع‌زیادترمی‌شود، سهم طبقهٔ کارگر از درآمد ملی کمتر می‌شود ، درحالیکه که سهم طبقهٔ سرمایه‌دار بیشتر می‌گردد . به عبارت دیگر هر چه سهم کارگران از در آمد ملی کمتر شود، سهم سرمایه‌داران بیشتر می‌شود.

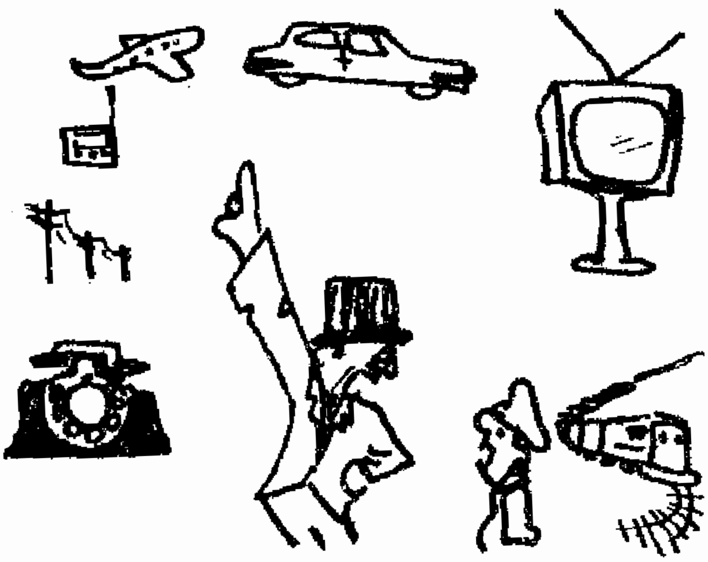
مثلا درکشور آمریکا با اینکه طبقهٔ سرمایه‌دار ۱۰٪ (درصد) جمعیت را تشکیل می‌دهد، بیش از نصف در آمد ملی را تصاحب کرده‌اند.

برای اینکه شدت فقر طبقهٔ‌کارگر را در چنین وضعی درك کنیم، کافی است مقایسهٔ زیر را انجام دهیم:

مزد یکسال‌یك‌کارگربرابراست‌باقیمت‌یك‌جفت‌کفش‌سرمایه‌دار.

سرمایه‌داران برای‌فریب کارگران و برای اینکه‌کارگران متوجه فقر و بدبختی خویش نشوند، می‌گویند:

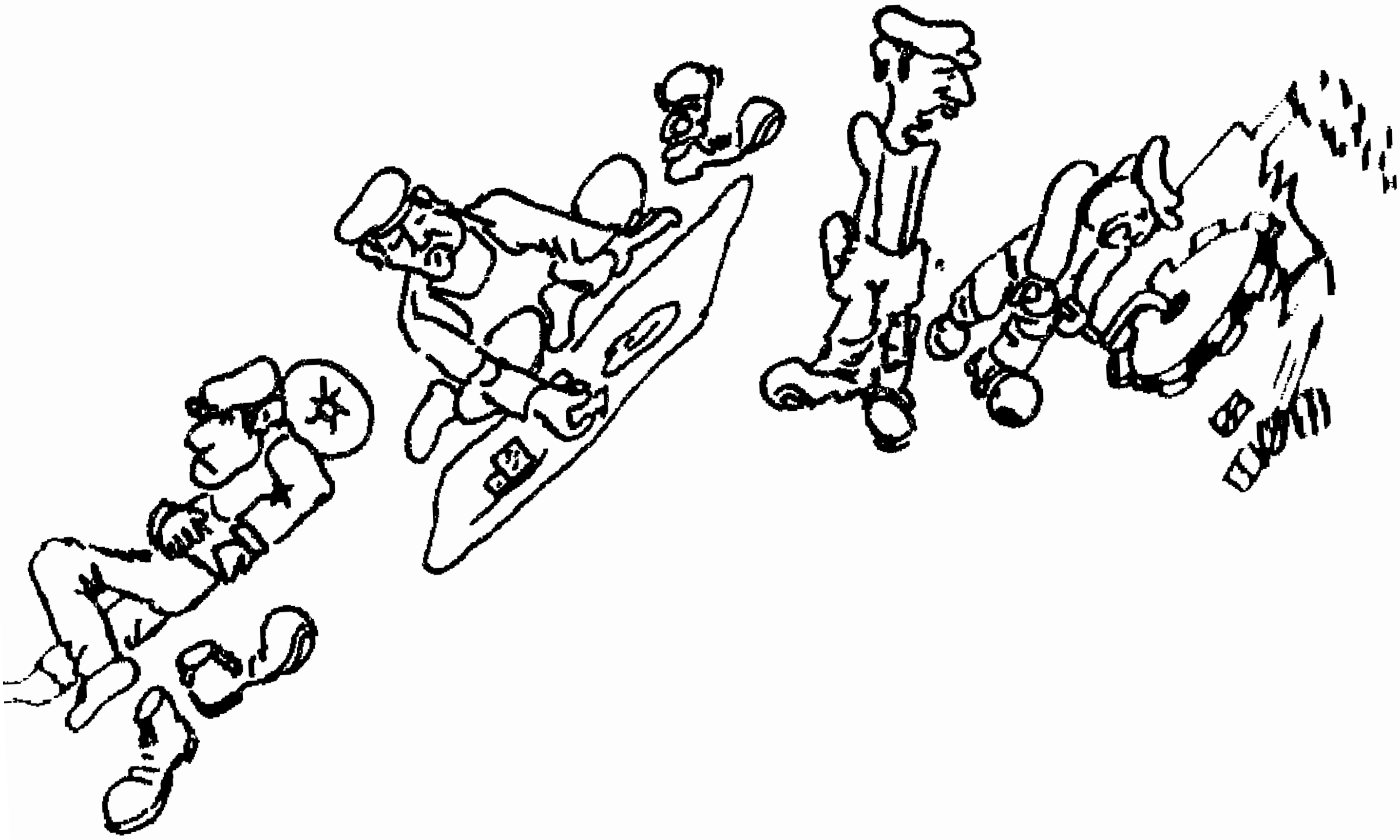
«کارگران‌عزیز! شمابایدافتخار کنید که‌در چنین دورانی زندگی می‌کنید. پدرانتان را بیاد بیاورید که چگونه سوار برالاغ می‌شدند؛ شبها حتی فانوسی هم نداشتند که با آن اتاقشان را روشن کنند. اما امروزهواپیما، ماشین، قطار، و خیلی چیزهای‌رفاهی دیگر وجود دارد که پدران شما حتی خوابش را هم نمی‌دیدند. در قدیم برق نبود، رادیووتلویزیون‌نبود، اماامروزبرق‌هست. وهمهٔاینها را ازسرمایه‌داری دارید؛ پس این همه‌نگویید سرمایه‌داری بداست؛ هرچه سرمایه‌داری رشدکند رفاه جامعه بیشتر می‌شود!»



سرمایه‌دار می‌گوید در نظام سرمایه‌داری‌هواپیما، ماشین، قطار و غیره وغیره ساخته شد، اما نمی‌گوید آنها بدست چه‌کسانی ساخته شدند. برای ما کاملاً روشن است که همه چیز بدست کارگران و کلیهٔ زحمتکشان و به‌قیمت استثمارومکیده‌شدن‌خون آنها توسط‌سرمایه‌داران زالو صفت، ساخته شده‌است. سرمایه‌داران نه‌تنها باعث خرابی‌نسبی وضع کارگران‌هستند، بلکه‌باعث خرابی‌مطلق‌وضع آنان نیزمی‌باشند.

بیکاری، فقر، رنج و بدبختی، خرابه‌نشینی و... همهٔاینها نشان می‌دهد که‌چگونه وضع کارگران بطور مطلق خراب می‌شود در چنین وضعی:

مالیاتهای سنگین بدوش کارگران است؛
قیمت کالاها بسیار گران، و مزد کارگران بسیار پایین است.
خوب نمی‌پوشند،
سیر نمی‌خورند،
استراحت لازم را نمی‌کنند،
و بیش از همیشه فقیرند،
این است خرابی مطلق وضعیت کارگران در نظام سرمایه‌داری.



فصل چهارم

تقسیم ارزش اضافی میان استثمارگران:

گردش دایره‌وار سرمایه

دراین گردش، سرمایه بصورت پول نمایان می گردد. سپس با آن، کالا (یعنی وسایل تولید و نیروی کار) خریده می‌شود، نیروی کار و وسایل تولید باهم ترکیب می‌شوند و کالای جدیدی تولید می‌شود که برای سرمایه‌دار دارای ارزش اضافی است . سرمایه‌دار از فروش این کالا دوباره پول بدست می آورد. اما این پول دیگر به اندازه پول اول نیست، بلکه بزرگتر می باشد.

بنابراین می بینیم که سرمایه‌درجریان گردش خود، ازچند مرحله می گذرد وبه شکل‌های مختلف درمی آید.

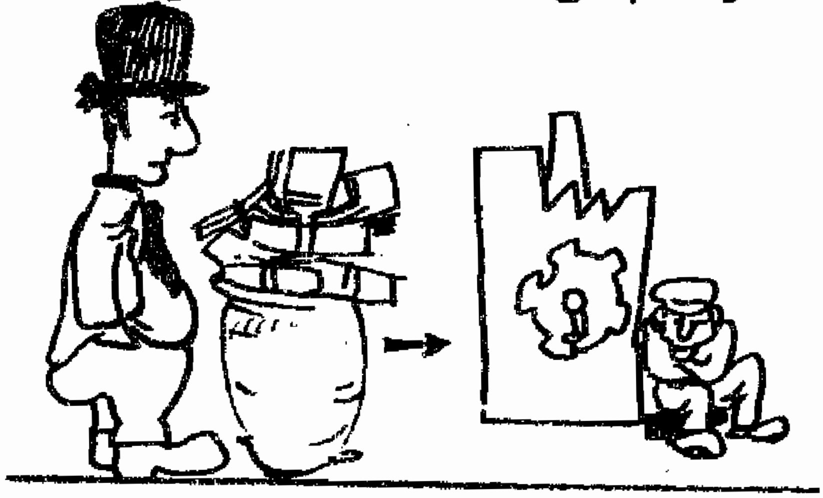
مرحلهٔ اولـــ دراین‌مرحله سرمایه‌بصورت پول‌می‌باشد (سرمایه‌پولی). سرمایه‌دار بااین‌پول‌وسایل‌تولید ونیروی‌کار(کالا)میخرد. یعنی درمرحلهٔ اول، سرمایه‌دار، سرمایهٔ‌پولی را به سرمایهٔ مولد (سرمایه تولید کننده)

تبدیل می‌کند:

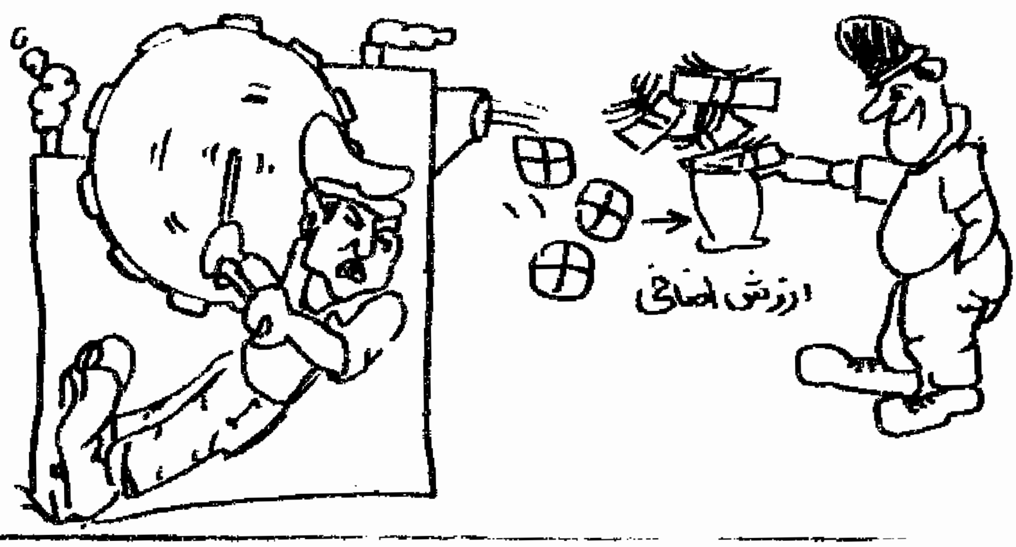
پول تبدیل می‌شود به ← **کالا**

یعنی: ↓ ↓

سرمایهٔ مولد ← تبدیل می‌شود به **سرمایهٔ پولی**



مرحلهٔ دوم ــ درمرحله دوم که مرحلهٔ تولید نام دارد، نیروی کارباوسایل ترکیب‌شده، وباکار کارگران کالاهای‌جدیدی‌بوجود می‌آید که دارای ارزش‌اضافی‌است. دراین‌مرحله، سرمایه‌دار، سرمایهٔ مولد رابه‌سرمایه کالایی (کالاشده) تبدیل‌می‌نماید:

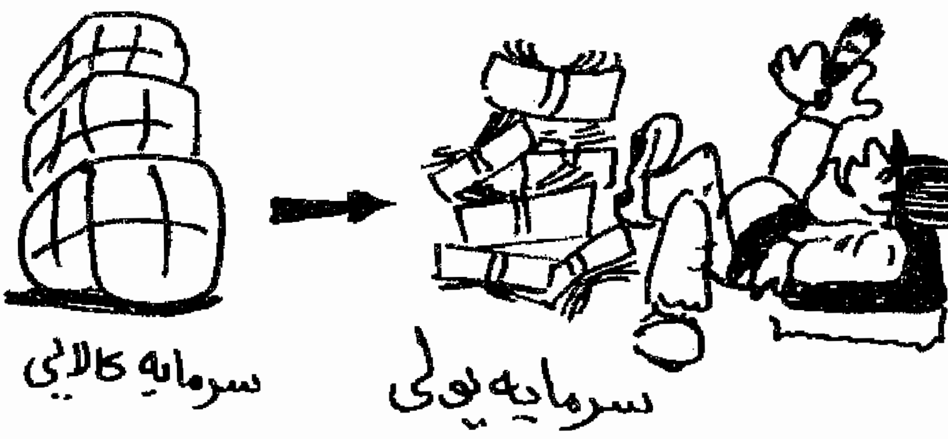


کالای قبلی درجریان تولید تبدیل می‌شود به ← **کالای‌جدید**

یعنی: ↓ ↓

سرمایهٔ‌مولد درجریان تولید تبدیل‌می‌شود به ← **سرمایهٔ‌کالا شده**

مرحلهٔ سوم ــ درسومین مرحله، یعنی درمرحله گردش، سرمایه‌دار کالاهای جدید را می‌فروشد، و بدین طریق سرمایه کالایی را به سرمایه پولی تبدیل می‌کند.



کالای جدید تبدیل می‌شود به ← **پول جدید**

یعنی:

سرمایه‌ای که کالاشده تبدیل می‌شود به ← **سرمایهٔ پولی**

سرمایه درمرحله‌اول‌به شکل سرمایه پولی‌است، ودرمرحله دوم به شکل‌سرمایه مولد (سرمایه تولید کننده) و درمرحله سوم به شکل سرمایه کالایی (سرمایه‌کالا شده) درمی‌آید.

وبدین‌ترتیب می‌بینیم که سه مرحلهٔ گردش‌سرمایه، با سه شکل سرمایه صنعتی متناسب است.

سه شکل سرمایه صنعتی همانطور که گفته شد عبارتنداز:

۱ــ سرمایه پولی. ۲ــ سرمایه مولد (سرمایه تولید کننده). ۳ــ سرمایه‌کالایی (سرمایه‌کالا شده).

منفعت سرمایه داران‌صنعتی:

مخارج تولید برای سرمایه‌داران:

ارزش هرکالا که در کارخانه تولید می‌شود، از سه جزء

تشکیل می‌یابد:

۱ـ ارزش سرمایه‌ثابت (یعنی بخشی از ارزش ماشینها، و ساختمانها که در کالا نهفته‌است؛ و ارزش مواد خام، ومواد سوختی وغیره).

۲ـ ارزش سرمایه متغیر (مزدی که کارگران درازای انجام کار لازم می‌گیرند).

۳ـ ارزش اضافی (که‌از کار اضافی کارگران حاصل می‌شود).

اما سرمایه دار فقط دوجزء اول ودوم را پرداخته است. یعنی در واقع مخارج تولید برای او کمتر از ارزش کالا تمام شده:

ارزش اضافی + سرمایه‌متغیر + سرمایه‌ثابت = ارزش (ویامخارج واقعی) کالا

سرمایه متغیر + سرمایه ثابت = مخارج کالا برای سرمایه‌دار



وقتی سرمایه دار کالای تولیدشده را به بازار عرضه می‌کند، آن را به قیمتی که برای خودش تمام شده، نمی‌فروشد، بلکه کالا را بنا به ارزش (قیمت واقعی) آن بفروش می‌رساند.

حال اگر مخارج کالا برای سرمایه دار را از ارزش کالا (مخارج واقعی کالا) کم کنیم، آنچه باقی می‌ماند، ارزش اضافی است که آنرا سرمایه دار تصاحب می‌کند.

ارزش اضافی = مخارج کالا برای سرمایه‌دار ــ ارزش کالا (مخارج واقعی کالا)

نرخ سود:

نرخ سود برای سرمایه دار اهمیت زیادی دارد؛ و کلاً هدف سرمایه دار از سرمایه گذاری بدست آورن نرخ سود است. نرخ سود هرچه بیشتر باشد، سرمایه دار خوشحال تر وراضی تر خواهد بود.

سرمایه متغیر + سرمایه ثابت = کل سرمایه

$$\text{نرخ سود} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت}}$$

چون نرخ سود را به درصد درمی آورند، آن را باید ضرب در ۱۰۰ کنیم.

$$\text{نرخ سود} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت}} \times ۱۰۰$$

نرخ سود متوسط:

قبلاً گفتیم هرچه سرمایه داری رشدش بیشتر شود، و وسایل تولید از نظر تکنیکی پیشرفته تر گردند، ترکیب ارگانیك سرمایه بالاتر می رود ونیروی کار کمتری جذب می کند.

مثلاً فرض کنیم سرمایهٔ ثابت سرمایه داری که دارای ماشینهای تولیدی مجهز و پیشرفتهٔ اتومبیل سازی است، ۹۰ میلیون تومان، وسرمایه متغیرش ۱۰ میلیون تومان باشد؛ حال اگر سرمایه دار دو برابر مزدی که به کارگران می دهد از آنها کار بکشد، (یعنی کار لازم و کار اضافی کارگران مساوی باشد)، ارزش اضافی ای که عاید سرمایه دار می شود، برابر با ۱۰ میلیون تومان خواهد بود؛ ونرخ سود می شود:

$$\text{نرخ سود} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایهٔ متغیر} + \text{سرمایهٔ ثابت}} \times ۱۰۰$$

سرمایه‌دار دیگری را درنظر بگیریم که دارای ماشینهای تولیدی پارچه‌بافی است؛ کاملاً معلوم است که ماشینهای تولیدی و تأسیسات این پارچه‌بافی ازماشینهای مجهزو تأسیسات اتومبیل سازی، ارزان‌تــر است؛ درنتیجه سرمایه ثابت سرمایه‌دار کارخانهٔ پارچه‌بافی ازسرمایه‌دار کارخانهٔ اتومبیل‌سازی، کمترخواهد بود. اگر سرمایهٔ‌ثابت‌سرمایه‌دار کارخانهٔ‌پارچه‌بافی، ۸۰ میلیون تومان و سرمایه متغیر ۲۰ میلیون تومان باشد، واین‌سرمایه‌دارنیز دوبرابر مزدی که به‌کارگران می‌دهد از آنها کاربکشد، ارزش‌اضافی ۲۰ میلیون‌تومان ودرنتیجه نرخ سود ۲۰٪ خواهد شد:

$$\text{نرخ سود} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت}} \times ۱۰۰$$

$$\frac{۲۰}{۸۰+۲۰} \times ۱۰۰ = \frac{۲۰}{۱۰۰} \times ۱۰۰ = ٪۲۰$$

سرمایه‌داری کــه دارای کـارخانهٔ چرمسازی است، مـاشینهای تولیدش ازماشینهای‌تولید پارچه‌بافی‌هم ساده‌تر وارزانترخواهد بود. فرض‌کنیم اگر سرمایهٔ‌ثابت سرمایه‌دار کارخانه چرمسازی ۷۰ میلیون تومان‌وسرمایهٔ متغیربرابربا ۳۰ میلیون‌تومان‌باشد، وکارگران‌نیزدوبرابر مزدی که می‌گیرند کارکنند، ارزش اضافی برابر با ۳۰ میلیون تومان ونرخ سود برابربا ۳۰٪ خواهد شد.

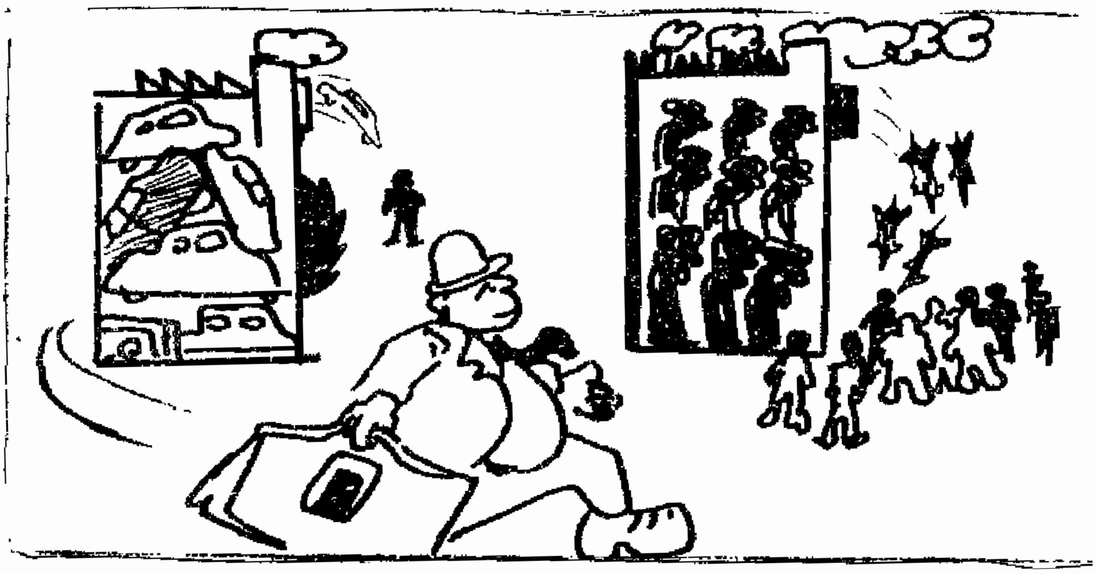
$$\text{نرخ سود} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت}} \times ۱۰۰$$

$$\frac{۳۰}{۷۰+۳۰} \times ۱۰۰ = \frac{۳۰}{۱۰۰} \times ۱۰۰ = ٪۳۰$$

می‌بینیم که سرمایه‌دارکارخانه اتومبیل‌سازی کمترین نرخ سود را بدست‌آورده و سرمایه‌دار کارخانه چرمسازی بیشترین نرخ سـود عایدش شده‌است.

ازآنجاکه هرسرمایه‌دار حاضراست برای نرخ‌سود بیشتر، حتی

زندگی‌اش را هم بخطر بیندازد، نمیتواند تحمل کند که سرمایه‌دار دیگری بیش از او نرخ سود بدست آورده است. بنابراین سرمایه‌داری که نرخ سود کمی عایدش شده، سرمایه‌اش را از رشته‌ای که قبلاً در آن سرمایه‌گذاری کرده خارج می‌کند و آنرا در رشته‌ای که نرخ سود بیشتری نصیبش خواهد کرد، بکار می‌اندازد. مثلاً وقتی سرمایه‌دار کارخانه اتومبیل‌سازی می‌بیند که سرمایه‌گذاری در صنعت چرمسازی با صرفه‌تر است، سرمایه‌اش را از صنعت اتومبیل‌سازی خارج کرده و آنرا در رشته چرم‌سازی بکار وارد می‌کند. این امر باعث می‌شود که در رشته



چرمسازی تعداد کالاهای تولید شده (عرضه) بیشتر از تعداد مشتری (تقاضا کننده) آن کالاها باشد؛ ودر نتیجه قیمت کالاهای چرمی پائین آمده وباعث می‌شود که نرخ سود مثلاً از ۰/۳۰٪ به ۰/۲۰٪ پائین بیاید.

برعکس در رشته اتومبیل‌سازی به این دلیل که سرمایه‌دار سرمایه‌اش را از آن رشته خارج کرده و در رشته دیگری بکار انداخت، تعداد اتومبیل‌ها (عرضه) کمتر از تعداد مشتری (تقاضا کننده) شده، وقیمت اتومبیل در بازار بالا می‌رود ودر نتیجه نرخ سود هم از ۰/۱۰٪ به ۰/۲۰٪ افزایش می‌یابد. بنابراین نرخ سود در صنایع اتومبیل‌سازی (ویا بطور کلی ماشین سازی) از ۰/۱۰٪ به ۰/۲۰٪ ترقی می‌کند. نرخ سود در

صنایع پارچه بافی همان ۰/۰۲۰ باقی می‌ماند. نـرخ سود درصنایع چرمسازی تنزل پیدا کرده واز۰/۰۳۰ به ۰/۰۲۰ می‌رسد؛وبرعکس در صنایع ماشین‌سازی نرخ سود افزایش یافته واز ۰/۰۱۰ به ۰/۰۲۰ می‌رسد. این ۰/۰۲۰، نرخ سود متوسط می‌باشد.

می‌بینیم که وارد شدن سرمایه ازیك رشته به رشته دیگرباعث پیدا شدن یك نرخ سود متوسط می‌شود.

قیمت تولید چیست؟

هرگاه مخارج تولید برای سرمایه‌دار را بـا نرخ سود متوسط جمع کنیم، قیمت تولید بدست می‌آید.

قبلاً گفتیم مخارج تولید برای سرمایه‌دارعبارت است از:

سرمایه متغیر + سرمایه ثابت = مخارج تولید برای سرمایه‌دار

بنابراین:

نرخ سود متوسط + سرمایه متغیر + سرمایه ثابت = قیمت تولید.

گرایش نرخ سود به تنزل (پایین آمدن):

قبلاً گفته شد که نرخ سود ازتقسیم ارزش اضافی برکل سرمایه بدست می‌آید:

سرمایه متغیر + سرمایه ثابت = کل سرمایه

$$\text{نرخ سود} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه ثابت} + \text{سرمایه متغیر}} \times ۱۰۰$$

ازطرفی می‌دانیم هرچه سرمایه بیشتررشد نماید، ماشینهای تولید وتأسیسات، مدرن‌تروبزرگترمی‌شوند، ومواد خام‌ومواد سوخت، بیشتر

می‌گردد.

و از طرف دیگر می‌دانیم که هرچه مخرج یک کسر بزرگتر باشد، آن کسر کوچکتر می‌شود؛ بعنوان مثال در کسرهای $\frac{1}{2}$ و $\frac{1}{4}$، مخرج کسر $\frac{1}{4}$ بزرگتر است، ولی کسر $\frac{1}{4}$ از کسر $\frac{1}{2}$ کوچکتر است.

درفرمول نرخ سود که سرمایه ثابت و سرمایه متغیر در مخرج قرار دارند، هرچه سرمایه‌داری بیشتر تکامل بیابد و ماشینهای تولید مجهزتر گردند و مواد خام و مواد سوختنی بیشتر شود، سرمایه ثابت بزرگتر خواهد شد. یعنی درفرمول نرخ سود، با رشد سرمایه‌داری و زیاد شدن حجم مواد خام، مخرج کسر بزرگتر شده و درنتیجه کسر کوچکتر می‌گردد؛ و یا به عبارت دیگر نرخ سود تنزل می‌کند.

البته سرمایه متغیر هم بارشد و تکامل سرمایه، رشد می‌کند، اما رشدش نسبت به سرمایه ثابت بسیار کند است؛ همینطور رشد ارزش اضافی هم که از سرمایه متغیر بوجود می‌آید، نسبت به رشد سرمایه ثابت بسیار کند صورت می‌گیرد.

فرض کنیم سرمایه کل یک سرمایه‌دار، ۵۰۰ میلیون تومان باشد؛ اگر از این ۵۰۰ میلیون تومان، ۴۰۰ میلیون تومان سرمایه ثابت و ۱۰۰ میلیون تومان نیز سرمایه متغیر را تشکیل دهد، به فرض آنکه کارگران دو برابر مزدی که می‌گیرند کار انجام دهند (یعنی نرخ ارزش اضافی ۱۰۰٪ باشد)، ارزش اضافی‌ای که عاید سرمایه‌دار می‌شود ۱۰۰ میلیون تومان خواهد بود. درنتیجه نرخ سود برابر خواهد شد با ۲۰٪ خواهد شد:

$$\text{نرخ سود} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه ثابت} + \text{سرمایه متغیر}} \times ۱۰۰ = ٪ \frac{۱۰۰}{۴۰۰ + ۱۰۰} \times ۱۰۰ =$$

$$\frac{۱۰۰}{۵۰۰} \times ۱۰۰ = \frac{۱}{۵} \times ۱۰۰ = ٪۲۰$$

حال فرض کنیم سرمایه‌دار ۵ میلیون تومان از ارزش اضافی را برای

مصرف شخصی خود و خانواده‌اش برداشته، و ۱۰ میلیون‌تومان از ارزش‌اضافی‌را به سرمایه متغیروبقیه را (۸۵ میلیون‌تومان‌را) به سرمایه ثابت اضافه کند. درچنین صورتی‌خواهیم داشت:

۱۰۰ — ۵ = ۹۵

پس‌ازاینکه سرمایه‌دار برای مصرف شخصی ۵ میلیون‌تومان از ارزش‌اضافی برداشت، ۹۵ میلیون‌تومان باقی می‌ماند.

سرمایه‌دار ۱۰ میلیون‌تومان رااز ۹۵ میلیون‌برداشته و به سرمایه متغیر می‌افزاید:

وبقیه به سرمایه‌ثابت اضافه می‌شود:

۹۵ — ۱۰ = ۸۵

سرمایه متغیر ۱۱۰ = ۱۰ + ۱۰۰

↓

سرمایه متغیرقبلی

سرمایه‌ثابت ۴۸۵ = ۸۵ + ۴۰۰

↓

سرمایه‌ثابت قبلی

سرمایه متغیر ۱۱۰ میلیون تومان است، اگر کارگران دو برابر مزدی که می‌گیرند کار کنند، ارزش‌اضافی برابربا ۱۱۰ میلیون تومان خواهد شد، ودرنتیجه نرخ سود می‌شود:

$$\text{نرخ سود} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه ثابت} + \text{سرمایه متغیر}} \times ۱۰۰ = \frac{۱۱۰}{۴۸۵ + ۱۱۰} \times ۱۰۰$$

$$= \frac{۱۱۰}{۵۹۵} \times ۱۰۰ = ٪۱۸/۴۸$$

بنابراین می‌بینیم کــه چگونه نرخ سود از ۲۰٪ به ۱۸/۴۸٪ تنزل کرد.

سرمایه‌دار نمی‌تواند جلوی تنزل (پایین‌آمــدن) نرخ سود را

بگیرد، ولی می‌تواند تاحدودی آن راخفیف ترکند.

یکی‌ازراههایی که سرمایه‌داربوسیله آن‌تنزل‌نرخ سودراخفیف‌تر می‌سازد، این‌است که درجه استثمارکارگران را شدیدتر کند. یعنی از کارگران تاآنجایی که می‌تواندکاربکشد.

راههای دیگری که سرمایه‌دارمعمولاً ازآنهااستفاده می‌نماید،از این قبیلند:

پایین‌آوردن‌دستمزدکارگران، صرفه جویی کردن‌درسرمایه‌ثابت ازطریق کم کردن‌مخارج مربوط به بهداشت و وسایل‌زندگی کارگران و غیره.

تمایل نرخ سود بــه تنزل (پایین آمدن)، تضاد بین کارگران و سرمایه‌داران‌را شدید می‌کند؛ زیرا سرمایه‌داران‌برای خفیف ترکردن تنزل‌نرخ سود، کارگران‌را بطورشدیدی‌استثمارمی‌کنند، دستمزدآنها را پایین می‌آورند، مخارج بهداشتی‌ووسایل‌ایمنی آنهاراکم می‌کنند و غیره.

تمایل‌نرخ‌سودبه‌تنزل، همچنین‌تضادبین‌سرمایه‌داران‌را نیزشدید می‌کند: زیرا سرمایه‌داران برای‌واردکردن سرمایه‌های‌خود درصنایعی که نرخ سود بالاتری دارند، دست به رقابت شدید و وحشیانه‌ای بـا یکدیگرمی‌زنند.

ومهمترازهمه اینکه سرمایه‌داران برای‌بدست‌آوردن نرخ سود بیشتر،سرمایه‌خود را به‌کشورهای عقب مانده‌ای صادرمی‌کنندکه در آنجاها دستمزدکارگران پایین است ومـواد خام و زمین بسیارارزان می‌باشد.

سرمایه تجاری وسود تجاری:

سرمایه‌دارصنعتی که‌دارای کارگاه‌تولیدی‌است، نمیتواند خودش

محصولاتش را بفروشد؛ زیرا این کاردارای مشکلات فراوانی است. تجربه به سرمایه‌دارصنعتی نشان‌می‌دهد که کالاهایش‌را به سرمایه‌دارانی بفروشد که هم بازارهایی دراختیارداشته باشند وهم ازنظرمالی‌دارای اعتباروپشتوانه باشند. سرمایه‌داران صنعتی ازطریق فروش کالاهایشان به‌این‌سرمایه‌داران (تاجران)، پول‌خودرابسیارسریع بدست‌می‌آورند.

سرمایه‌ای که سرمایه‌داران تجاری (تاجران) باآن محصولات سرمایه‌داران صنعتی (کارخانه‌داران) را می‌خرند سرمایهٔ تجاری‌میباشد.

اما روشن‌است که تاجرهم بخاطر بدست‌آوردن سود دست به خرید کالاهای سرمایه‌دار صنعتی می‌زند. بنابراین سرمایه‌دارصنعتی که بطورمستقیم ارزش اضافی راتصاحب می‌کند، بخشی‌ازآن را به‌تاجر می‌دهد. یعنی سودی که عاید تاجرمی‌شود نیزبخشی‌ازارزش‌اضافی‌ای است که ازکارکارگران کارخانه بدست‌می‌آید.



سرمایه‌دارتجاری (تاجر) وقتی‌کالاهارا به‌بازاربرده ومی‌فروشد، می‌گوید:

«سودی که ازاین کالاهاگیرمن می‌آید، ارزشی است‌که به کالا اضافه شده.»

ولی‌مامی‌دانیم‌ارزش،زمانی‌به‌کالااضافه‌می‌شود که روی آن(کالا) کارانجام‌گیرد؛ خوب دراینصورت، تاجر که هیچگونه‌کاری روی کالا

انجام نداده، چگونه می‌تواندبگوید سودی که عاید من‌می‌شود ارزشی است که به‌آن اضافه شده؟ مگر ارزش خودبه‌خود بــه چیزی اضافه می‌شود؟ نه، خارج ازکارخانه به‌هیچ وجه‌ارزشی‌به‌کالاهااضافه نشده؛ وسودی هم کــه نصیب سرمایه‌دار تجاری (تاجر) می‌شود، بخشی از ارزشی‌است که کارگران بدون دریافت مزد به کالاها وارد کرده‌اند. یعنی همانطور که گفتیم سودی که سرمایه‌دار تجاری (تاجر) بدست می‌آورد بخشی از ارزش اضافی است که سرمایه‌دار صنعتی بـه تاجر واگذارمی کند.



تجارت داخلی:

تجارت داخلی‌به دوشکل‌صورت می‌گیرد: ۱ـ عمده فروشی و ۲ـ خرده فروشی.

عمده فروشی: تجارت عمده فروشی، تجارتـی است کــه بین سرمایه‌داران صنعتی (کارخانه داران) وسرمایه‌داران تجاری (تاجران) انجام می‌پذیرد.

خرده فروشی: خرده فروشی، فروش کالاها بطور مستقیم بــه مردم می‌باشد.

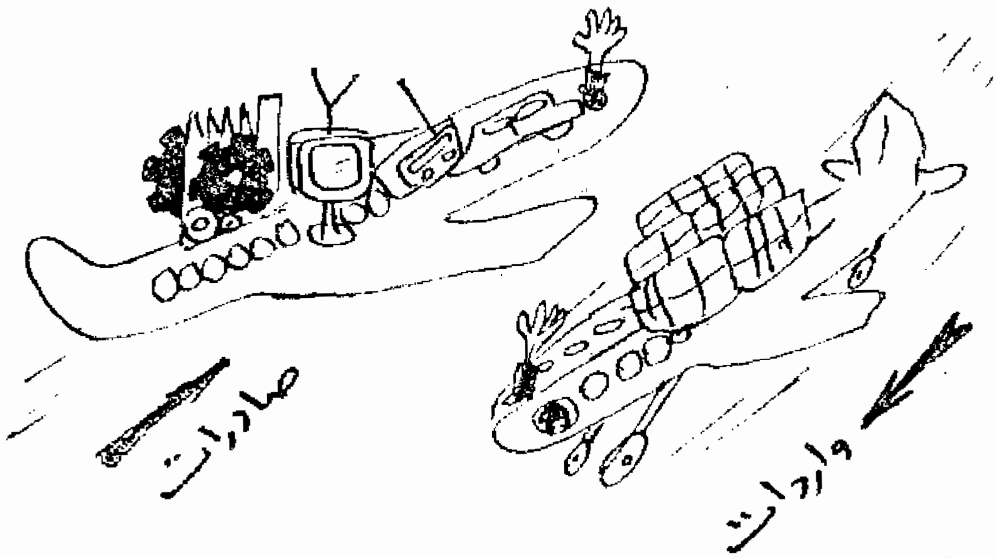


تجارت خارجی:

تجارت خارجی عبارت می‌باشد ازصادرات وواردات. سرمایه‌داران بوسیله تجارت خارجی سودهای بسیارفراوانی بچنگ می آورند. بخصوص برای کشورهای رشد یافته، تجارت خارجی یکی ازمنابع بزرگ سود می‌باشد. سرمایه‌داران کشورهای رشد یافته محصولات صنعتی را به کشورهای عقب مانده به قیمتهای بسیار گرانی می‌فروشند، در حالیکه مواد خام را ازهمان کشورها (کشورهای عقب مانده) به‌قیمت بسیارارزان می‌خرند.

هر کشور پس از مدت معینی (مثلاً یکسال) می آید و قیمت کلیه کالاهایی راکه صادر گشته وقیمت کلیه کالاهایی راکه وارد شده درنظر می گیرد ونسبت آنهارا بدست می آورد. نسبت بین قیمت کلیه کالاهای صادرشده وقیمت کلیه کالاهای وارد شده در مدت معین (مثلاً یکسال) را موازنهٔ بازرگانی می گویند.

اگرصادرات کشوری بیشتراز وارداتش شد، موازنهٔ بازرگانی مثبت؛ واگر واردات بیشتر از صادرات باشد، موازنه بازرگانی منفی



می باشد.

کشوری که موازنهٔ بازرگانی اش منفی باشد، یعنی وارداتش بیشتر از صادراتش شده باشد، باید قیمت کلیه کالاهای صادرشده را ازقیمت کلیه کالاهای وارد شده کم کند، وباقیمانده راکه بدهی اش می باشد، از منابعی مانند ذخیره‌های طلا وغیره جبران نماید.

سرمایه استقراضی:

گاه پیش می آید که سرمایه‌دارپولی دراختیاردارد که همانموقع مورد احتیاجش نمی‌باشد. در نتیجه سرمایهٔ این سرمایه‌دار که بیکار مانده، سودی تولید نمی کند.

همینطورنیزگاه پیش می آید که سرمایه‌دارمی‌خواهد ماشینهای تولیدی جدیدی بخرد، ولی باکمبود پول روبرو می‌شود.

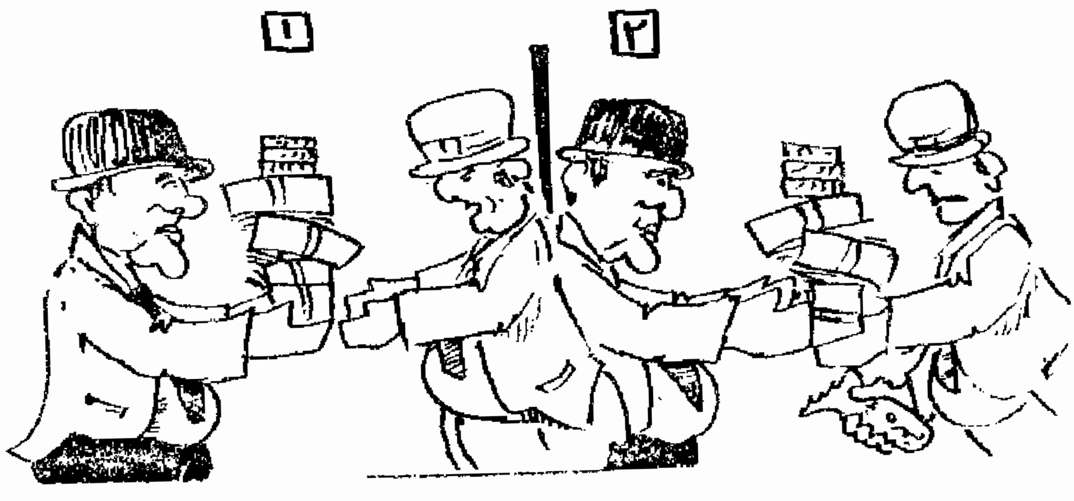
بنابراین سرمایه‌دار باید همیشه مقداری پول بصورت اندوخته (پس انداز)داشته‌باشد، تا در مواقعی که برای خرید ماشین آلات جدید به کمبودپول دچارشد، بتواندباپول پس اندازشده، احتیاج خودرارفع

نماید.

این پول پس‌انداز شده، گاه که سرمایه داربه‌پول احتیاج پیدا می کند، مورد استفاده قرارمی گیرد؛ ودرمواقعی که سرمایه‌دار به آن‌نیاز ندارد، بی‌مصرف و بی‌استفاده باقی‌میماند.

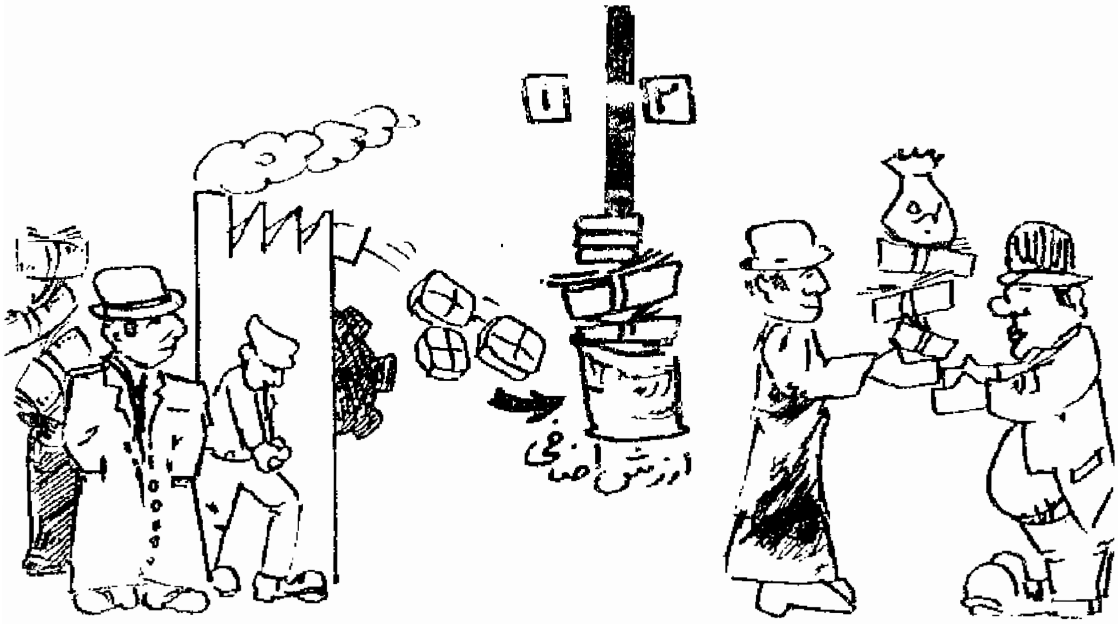
می‌بینم زمانی که یك سرمایه‌دارمتداری پول‌پس‌اندازدارد ودر آن موقع نیزبه‌آن احتیاج ندارد، سرمایه‌دار دیگری‌برای خرید مواد خام ویا غیره به‌آن پول‌نیازمند می‌شود. درچنین صورتی‌سرمایه‌داری که پول‌بی‌مصرف دارد، آن رابرای مدت معینی به سرمایه‌داری که به آن پول نیازدارد می‌دهد، وپس‌ازپایان مدت معینی پولش‌را همراه با مقداری پول‌اضافی دریافت می کند. به‌این‌پول اضافی بهره می گویند.

بنابراین سرمایۀاستقراضی، سرمایۀ پولی می‌باشد که‌برای‌مدت معینی درمقابل‌مقداری پول‌اضافی (بهره) قرض‌داده می‌شود.



وقتی سرمایه‌دار پول بی مصرف سرمایه‌دار دیگر را بـه قرض می گیرد، آن رابه‌کارتولید انداخته وبدین‌طریق ارزش‌اضافی (که از کاراضافی وبی‌مزدکارگران حاصل می‌شود)، بدست می‌آورد. ایـن سرمایه‌دارپس‌ازبپایان‌رسیدن‌مدت معین، پولی‌راکه قرض‌گرفته‌به‌اضافه بهرۀآن (که درواقع بخشی از ارزش‌اضافی می‌باشد)، به سرمایه‌دار

قرض دهنده می‌دهد. بنابراین می‌بینیم که بهره درواقع بخشی از ارزش اضافی می‌باشد.



کارگران به راحتی نمی‌توانند متوجه بشوند که سرمایه‌داران قرض دهنده هم در استثمار آنها سهیم می‌باشند، زیرا کارگران، آنها را هیچگاه نمی‌بینند؛ ولی سرمایه‌داران قرض‌دهنده از آنجا که بخشی از ارزش اضافی را تصاحب می‌کنند، در استثمار کارگران سهیم می‌باشند.

بانک‌ها:

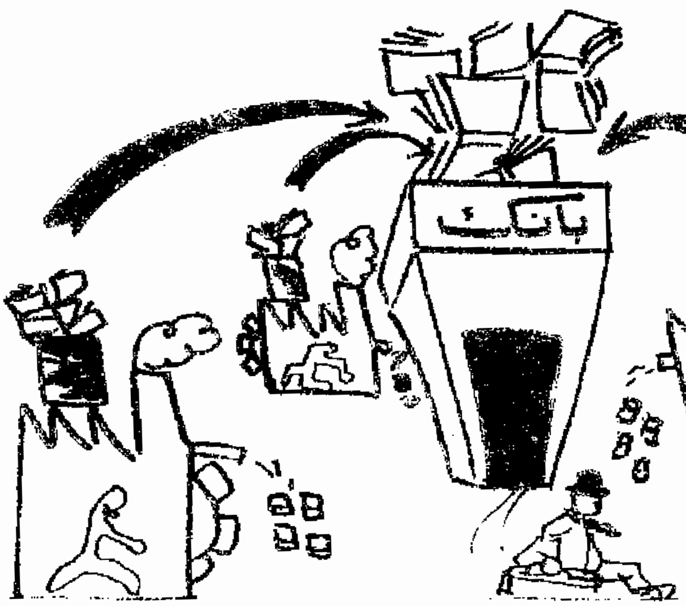
یکی از وظایف مهم بانکها، جمع کردن سرمایه‌های بدون مصرف سرمایه‌داران، وسپردن آنها به سرمایه‌دارانی که به آن سرمایه‌ها احتیاج دارند، می‌باشد.

لازم به توضیح است که بانکها از ابتدا به این صورت نبوده‌اند. درحدود پانصدوهشتادسال پیش، اولین بانک درجمهوری ایتالیا تأسیس شد. تجارت که توسعه پیدا کرد، بتدریج در جاهای دیگر هم بانک

بوجود آمد. وظیفهٔ آنهایی که صاحب بانك بودند، این بود که پولهای سالم رااز پولهای ناسالم جدا کنند.

اما امروز وظیفه بانکها همانطور که گفتیم جمع کردن سرمایه‌هایی است که نمی‌توانند سود بیاورند، وتبدیل آنها به سرمایه‌های سودآور می‌باشد.

همچنین پس‌اندازهای مردم نیزدربانکها نگهداری می‌شود.

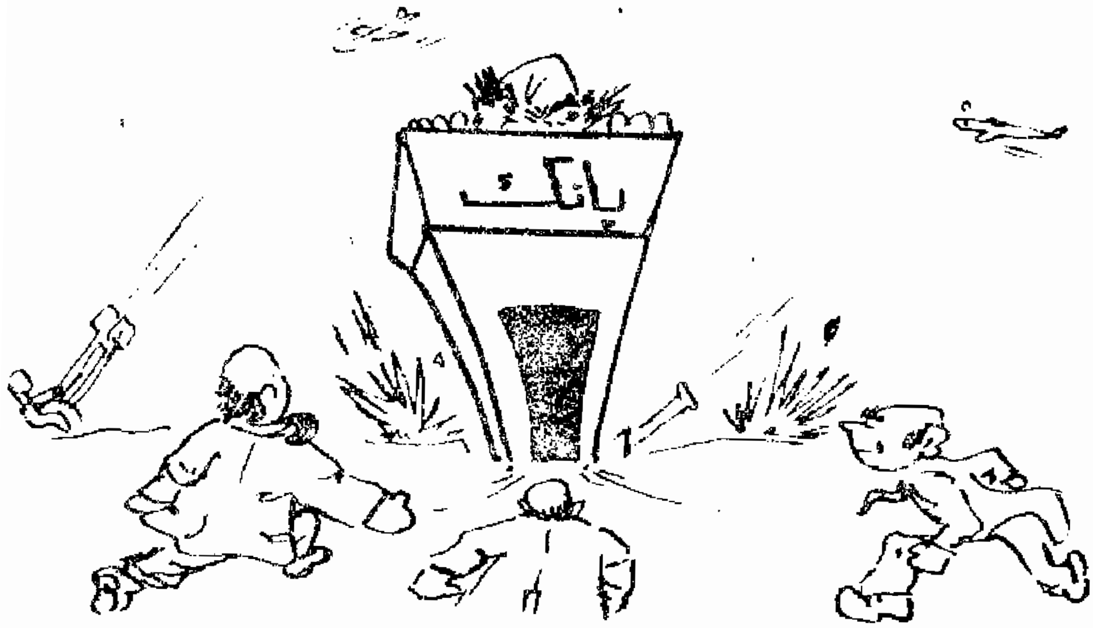


امکان‌دارد، هرآن چندین نفر به بانك‌ها مراجعه کرده ومقداری پول ویا تمام پول‌خود راطلب نمایند؛ که‌البته جای این پولهای‌خارج شده راپولهای جدیدی که به‌بانکها واریزمی‌شود، پرمی کند.

زمانی که کشور دچاربحران، جنگ ویا غیره بشود، صاحبان پس‌انداز، گروه گروه برای خارج کردن‌پولهای خود به‌بانك‌هامراجعه می کنند. درچنین‌صورتی اگرصاحبان بانکهانتوانند بوسیلهٔقرض کردن پول‌کافی ازدولت، جواب طلبکاران‌رابدهند، ورشکست می‌شوند.

ورشکست شدن بانکها، هستی سرمایه‌دارانی را کـه صاحب بانك می‌باشند نابود می کند؛ علاوه براین سرمایهٔ پولی سرمایه‌دارنی هم کـه به بانکها سپرده شده، ازبین می‌رود؛ و خرده بـورژواها نیز

پس‌اندازخود راازدست می‌دهند.



سود بانکی:

وقتی‌سرمایه‌داربرای گرفتن‌وام‌به‌بانك مراجعه می کند، صاحب بانك (سرمایه‌داربانکی) در ازاء مقدارپولی که‌می‌دهد، ازاومی‌خواهد پس‌از مدت معینی همان پول‌را، همراه با مثلاً ۳۰٪ (درصد) بهره به بانك برگرداند. یعنی بانکدار برای‌دادن وام به‌سرمایه‌داران ویاغیره، ۳۰٪ بهره‌طلب‌می کند؛ بدین‌ترتیب‌جای این‌سؤال‌است که‌آیا بانکدار به سرمایه‌دارانی هم که پول خودرا به بانك می‌سپارند، درهمان‌مدت معین، ۳۰٪ بهره می‌پردازد؟

پرواضح است که اینطور نیست، چون اگر چنین بود، دیگر سودی برای بانکدار نمی‌ماند. بنابراین بانکدار به سرمایه‌دارانی که پول‌خود را به بانك می‌سپارند، ۲۰٪ (درصد) بهره می‌دهند.

می‌بینیم که بانکدارپول را با۲۰٪ بهره‌می‌گیرد، وبا ۳۰٪ بهره به دیگران می‌دهد. در نتیجه ۱۰٪ برای‌او می‌ماند که به‌آن بهرهٔ بانکی می‌گویند.

شرکت‌های سهامی:

برای بوجود آوردن تأسیسات عظیم، مانند شرکت‌های بزرگ صنعتی، راههای آهن و غیره، احتیاج به سرمایه‌های بزرگی است که یك سرمایه‌دار به‌تنهایی نمی‌تواند، آن‌سرمایه‌را تأمین نماید. بنابراین برای بوجود آمدن چنین تأسیساتی، باید عدهٔ زیادی پول‌های خود را روی‌هم بریزند تا بدین طریق سرمایه‌های بزرگی جمع شود.

و درست به‌همین‌خاطر بود که شرکتهای سهامی بوجود آمدند. یعنی‌شرکت‌های سهامی ازاین‌جهت‌بوجود آمدند که‌سرمایه‌های بزرگی را جمع کرده تا بوسیلهٔ آن سرمایه‌ها تأسیسات بزرگ ایجاد کنند.



هرشخصی که بخواهد درشرکت سهامی شرکت کند، باید یك و یا چند سهم بگیرد. مثلافرض کنیم برای‌تأسیس یك شرکت‌بزرگ صنعتی به ۱۰۰۰۰۰۰ (یك میلیون) تومان سرمایه نیاز است، حال‌اگر این ۱۰۰۰۰۰۰ تومان را به هزار سهم تقسیم کنند، برای هرسهم باید ۱۰۰۰تومان پرداخت کرد. یعنی‌هرشخصی می‌تواند باپرداخت ۱۰۰۰ تومان، یك سهم و یا با پرداخت ۲۰۰۰ تومان، دو سهم و یا بالاخره

با پرداخت پول بیشتری سهم‌های بیشتری بخرد.

در شرکت‌های سهامی حتی دهقانان، کارمندان و کارگران نیز می‌توانند یك و یا دو سهم بخرند و بدین‌طریق در شرکت بزرگ صنعتی سهیم شوند.

ظاهراً چنین بنظر می‌رسد که سرمایه‌داران به‌دهقانان و کارگران هم فرصت سرمایه‌گذاری می‌دهند. آنها می‌گویند: «باتوسعهٔ شرکت‌های سهامی کارگران کارخانه‌هم می‌توانند‌در شرکت‌های‌بزرگ تولیدی سهیم گردند، بنابراین شرکت سهامی وسیله‌ای است که اختلاف بین سرمایه‌دار و کارگر را ازمیان می‌برد!»

چه شده است؟ آیا سرمایه‌داران دلشان به‌حال کارگران سوخته است که به چنین فکری‌افتاده‌اند؟ پرواضح است که خیر. سرمایه‌داران تا کاری برای آنها سود نداشته باشد، دست به‌آن نمی‌زنند. پس صد درصد این‌هم یك حیله است. سرمایه‌داران‌ازاین راه پول‌های زیادی را به‌طرف خود می‌کشند و‌از آن‌پول‌ها به‌نفع‌خود استفاده می‌نمایند.

سهامداران کوچك‌در شرکت‌های سهامی هیچکاره هستند؛ ولی سرمایه‌داران‌که سهامداران بزرگ می‌باشند، حتی اگر کمتر یك‌سوم کل سهم ها را هم در اختیار داشته باشند، باز هم همه کاره خواهند بود.



فرض کنیم پس از یك سال، شرکت ۵۰۰۰۰۰ (پانصد هــزار تومان) سود ببرد. در این‌صورت‌سرمایه‌داران تصمیم‌می‌گیرند که مثلا ۲۰۰۰۰۰ (دویست هزار) تومان را به‌عنوان پس‌انداز کنار بگذارند؛ وبقیه‌را که ۳۰۰۰۰۰ تومان می‌شود، بین سهامداران تقسیم کنند.

قبلاگفتیم که فرض کنیم برای تأسیس شرکتی به ۱۰۰۰۰۰۰ (۱ میلیون) تومان سرمایه نیاز باشد، واین ۱۰۰۰۰۰۰تومان به ۱۰۰۰سهم تقسیم شود ؛ و هر سهم نیز برابر با ۱۰۰۰ تومان باشد . حال اگــر ۳۰۰۰۰۰ (سیصد هزار) تومان را به‌کل سهام‌که ۱۰۰۰ سهم می‌باشد، تقسیم کنند، به‌هرسهم ۳۰۰ تومان بهره می‌رسد، که به‌آن سود سهام می‌گویند.

$$\text{تومان بهره } ۳۰۰ = \frac{\text{۳۰۰۰۰۰ تومان}}{\text{۱۰۰۰ سهم}}$$

بنابراین هر سهامدار به ازاء هر سهم‌که ۱۰۰۰تومان می‌باشد، ۳۰۰تومان بهره می‌برد؛ یعنی سودی‌که هر سهامدار به ازاء هر سهـم عایدش می‌شود، ۰.۱۵ ٪ (درصد) می‌باشد.

اگر سرمایه دار پولش را به بانك بسپارد، چون بانك حداکثر به ازاء هر۱۰۰۰تومان سالیانه ۰.۵ ٪ (درصد) سود می‌پردازد، درنتیجه سرمایه‌دار برای هر ۱۰۰۰ تومان، ۱۰۰ تومان بهره دریافت می‌نماید. این است که سرمایه‌دار بجای اینکه سرمایه‌اش را به بانك بگذارد، با آن سهام می‌خرد تا برای هر سهم (۱۰۰۰ تومان)، سالیانه ۳۰۰ تومان بهره دریافت نماید.

بهرهٔ مالکانه در نظام سرمایه‌داری:

اجارهٔ سرمایه‌داری:

این یك‌سرمایه‌دار است که زمین‌های زیادی‌را در اختیار دارد.

او می‌گوید زمین‌ها مال من است و هیچ کسی حق ندارد بدون اجازهٔ من در آنها به کشت و کار بپردازد.

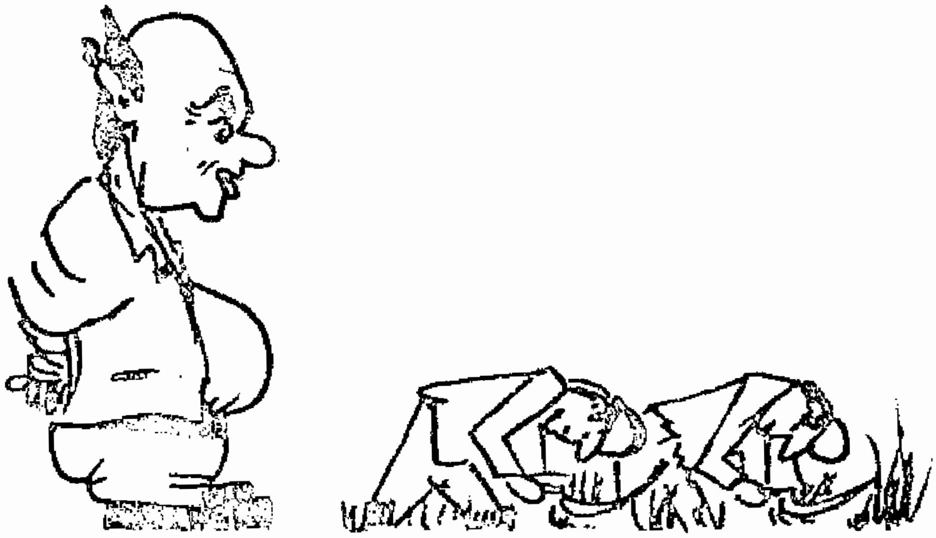


این سرمایه‌دار دیگری است که زمین‌های زمین‌دار بزرگ را به اجاره می‌گیرد.



اما مگر در زمین‌ها چیزی خودبخود کاشته می‌شود؟

مسلم است که خیر. سرمایه‌دار هم که خود به کشت و کار نمی‌پردازد. در اینصورت چه کسانی باید زمین‌ها را بکارند؟ معلوم است؛ کارگران. بله، سرمایه‌دار عدهٔ زیادی کارگر مزدبگیر را استخدام می‌کند، تا روی زمین‌ها کار کنند.



کارگران روی زمین‌ها کار می‌کنند وارزش اضافی بوجود می‌آورند. سرمایه‌دار بخشی از این ارزش اضافـی را خود تصاحب می‌کند، و بخش دیگر آن‌را بابت اجاره زمین‌ها به زمین‌دار بزرگ می‌دهد.



اجارهٔ سرمایه‌داری بااجارهٔ فئودالی تفاوت‌دارد. درنظام‌فئودالی، فئودال‌ها تمام محصولاتی راکه ازکار اضافی دهقانان حاصل می‌شد، تصاحب می‌کردند، درحالیکه‌درنظام سرمایه‌داری زمین‌دارفقط بخشی از ارزش اضافی راکه ازکار کارگران بوجود می‌آید، تصاحب می‌کند.

اجارهٔ تفضیلی (اجاره برای زمین برتر):

دو قطعه زمین‌را در نظر بگیریم، و فرض کنیم قطعه زمین اول حاصل‌خیزترین و مرغوب‌ترین زمین و قطعه زمین دوم نامرغوب‌ترین زمین می‌باشد که حاصلخیزی و بارآوریش کمتر از قطعه زمین اول می‌باشد.

اگر سرمایه‌دار الف قطعه زمین اول را اجاره کرده و در آن ۱۰۰۰۰۰ (صد هزار) تومان سرمایه برای خرید بذر (دانه)، نیروی کار (دستمزد کارگران) و غیره مصرف نماید؛ پس از یک‌سال برابر با ۲۰۰۰۰۰ (دویست هزار) کیلو گندم بدست آورد، سرمایه‌دار ب که قطعه زمین‌دوم (یعنی‌قطعه‌زمین نامرغوبی که حاصلخیزی و بارآوریش کمتر است) را به اجاره گرفته، با همان ۱۰۰۰۰۰ (صد هزار) تومان سرمایه می‌تواند ۱۲۰۰۰۰ (صد و بیست هزار) کیلو گندم بدست بیاورد.

می‌بینیم با مصرف سرمایهٔ مساوی، روی دو قطعه زمین، قطعه زمین اول که حاصلخیزتر می‌باشد، محصول بیشتری ببار می‌آورد. حال اگرسود متوسط ۲۰٪ (درصد) باشد، بایدسرمایه‌داربه‌ازای هر ۱۰۰ تومان، ۲۰ تومان، و یا به ازای هر ۱۰۰۰ تومان، سودی برابر با ۲۰۰تومان ببرد. در این صورت سرمایه‌دار برای ۱۰۰۰۰۰ تومان، ۲۰۰۰۰ تومان‌سود می‌برد. یعنی سرمایه‌دار ۲۰۰۰۰تومان بیشتر از سرمایه‌ای (۱۰۰۰۰۰تومان) که بکار برده، بدست می‌آورد.

بدین‌ترتیب بازار بایدگندم را از سرمایه‌داری که با ۱۰۰۰۰۰ تومان سرمایه، ۲۰۰۰۰۰ کیلوگندم برداشت کرده، هر کیلو ۶ ریال بخرد:

کیلو گندم ۲۰۰۰۰۰ × ۶ = ۱۲۰۰۰۰۰ ریال = ۱۲۰۰۰۰ تومان

و ازسرمایه‌داری که درزمین نامرغوب کشت کرده وبا ۱۰۰۰۰۰۰ تومان، ۱۲۰۰۰۰ کیلو گندم بدست آورده، کیلویی ۱۰ ریال خریده‌شود تا هر کدام از سرمایه‌دارها ۲۰٪ سود متوسط عایدشان شود.

تومان ۱۲۰۰۰۰۰ = ۱۲۰۰۰۰۰ ریال = ۱۰ ریال × ۱۲۰۰۰۰ کیلو گندم

ولی آیا چنین چیزی ممکن است؟ آیا می‌شود در بازار قیمت گندم هم کیلویی ۱۰ ریال باشد، وهم کیلویی ۶ ریال؟ خیر چنین چیزی ممکن نیست. بازار، گندم را از هردو سرمایه‌دار به‌یك‌قیمت می‌خرد.

بازار کاری ندارد که سرمایه‌دار محصولش را در چگونه زمینی کاشته است؛ گندم، گندم است، حال چه درزمین حاصلخیز و مرغوب کاشته شده باشد و چه در زمین نامرغوبتر. ولی چیزی که هست، اگر قیمت گندم براساس زمین حاصلخیزومرغوب تعیین‌شود، آنگاه گندم در بازار کیلویی ۶ریال می‌شود وسرمایه‌داری که در زمین غیرحاصل‌خیزو نامرغوب کشت کرده، نه‌تنهاسودمتوسط ۲۰٪ عایدش نمی‌شود، بلکه کلی هم ضرر می کند. واز آنجا که سرمایه‌دار اگرسود متوسطی کمتر از ۲۰٪ بدست‌آورد، سرمایه‌اش‌را ازکشاورزی خارج کرده‌و در رشتهٔ دیگری بکار می‌اندازد، بازار، قیمت‌را براساس نامرغوبترین زمین تعیین می‌نماید. و بدین ترتیب گندم از تمام سرمایه‌داران کیلویی مثلا ۱۰ ریال خریده می‌شود که دراین‌صورت:

سرمایه دار ب (که زمین نامـرغوب را اجـاره کرده است)، ۲۰۰۰۰ تومان‌سودعایدش می‌شود که همان ۲۰٪ سود متوسط میباشد. این ۲۰٪ سود متوسط ازکاراضافی کارگران حاصل می‌شود.

اما سرمایه‌دار الف که‌زمین حاصلخیزتر ومرغوبتری را اجاره کرده است، مبلغی بیشتراز ۲۰٪ سود متوسط بدست می‌آورد:

تومان ۲۰۰۰۰۰ = ریال ۲۰۰۰۰۰۰ = ۱۰ ریال × ۲۰۰۰۰۰ کیلو گندم

تومان اضافه‌بر سرمایه ۱۰۰۰۰۰ = ۱۰۰۰۰۰ — ۲۰۰۰۰۰ تومان قیمت کل گندم
سرمایه‌ای که سرمایه‌دار بکار برده.

اماچون ۲۰٪ سود متوسط در ۱۰۰۰۰۰ تومان سرمایه، ۲۰۰۰۰ تومان می‌شود، سرمایه‌دار الف مبلغی برابر با ۸۰۰۰۰ تومان اضافه‌تر می‌آورد:

۸۰۰۰۰ تومان = ۲۰۰۰۰ تومان — ۱۰۰۰۰۰ تومان

↓ اضافه بر سود متوسط — ↓ — ↓ کل سودی که بر کل سرمایه (۱۰۰۰۰۰ تومان) اضافه شده است.

به این ۸۰۰۰۰ تومان که بیشتر از اضافه بر سود متوسط بدست آمده، سود تفضیلی می‌گویند.

بنابراین سود تفضیلی، سودی است که اضافه بر سود متوسط می‌باشد، و از زمین‌های حاصلخیز و مرغوب بدست می‌آید. سرمایه‌دار الف خیلی مایل است که این سود اضافی (سود تفضیلی) را به جیب بزند؛ ولی چنین کاری برایش مشکل است؛ زیرا سرمایه‌دار این سود اضافی‌را به‌عنوان اجارهٔ تفضیلی به‌زمین‌دارمی‌دهد و ۲۰٪ سود متوسط را هم برای خودش نگاه می‌دارد.



اما این سود متوسط و سود اضافی خودبخود بوجود نیامده‌اند. بلکه کارگران آنها را آفریده‌اند. بنابراین سود اضافی که به زمین‌دار پرداخت می‌شود، بخشی از ارزش اضافی است.

۱. اجارهٔ مطلق

زمین‌دار خودش را مالک زمین می‌داند، و به همین جهت حاضر نمی‌شود از اجارهٔ زمین نامرغوبی که در اجارهٔ سرمایه‌دار ب می‌باشد، صرف نظر کند. سرمایه‌دار ب هیچگونه سودی اضافه برسود متوسط بدست نمی‌آورد، و به همین خاطر مجبور است محصولاتش را طوری بفروشد که مقداری بیشتر از سود متوسط بدست بیاورد، تا آن را بابت اجاره به زمین‌دار بدهد.

به چنین اجاره‌ای که از فروش محصولات کشاورزی به قیمتی بالاتر از قیمت تولید آن تهیه‌شود، اجارهٔ مطلق می‌گویند.

قیمت تولید همانطور که قبلا هم گفتیم عبارت است از:

سود متوسط + مخارج تولید برای سرمایه‌دار = قیمت تولید

مخارج تولید برای سرمایه‌دار عبارتند از:

سرمایهٔ متغیر + سرمایهٔ ثابت = مخارج تولید برای سرمایه‌دار.

سرمایهٔ متغیر مساوی است با دستمزد کارگران.

سرمایهٔ ثابت مساوی است با پولی که صرف خرید بذر، ماشین‌آلات کشاورزی، کود شیمیایی وغیره می‌شود.

اجارهٔ مطلق نیز مانند اجارهٔ تفضیلی بخشی از ارزش اضافی است که توسط کار اضافی کارگران بوجود می‌آید.

فصل پنجم

بحران‌های سرمایه‌داری

اضافه تولید:

وقتی بیش‌از حد قدرت خرید مردم، پوشاك تولیدشود، انبارها بتدریج از پوشاك پر می‌شود؛ در نتیجه کارخانه‌دار کارخانه را تعطیل می‌کند؛ کارگران زیادی بیکار می‌شوند، و دستمزد کمی راهم که قبلا می‌گرفتند، قطع می‌شود.



وقتی بیش از قدرت خرید مردم، گندم تولید شود، کارگـران بسیاری بیکار می‌شوند، و دستمزدشان قطع می‌شود؛ بدین‌ترتیب آن‌ها باید گرسنگی بکشند، زیرا پول ندارند؛ زیرا بیکار شده‌اند؛ زیرا گندم زیاد تولید شده است.



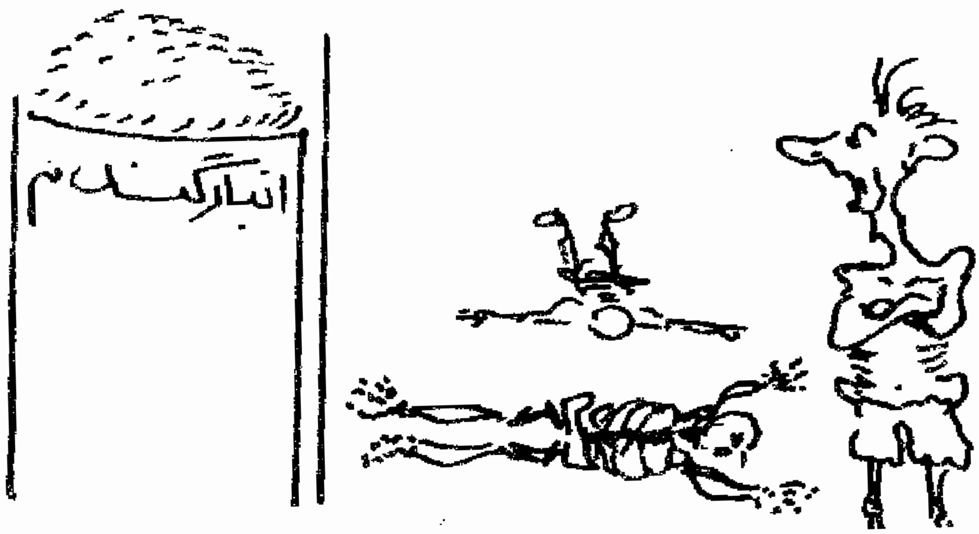
انبارها پر از زغال‌اند، اما زحمتکشان بخاطر نداشتن زغال، در اتاق سردشان می‌لرزند.



انبارها پر از پوشاکند، اما توده‌های زحمتکش بدون پوشاک بسر می‌برند.



انبارها پر از گندم‌اند، اما صدها هزار نفر از گرسنگی می‌میرند.

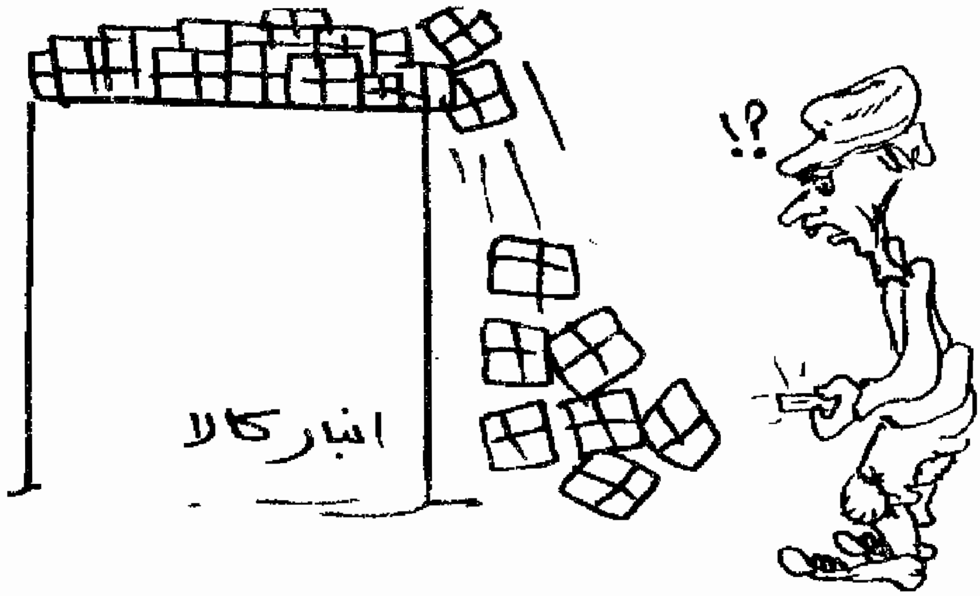


انبارها چگونه پر می‌شوند؟

کارگران و سایر زحمتکشان که مصرف کنندگان اصلی جامعه می‌باشند، بدلیل اینکه شدیداً از طرف سرمایه‌داران استثمار می‌شوند، دستمزدشان پایین است؛ پایین بودن دستمزد باعث می‌شود که آن‌ها نتوانند هر آنچه کالا که مورد نیازشان است، بخرند. در نتیجه کالاها بسیار کند بفروش می‌روند، و یا گاهی اصلا بفروش نمی‌روند؛ و بدین ترتیب انبارها پر می‌شوند.

بنابراین می‌بینیم که کالاها زیادتر از احتیاجات مردم تولید

...می‌شود، بلکه به‌نسبت قدرت‌خرید مردم زیادتر تولید می‌شوند.

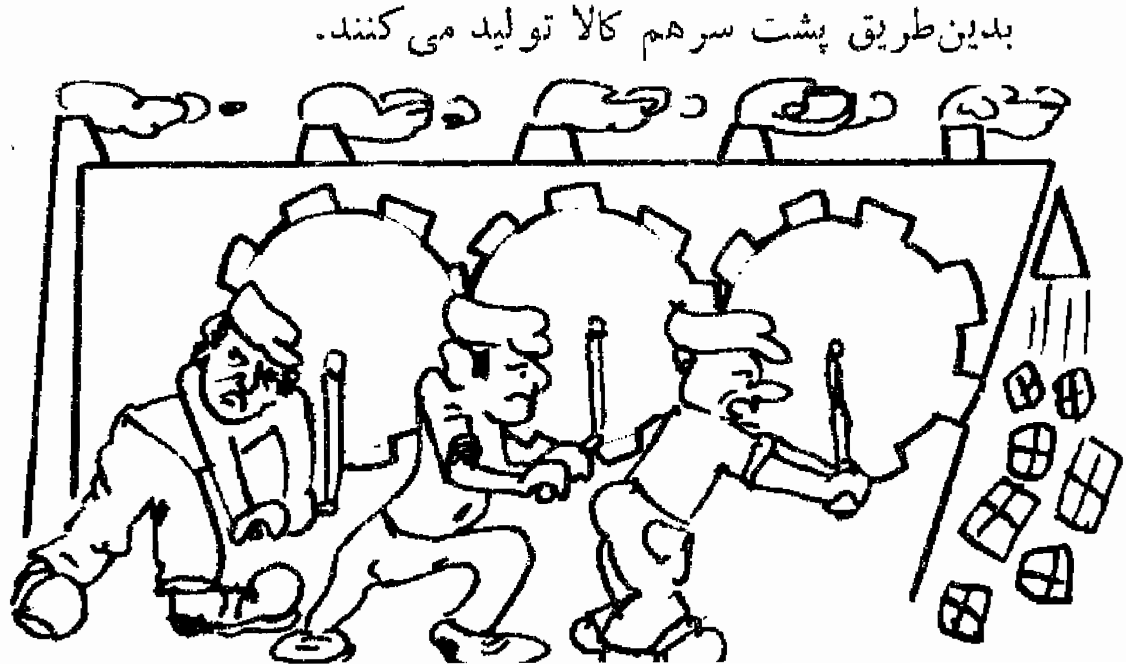


نشانه‌های بحران اضافه تولید عبارتند از:

متوقف شدن تجارت، بفروش نرفتن بسیاری از کالاها دربازار، متوقف شدن تولید و تعطیل کارخانه‌ها، و به دنبال آن بیکار شدن کارگران.

علت اصلی بحران‌ها، تضاد بین‌کار وتولید اجتماعی ومالکیت خصوصی بر وسایل تولید می‌باشد. و این تضاد به‌شکل تضاد آشتی‌ناپذیر طبقهٔ کارگر و طبقهٔ سرمایه‌دار نمایان می‌گردد.

از آنجاکه سرمایه‌داران بدنبال سود بیشتر می‌گردند، تکنیک‌را بهتر کرده وماشین‌های تولیدی پیشرفته‌تری را به‌کارخانه می‌آورند، و بدین‌طریق پشت سرهم کالا تولید می‌کنند.



اما به‌علت پایین بودن دستمزد کارگران، و افزایش بیکاری، و فقر و تنگدستی دهقانان وغیره، مصرف کالاها بسیار محدود می‌شود. تولید زیاد ومصرف کم باعث می گردد که تولیدسرمایه‌داری با چهار-چوب تنگ مصرف برخورد نماید.



بطور کلی تا نظام سرمایه‌داری وجود دارد، بحران هم وجود خواهد داشت؛ زیرا تا نظام سرمایه‌داری وجود دارد، تضاد بین تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید وجود خواهد داشت.

دوره‌های سرمایه‌داری و مراحل آن:

فاصلهٔ بین آغاز یك بحران را تا آغاز بحران بعدی، یك‌دوره (سیکل) می گویند که از چهار مرحله تشکیل شده‌است.

مرحلهٔاول دوره(سیکل)، بحران می‌باشد. این‌مرحله با متوقف شدن تجارت داخلی و خارجی، ورشکستکی، کمبود پول، بیکاری، پایین آمدن مزدها، اضافه تولید کالاها، ازبین رفتن‌کالاها وماشین آلات و مؤسسات، پایین آمدن قیمت‌ها، و غیره همراه است.

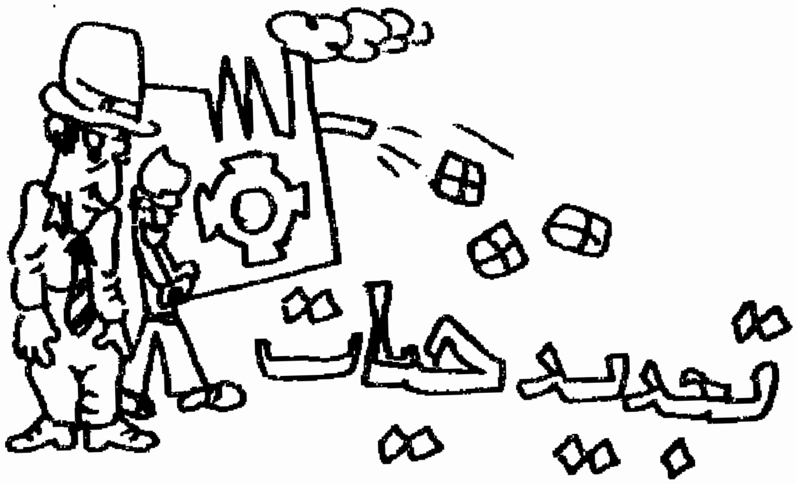


مرحلهٔ دوم، رکود(یا مرحلهٔ فروکش) می‌باشد؛ در این مرحله قیمت‌های کالاها پایین است، تولید صنعتی درحالت رکود بسرمی‌برد. قسمتی ازکالاهای اضافی از بین برده شده و قسمتی از آنها باقیمتهای بسیار پایین فروخته شده‌اند.

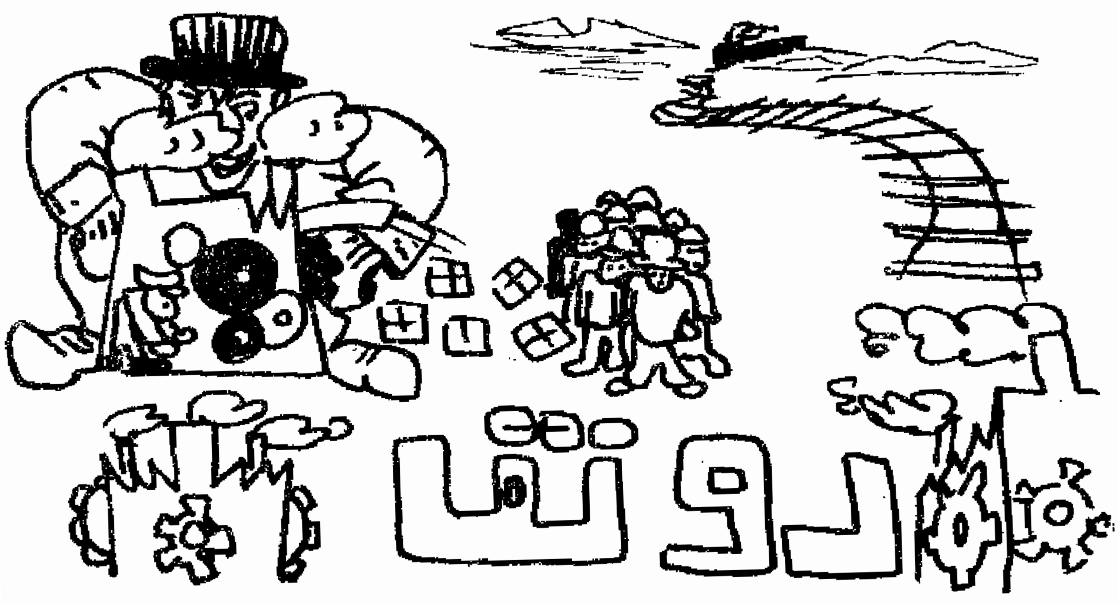


سرمایه‌داران برای خارج شدن از این مرحله تلاش می کنند تا بوسیلهٔ استثمار شدیدکارگران ویابکارانداختن ماشینهای تولیدی‌جدید و پیشرفته مخارج تولیدرا پایین بیاورند.

مرحلهٔ سوم، بهبود یا تجدید حیات (از سر گرفتن حیات) است. دراین مرحله آن بخش ازمؤسسات و ماشین آلات که ازبین نرفته‌اند، تولیدرا گسترش می‌دهند؛ به‌تدریج تولیدات به‌وضع عادی‌اش برمی‌گردد، و قیمت‌ها بالا می‌روند، سرمایه‌داران به سودهای کلانی دست می‌یابند وبدین‌ترتیب بهبود (تجدید حیات) وارد مرحله بعدی، مرحله رونق می‌شود.



مرحلهٔ چهارم، مرحلهٔ رونق است. رونق آخرین مرحلهٔ دوره (سیکل) می‌باشد. در این مرحله مؤسسات صنعتی جدید و راه‌آهن وغیره ساخته می‌شود؛ قیمت‌ها افزایش پیدا می‌کند، سرمایه‌داران برای



تولید هرچه‌بیشتر تلاش‌می کنند، تاجران به‌سرمایه‌داران سفارش تولید کالاهای هرچه بیشتر می‌دهند، و سرانجام ناگهـان معلوم می گردد که تقاضاکنندگان (خریداران) کالا، ازحجم کالاها بسیار کمترند، و بدین ترتیب انبارها لبریز می‌شوند و دوباره بحران فرا می‌رسد؛ و مراحل دوره (سیکل) ازنو تکرار می گردد.

بحران‌های کشاورزی:

بحران‌های اضافه تولید فراورده‌های کشاورزی، بحران‌هـای کشاورزی می‌باشند. علت اساسی این بحران‌ها نیز مانند بحران‌های صنعتی، تضاد سرمایه‌داری، یعنی تضاد بین تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی است.

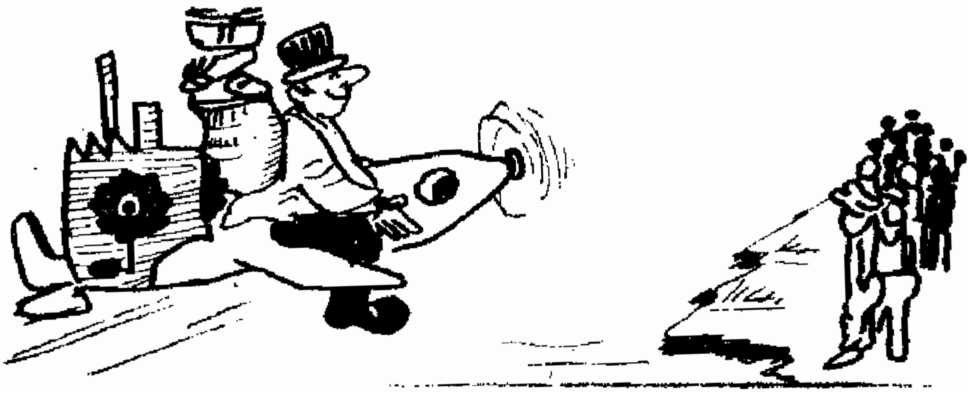
بحرانهای کشاورزی‌معمولاطولانی‌تراز بحرانهای‌صنعتی‌هستند. علت‌های این امر یکی این‌می‌باشد که زراعت ازصنعت عقب مانده‌تر است. دیگراینکه چون زمین‌تحت‌مالکیت خصوصی یك‌عده زمیندار می‌باشد، سرمایه بطور آزادانه‌ای نمی‌تواند درکشاورزی به جریـان بیفتد.

بحران‌ها و شدیدتر شدن تضادهای سرمایه‌داری:

دراثربحرانها درحالیکه ثروتهای بزرگی‌ازبین می‌رود، میلیونها زحمتکش ازگرسنگی و فقر تهدید به مرگ می‌شوند؛ سرمایـه‌داران بهیچوجه نمی‌توانند آنچه راکه پیش آمده کنترل کنند، ودراین‌جاست که ناتوانی سرمایه‌داران آشکار می گردد. بحرانها میلیونها کارگر را

بیکار و آواره می کند و میلیونها دهقان را بیچاره و خانه خراب می‌نماید.

این است که بحرانها تضاد بین کارگران و سرمایه‌داران را از هر زمانی شدیدتر می کند.



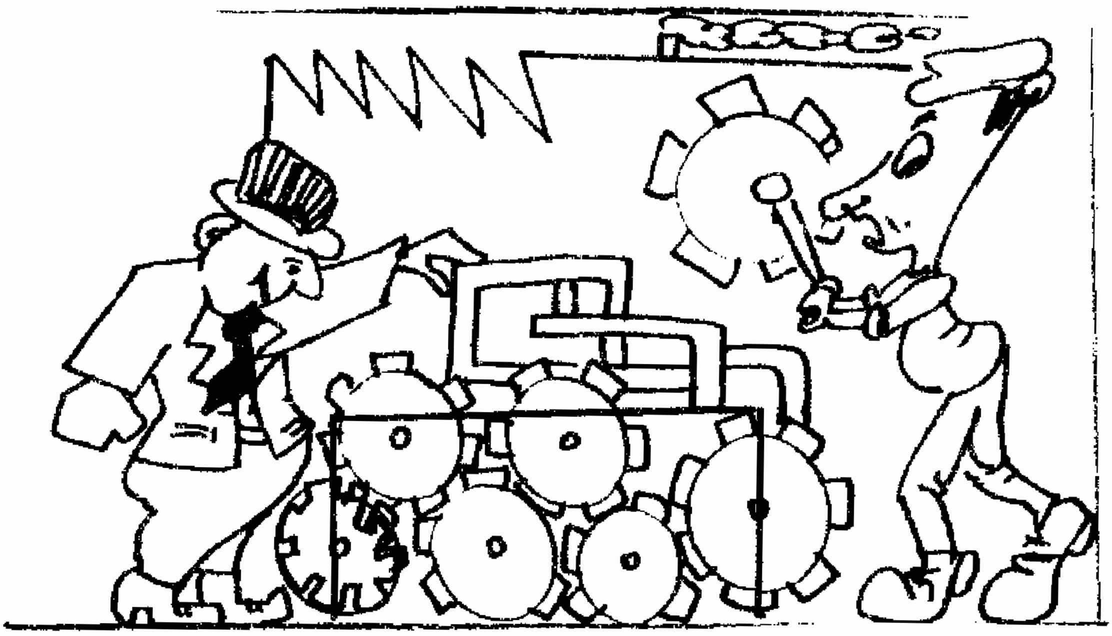
فصل ششم

امپریالیسم

امپریالیسم از کلمهٔ امپریال می آید. امپریال هم یعنی امپراطوری. بنابراین امپریالیسم بمفهوم طرفداری از امپراطوری می باشد. منظور از امپراطوری این است که کشوری سرزمین های زیادی را تصرف کرده، و مردم آن کشورها را مجبور کنند تابع کشور تجاوزگر باشند. بدین ترتیب معنی سادهٔ امپریالیسم، تجاوز به کشورهای دیگر و جهانگیری می باشد.

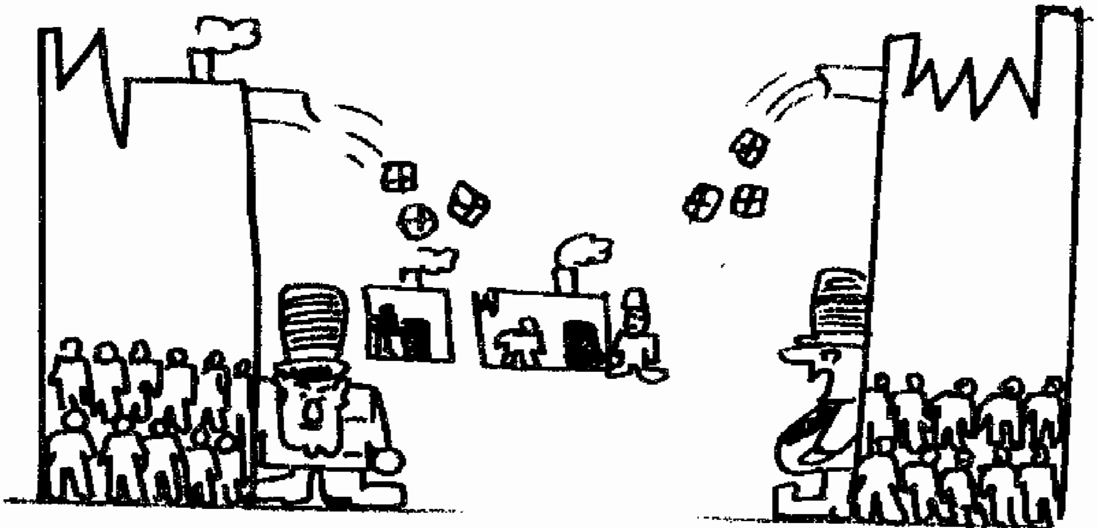


در تمام کشورهای سرمایه‌داری، قبل از اینکه این کشورها وارد مرحلهٔ امپریالیسم (آخرین مرحلهٔ سرمایه‌داری) شوند، بین سرمایه‌داران بزرگ و کوچك و متوسط، رقابت سختی وجود داشت، سرمایه‌داران تنها در این فکر بودند که سود بیشتری ببرند. بهمین خاطر تکنیك را بهتر می کردند، ماشین‌های تولیدی پیشرفته وجدید وارد کارخانه می کردند وکارگران را به‌شدت استثمار می‌نمودند.



سرمایه‌داران بزرگ که شاید بیشتر از ده درصد نمی‌شدند، شصت درصد کارگران را در اختیار داشتند؛ و بقیهٔ سرمایه‌داران، یعنی نود درصد سرمایه‌داران، حدود چهل درصد کارگران را در مؤسسات خود بکار گرفته بودند. درنتیجه سرمایه‌داران بزرگ که بیشتر کارگران را در اختیار داشتند، کالا های بیشتری تولید می کردند. آنها حتی بیش از نصف تولیدات کشور را انجام می‌دادند. این بود که ادامهٔ رقابت چیزی جز ضرر نصیبشان نمی کرد.

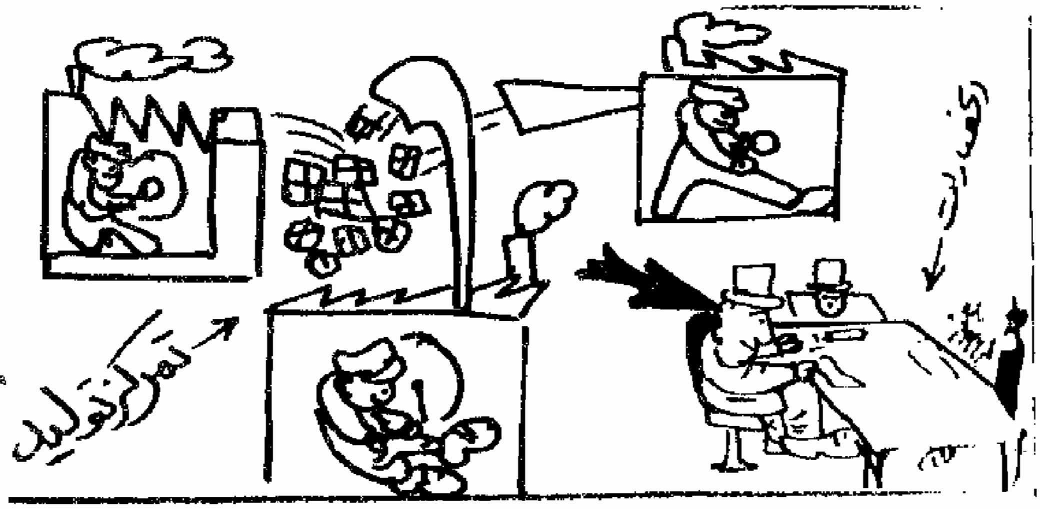
اتحاد و سازش بین تمام سرمایه‌داران بزرگ ومتوسط و کوچك که درحال رقابت بایکدیگر بودند، امری غیرممکن بود؛ ولی سازش و اتحاد میان ده درصد سرمایه‌داران (سرمایه‌داران بزرگ) چندان



کار دشواری نبود. و سرانجام نیز سرمایه‌داران بزرگ با هم سازش کردند:

«حال که رقابت همهٔ سرمایه‌داران بزرگ و کوچك باعث شد که بیشترین قسمت تولیدات فقط در دست ما ده‌درصد سرمایه‌دار بزرگ جمع شود، بهتر است باهم متحد شویم ورقابت آزادرا کناربگذاریم؛ اینطور هم راحت می‌توانیم قیمت کالاهایمان را هرچه دلمان‌خواست بالا ببریم،وهم راحت‌می‌توانیم‌تولیدات را کنترل کنیم. وبدین‌ترتیب‌به سرمایه‌داران کوچکی که هنوز می‌خواهند رقابت را ادامه دهند ضربهٔ محکمی می‌زنیم.»

رقابت آزاد باعث شد که تولیدات تقریباً یکجا جمع شود؛ و این جمع‌شدن تولید در یکجا (تمرکز تولید) نیزبتدریج انحصارات را بوجود آورد.

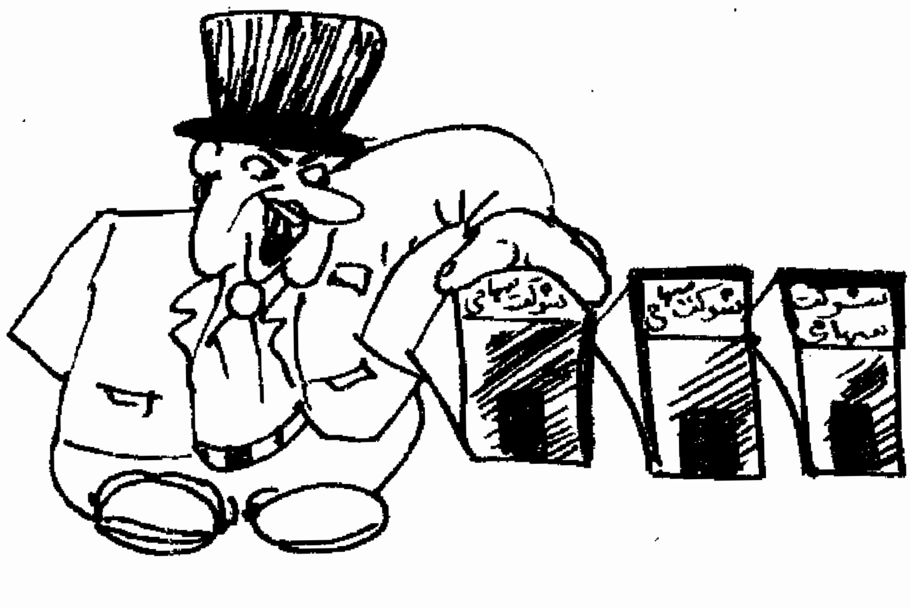


سرمایه‌داران بزرگ برای اینکه تولیدات را کاملا در دست خود بگیرند، سعی می‌کردند بوسیلهٔ راه‌هایی سرمایه‌داران کوچک و متوسط را هم مجبور کنند که یا به‌آنها بپیوندند؛ و دست از رقابت بردارند؛ ویادرغیراینصورت ورشکست می‌شدند. بعضی‌ازاین راهها ازاین قرار بود:

با خریداران کالاها، قرارداد می‌بستند که فقط از آنها، یعنی فقط از سرمایه‌داران بزرگ کالاهایشان را بخرند. یا با کارگران قرارداد می‌بستند که فقط برای آنها کار کنند؛ ویا مثلا به هرترتیبی شده بود نمی‌گذاشتند مواد اولیه، یعنی موادی که کارخانه برای تولید کالا به آن نیاز داشت، به سرمایه‌داران کوچک برسد؛ و ازاینجور چیزها.



یکی‌از راههایی که سرمایه‌داران بزرگ بوسیلهٔ آن سرمایه‌های پراکنده‌را یک‌جا جمع می‌کردند، گسترش شرکت‌های سهامی بود.



سرمایه‌داران، مخالف رقابت آزاد بودند.وهمهٔ این تلاش‌ها در جهت مبارزه با رقابت آزاد صورت می‌گرفت.

وقتی بیش از نصف تولیدات توسط سرمایه‌داران بزرگ که ده درصد کل سرمایه‌داران را تشکیل می‌دادند، انجام می‌گرفت، اتحاد برای انحصاری کردن تولید تنها راهی بود که منافع آنان را حفظ می‌نمود. بهمین خاطر آنها اتحادیه‌هایی تشکیل دادند و قراردادهایی بستند که طبق آن قراردادها:

۱ـ هیچ‌سرمایه‌داری حق‌نداشت کالایش‌را ازسرمایه‌داردیگری که همان نوع کالا را تولید می‌کند، گران‌تریا ارزان‌تر بفروشد.

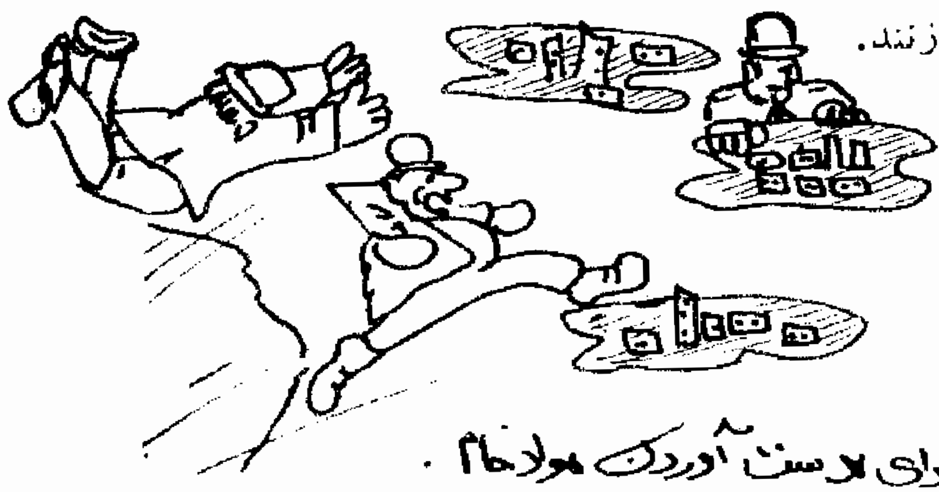
۲ـ مقدار کالایی راکه هرسرمایه‌دار باید تولیدمی‌کرد، تعیین می‌شد.

۳ـ بازارهای فروش بین سرمایه‌داران بزرگ تقسیم می‌گشت.

۴ـ مقدار مواد خام معینی به هرکارخانه‌دار داده می‌شد.

و غیره.

انحصار، گرچه‌توانست سرمایه‌داران‌را مجبور کند که‌درقیمت گذاشتن روی کالاها با یکدیگر رقابت نکنند؛ و گرچه امپریالیست‌ها می‌گویند:حاکمیت‌انحصارات‌رقابت وبحران‌رااز‌میان‌می‌برد، اماخود آنهابخوبی‌می‌دانند که انحصارات‌نه‌تنهارقابت رااز‌بین‌نبرد، بلکه‌رقابت را بیرحمانه‌تر کرده‌است. باحاکمیت‌انحصارات، سرمایه‌داران بزرگ برای بدست‌آوردن بازار بیشتر و بهتر، و بدست‌آوردن مواد خام بیشتر وغیره، با یکدیگر دست به رقابت و مبارزهٔ شدیدتر وخشن‌تری می‌زنند.



رقابت برای بدست آوردن مواد خام.

سرمایهٔ مالی:

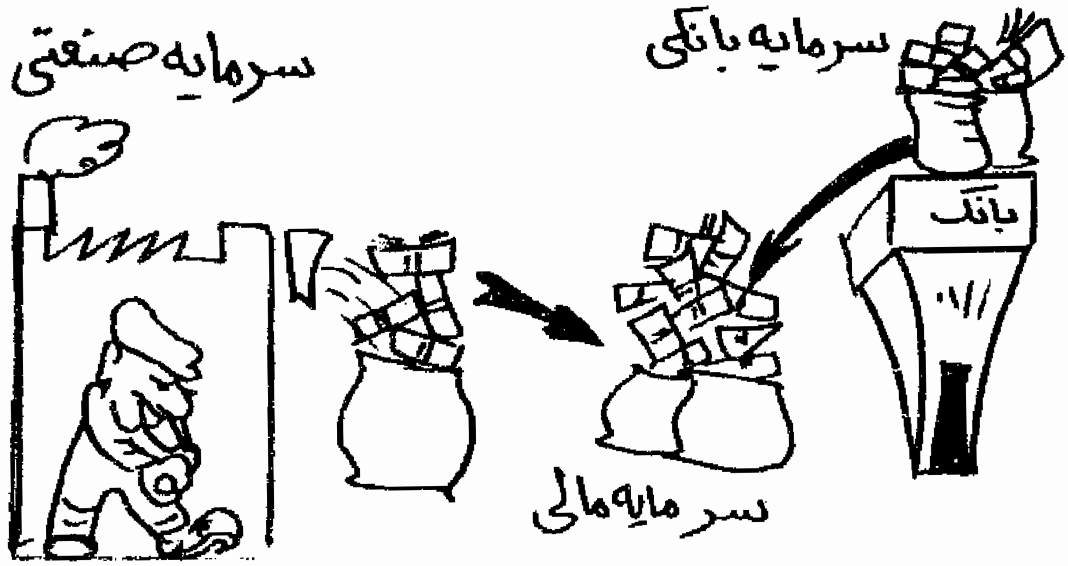
وقتی سرمایه‌دار، سرمایه‌اش‌را به‌کارمی‌اندازد، باید منتظرسود آن باشد. این‌سود یکدفعه به‌دستش نمی‌رسد؛ چون کالاهابتدریج تولید شده و به‌فروش می‌رسند. مثلا یك سرمایه‌داررا درنظر بگیرید که صد میلیون تومان سرمایه‌را درجریان تولید انداخته است؛ این سرمایه‌دار می‌خواهد بعدها بخشی از سود این سرمایه را به سرمایه اضافه کرده و بدین‌ترتیب کارخانه‌اش را توسعه بدهد. ولی از آنجا که هر روز مقداری کالاتولیدشده وبه‌فروش‌می‌رسد، سودهم کم کم جمع می‌شود؛ به‌همین جهت سرمایه‌دارباید ماه‌ها منتظربماند، تاسرمایهٔ اولیه، همراه با ارزش اضافی بطورکامل دراختیارش‌قرارگیرد. بنابراین دراین‌مدت هر روز مقداری پول بدست‌سرمایه‌دار می‌رسد که بی‌مصرف می‌ماند؛ چرا بی‌مصرف می‌ماند؟ چون سرمایه‌دار نمی‌تواند با سود یك‌روز کارخانه‌اش را گسترش دهد. درنتیجه این‌مقدارپول بی‌مصرف به‌بانك سپرده می‌شود.

همهٔ سرمایه‌داران پول‌های بی‌مصرف خود را به‌بانك می‌سپرند که بدین‌ترتیب سرمایه‌های بزرگی در بانك‌ها جمع می‌شود که دیگر بی‌مصرف نمی‌ماند؛ زیرا سرمایه‌داران دیگری به‌آن‌سرمایه‌ها احتیاج پیدا کرده و آنها را بعنوان قرض از بانکها می‌گیرند، و پس از مدتی همان‌پول‌را همراه با بهره‌اش برمی‌گردانند.

سرمایه‌داران صنعتی برای توسعه وگسترش کارخانجات خود به سرمایه‌هایی که در بانکها وجود دارند، نیازمند می‌شوند. یعنی در واقع سرمایهٔانحصاری صنعتی (به‌معنی کارخانجات بزرگ‌وشرکتهای بزرگ صنعتی که در انحصار سرمایه‌داران بزرگ است) به سرمایهٔ انحصاری بانکی (یعنی‌سرمایه‌های‌بزرگی که دربانك‌های بزرگ جمع

شده ودر انحصار بانکداران‌می‌باشد)، نیازمند می گردد وباهم ترکیب می‌شوند.

از در هم شدن سرمایهٔ انحصاری صنعتی و سرمایهٔ انحصاری بانکی، سرمایهٔ مالی بوجود می‌آید.



سرمایه انحصاری صنعتی + سرمایهٔ انحصاری بانکی ← سرمایه مالی.

ترکیب سرمایهٔ انحصاری صنعتی و سرمایـهٔ انحصاری بانکی را در این‌هم بخوبی می‌توان دید که بیشتر سرمایه‌داران بزرگی که همه‌کارهٔ بانك‌هاهستند و دربانك‌ها دارای مقام می‌باشند، درکارخانه‌ها و شرکت‌های صنعتی‌هم دارای مقام‌های بزرگ هستند.

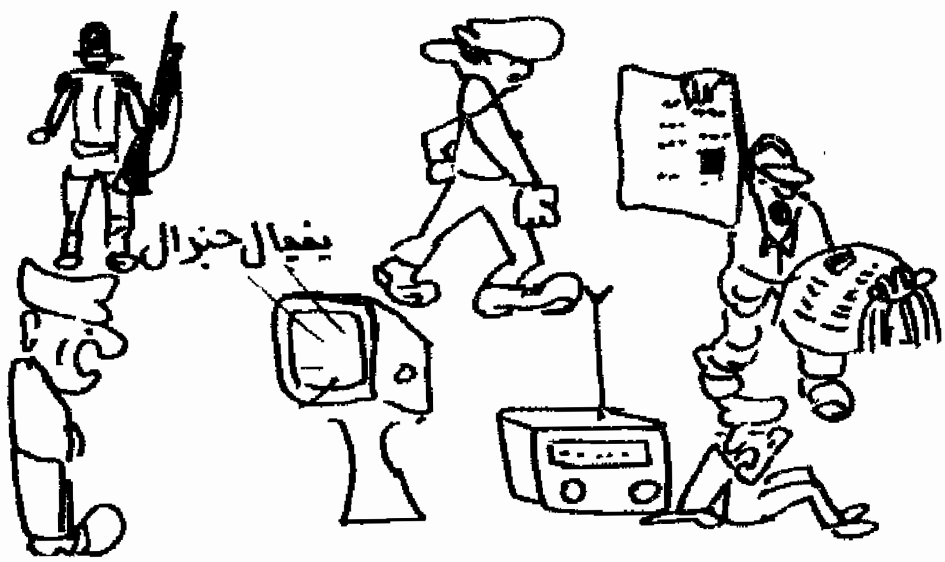
مثلا هفتادسال‌پیش در یك‌کشور امپریالیستی، سه بانك بزرگ ادارهٔ کنندهٔ صدوهشتاد مؤسسهٔ‌صنعتی ودویست شرکت سهامی‌بودند. یعنی این سه بانك روی‌هم‌رفته در سیصدوهشتاد شرکت مقام داشتند. ازطرف دیگر بیست‌وپنج کارخانه‌دار بزرگ هم جزو اداره‌کنندگان این سه بانك بودند.

ازاین‌مطالب معلوم‌می‌شود که چگونه هم‌بانکداران درشرکتهای صنعتی و تجاری مقام دارند، و هم کارخانه داران بزرگ در بانك‌ها

صاحب مقام هستند. علاوه براین روشن می‌شود که چگونه سرمایهٔ انحصاری صنعتی وسرمایهٔ انحصاری بانکی با هم ترکیب می‌گردند. وهمانطورکه‌قبلاً نیزگفتیم از ترکیب سرمایهٔ‌انحصاری صنعتی‌وسرمایهٔ انحصاری بانکی، سرمایهٔ مالی بوجود می‌آید.

الیگارشی مالی:

سرمایه‌داران بزرگ برای اینکه عمر خودرا طولانی‌تر کنند، دستگاه‌های تبلیغاتی (رادیو، تلویزیون، مطبوعات وغیره) و ارتش و پلیس‌را دراختیار خود می‌گیرند. ازدستگاههای تبلیغاتی مانند رادیو، تلویزیون، مطبوعات‌وغیره، برای تبلیغ‌ازنظام سرمایه‌داری، وسرگرم نمودن و فریب مردم استفاده می‌نمایند؛ و پلیس و ارتش‌را نیز برای سرکوب هرنوع اعتراضی به‌کار می‌گیرند.



در کشورهای‌امپریالیستی، سرمایه‌داران‌بزرگ، اینها که‌تعدادشان بسیارکم است، تمام منابع و سرمایه‌های کشوررا در دست دارند؛ از

زمین و کشاورزی و کارخانجات بزرگ و شرکت‌های تولیدی و بانک‌ها گرفته تا معدنهای طلا، نقره و الماس، آهن و غیره. علاوه بر این، سرمایه‌داران بزرگ برای حفظ این سرمایه‌ها، ارتش، پلیس، رادیو، تلویزیون، مطبوعات وغیره را نیز دراختیار دارند.

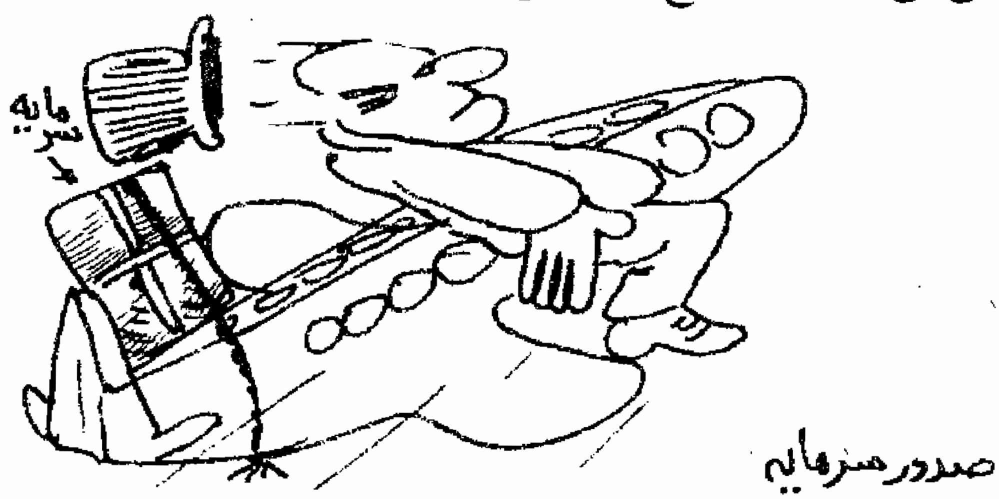


الیگارشی مالی یعنی قرارداشتن تمام امور اقتصادی و سیاسی در دست عدهٔ بسیار کمی که شاید ده درصد جامعه راهم تشکیل نمی‌دهند؛ ویا بهتراست بگوئیم، الیگارشی مالی عبارت است از بزرگی عدهٔ بسیار کمی برتمام مردم.

مثلا درآمریکا همه‌چیز (زمین، کارخانجات بزرگ، شرکتهای صنعتی بزرگ، مؤسسه‌های بانکی، وسایل تبلیغات، دستگاههای دولتی، دانشگاه‌ها، مدارس، مطبوعات و غیره‌وغیره) دردست شصت خانواده است. این شصت خانواده که به هشت گروه (گروه راکفلر، گروه مورگان، گروه دوپان و پنج گروه دیگر) تقسیم می‌شوند، تمام امور اقتصادی و سیاسی کشور را بطور اشتراکی دراختیارخودگرفته‌اند.

صدور سرمایه:

سرمایه‌داران بزرگ تمام سرمایه‌های خودرا درداخل کشور به کار نمی‌اندازند؛ زیرا اینکار برای آنها صرف ندارد. قبلا گفتیم که هر چه سرمایه گسترش‌یافته‌تر شود، نرخ سود پایین‌تر می‌آید (زیرا در فرمول نرخ سود، کل سرمایه که‌درمخرج کسرقراردارد، هرچه بزرگتر شود خودکسر کوچکتر میگردد). این است که سرمایه‌داران مقدار کمی‌ازسرمایه‌هایشان‌را درداخل بکارمی‌اندازند، وبقیه‌راکه سرمایه‌های اضافی می‌باشد، بدخارج صادر می‌کنند.



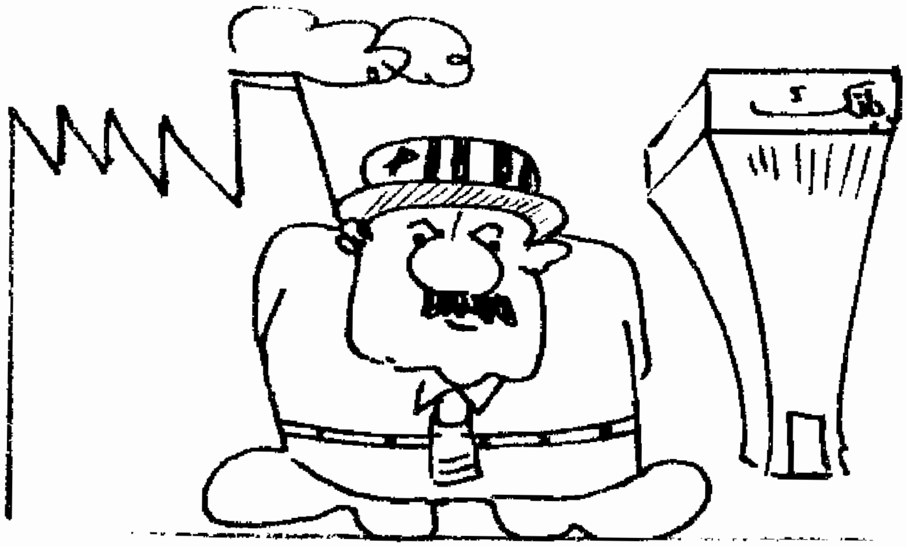
$$\text{نرخ سود} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{کل سرمایه}} \times 100$$

مهمترین‌علتی که باعث‌می‌شود سرمایه‌دارسرمایه‌اش را به‌خارج صادر کند، پایین آمدن نرخ سود است. بنابراین سرمایه‌داران بزرگ که همیشه‌دنبال سودبیشترهستند، سرمایه‌هایشان‌را به‌کشورهای عقب‌مانده صادر می‌کنند؛ چونکه دراین کشورها دستمزد کم است، زمین و مواد خام ارزان می‌باشند وغیره، بدین‌ترتیب در فرمول نرخ سود، کل سرمایه که در مخرج قرار دارد، کوچك، و ارزش اضافی که در صورت کسرمی‌باشد، بزرگ‌می‌گردد، ودرنتیجه کسربزرگ میشود،

یعنی نرخ سود بالا می‌رود.

معمولا سرمایه‌داران به دو راه سرمایه‌هایشان را صادر میکنند. یك راه این است که آنها سرمایه‌هایشان را به سرمایه‌داران کشورهای دیگر قرض می‌دهند و با بهره‌هایی که روی سرمایه‌ها می‌گیرند، کلی سود می‌برند.

دومین راه به‌این ترتیب است که سرمایه‌داران بزرگ در کشورهای عقب مانده کارخانجات عظیم می‌سازند، شرکت‌های صنعتی و تجارتی تأسیس می‌کنند، بانك‌های بزرگ بوجود می‌آورند وغیره.



بااینکه درامپریالیسم صدور سرمایه اهمیت زیادی پیدا میکند، ولی این امر مانع ازصدور کالا نمی‌گردد. اتفاقاً صدورسرمایه،صدور کالارا راحت‌تراز پیش می‌کند؛ به‌عنوان‌مثال‌وقتی یك کشورامپریالیستی به کشوری سرمایه‌قرض می‌دهد، آن کشوررا مجبورمی‌نماید که کالاهای خودرا از کشور قرض دهنده بخرد.

جالب اینجاست که سرمایه‌داران وقتی سرمایه‌های خود را بـه خارج صادر می‌کنند، برای فریب دادن مردم کشورهای عقب افتاده می‌گویند:

«ما علاقه داریم که صنعت در تمام جهان پیشرفت کند؛ به همین

خاطر چون دیدیم در اینجا از صنعت خبری نیست و مردم زندگی بدی دارند، دلمان سوخت و آمدیم کمکی به این کشور عقب‌مانده بکنیم!»

اما در واقع آنها به‌خاطر غارت منابع و ثروت آن کشور و از همه مهمتر غارت نیروی کار زحمتکشان و به‌جیب‌زدن سودهای فراوان، سرمایه‌هایشان را به‌خارج صادر می‌کنند.



تقسیم دنیا بین سرمایه‌داران بزرگ کشورهای امپریالیستی ومبارزه برای تقسیم دوباره:

وقتی سرمایه‌داران بزرگ کشورهای امپریالیستی می‌خواهند سرمایه‌هایشان را به خارج صادر کنند، بر سر بدست آوردن هر چه بیشتر بازارهای جهانی، بین آنها مبارزه و رقابت شدیدی درمی‌گیرد.

در تقسیم دنیا بین امپریالیست‌ها، امپریالیست‌هایی که سرمایهٔ اضافی‌شان بیشتر باشد، سهم بیشتری گیرشان می‌آید؛ و برعکس، هر چه امپریالیست‌ها سرمایه‌شان کمتر باشد، بازارهای کمتری نصیبشان خواهدشد. بنابراین می‌بینیم که جهان به‌نسبت مقدار سرمایهٔ اضافی‌ای که هر کشور امپریالیستی دارد، بین آنها تقسیم می‌گردد.

امپریالیست‌ها می‌گویند تقسیم جهان برای جلوگیری از وقوع جنگ است؛ اما با تقسیم جهان نیز اختلافات آنان حل نشده، و خطر

بروز جنگ نه‌تنها از بین نمی‌رود، بلکه بیشتر از پیش می‌شود.

چرا؟ برای اینکه بعضی از کشورهای امپریالیستی که موقع تقسیم جهان سرمایهٔ اضافی کمی داشتند، سهم کمتری به آنها رسیده، و بعدها که سرمایهٔ اضافی‌شان زیادتر شده، خواهان سهم بیشتری می‌شوند. و یا مثلا بعضی از کشورها هنگام تقسیم جهان، بعلل مختلف در تقسیم شرکت نداشته و به‌همین جهت سهمی گیرشان نیامده، ولی بعدها صاحب سرمایهٔ اضافی شده و می‌خواهند تقسیم جهان از اول صورت بگیرد تا سهمی هم گیر آنها بیاید.



بدلیل بی‌دقتی لیتوگرافی، در بعضی از صفحات کتاب ، سطر اول صفحه چاپ نشده است ؛ لطفاً تصحیح فرمایید :

صفحه	جمله‌ای که سطر اول صفحه را تشکیل می‌دهد و چاپ نشده است .
۹۲	مصرف هر دو یکسان است؛ اما میتوان گندم را با خرما مبادله نمود؛
۱۷۲	برای توسعهٔ تولید بکار می‌برد .
۱۸۵	$\text{نرخ سود} = \frac{۱۰}{۹۰+۱۰} \times ٪۱۰۰ = \frac{۱۰}{۱۰۰} \times ٪۱۰۰ = ٪۱۰$
۱۴	سطرهای ۵ و ۶ زائد است ، لطفاً آنها را حذف کنید .
۱۶	ضوع زائد است ، آنرا حذف نمایید

خوانندگان عزیز ، با کمال تأسف این اشتباهات نیز در کتاب رخ داده، لطفاً قبل از مطالعه تصحیح نمایید :

صفحه	سطر	غلط	درست
۱۴	۷	که بطور مستقیم	بطور مستقیم
۱۵	۴	آوردن آماده کردن	آوردن و آماده کردن
۲۳	۱۱	یا آن	با آن
۳۹	۲	محص	محض
۴۶	۶	بدون یك سازمان منظم	بدون یك سازمان منظم
۷۵	۱	بی پول	بی پولی
۱۴۳	۲	۱۰۰۰۰ تومان	۱۰۰۰۰۰۰ تومان
۱۶۰	۱	می کردد	می گردد
۱۸۴	آخر	ارزش اضافی —	ارزش اضافی =
۱۹۵	۵	می بنم	می بینم
۱۹۴	۱۵	سرمایه دادنی	سرمایه دارانی

اقتصاد سیاسی بزبان ساده

محمدرضا فرجاد

انتشارات پیوند
تهران، خیابان انقلاب، مقابل دانشگاه